بولتن کنگره شماره ۴

بخش ۲

www.iran-archive.com

بها ۸۰ ریال (۱/۵ دلار آمریکا ـ ۲ مارک آلمان فدرال)

www.iran-archive.com

فهرست

چند تذکر در رابطه با استراتژی و تاکتیک سازمان (خسرو) ۳

علیه خطاها (محمد) ۱۴

درباره هژمونی و دیکتاتوری پرولتاریا (علی) ۳۱

کدام درک از مارکسیسم ـ لنینیسم ـ کدام درک از انترناسیونالیسم پرولتری (اکبر) ۴۲

هژمونی و دو استراتژی (مهدی) ۶۰

چند تذکر در رابطه با استراتژی و تاکتیک سازمان

پس از درج مقاله "درباره استراتژی تاکتیک سازمان در انقلاب ضد امپریالیستی ـ دمکراتیک ایران" در بولتن شماره ۲ مباحثی طرح گردید و مقالاتی در نقد مقاله فوق در بولتن شماره ۳ انتشار یافت. من در این نوشته به چند تذکر در رابطه با این مباحث و در ادامه مقاله مندرجه اشاره می‌کنم.

در نوشته گذشته به نقد ۳ برخورد انحرافی به استراتژی و تاکتیک انقلاب و به طور مشخص در پاسخ گویی به آلترناتیو رژیم جمهوری اسلامی و چگونگی فراروئی انقلاب به انقلاب سوسیالیستی پرداخته شد. ۱ ـ انحرافی که ما در گذشته بدان دچار بودیم. و در پلنوم سازمان آن را به عنوان انحراف به راست از سیاست مستقل طبقه کارگر ارزیابی کردیم این انحراف پیشروی انقلاب دمکراتیک و سمت گیری سوسیالیستی را بدون رابطه با تامین هژمونی پرولتاریا و ارتقانقش رهبری کننده طبقه کارگر ممکن می‌دید. ۲ ـ ایده‌هایی که در حاکمیت آلترناتیو انقلابی غایه پرولتاریا را الزامی می‌دانند و سوم ایده‌هایی که یکی از اشکال حاکمیت بورژوایی را به عنوان جانشین رژیم جمهوری اسلامی پیشنهاد می‌کند. در مقالاتی که در بولتن شماره ۳ منعکس گردید به استدلال های مطرح شده در رد انحراف دوم برخورد شده و مقاله از این زاویه مورد نقد قرار گرفته است.

انحراف مورد بحث به طور مرتب و سیستماتیک در چند سال اخیر بیش از همه توسط سازمان کارگران انقلابی تبلیغ و ترویج شده و من نیز در استدلال های خود عمدتا به رد استدلال هایی که توسط این سازمان طرح می‌گردد تاکید نمودم و طبیعتا با تفاوت هایی و به درجات متفاوتی این استدلال ها در رابطه با دیگر نیروهایی که از ایده فوق دفاع می‌کنند نیز صادق است. از آن جا که همه کسانی که چنین ایده ای را طرح می‌کنند نظرات این سازمان را مورد تائید قرار نمی‌دهند، در مقاله گذشته تلاش به عمل آمد تا علاوه بر نقد سیستماتیک این نظر به دیگر نظراتی که در همین چارچوب می‌گنجند ولی با نظارت این سازمان متفاوتند نیز در همان حدی که طرح گردیده بود اشاره شده و با توجه به تمایزات آن ها با آنان برخورد شود.

در مقالات و مباحثی که در نقد نوشته فوق و طرح استراتژی تاکتیک نوشته شده و طرح گردیده است چند بین نکته مورد تاکید قرار گرفته است. برای این که مباحث ما بتوانند به طور سازنده جریان یابد و با کمک هم قادر شویم به برنامه ای بر اساس اصول مارکسیسم ـ لنینیسم و منطبق بر شرایط ایران دست یابیم قبل از هر چیز باید مسائلی را که برای سمت گیری امروز و فردای سازمان حائز اهمیت بوده و مورد اختلاف و یا مبهم و غیر دقیق است مشخص کنیم. بحث ها را در آن رابطه تمرکز داده و ادامه دهیم. لنین تاکید می‌کند بیش از ۵۰٪ حل مساله در گرو طرح صحیح آنست. قبل از هر چیز باید مشخص کنیم موضوع مورد اختلاف در رابطه با طرح بحث شده چیست. تاکید می‌گردد تامین هژمونی پرولتاریا برای پیروزی انقلاب دمکراتیک ضروریست و ما باید در این راستا برزمیم. این امر مورد اختلاف نیست. در طرح استراتژی تاکتیک تاکید گردیده که تامین هژمونی پرولتاریا اساسی‌ترین وظیفه استراتژیک سازمان است. تاکید می‌گردد در جریان انقلاب دمکراتیک طبقه کارگر می‌بایست در قدرت سیاسی به نیروی برتر بدل گردد. این نیز مورد اختلاف نیست. در رابطه با موضوع مورد بحث مساله اینست که آیا باید برای آلترناتیو انقلابی رژیم جمهوری اسلامی پیش شرط غلبه پرولتاریا را قائل گردیم یا خیر. طرح استراتژی تاکتیک چنین پیش شرطی را قائل نگردیده و من نیز معتقدم قائل شدن چنین الزامی نادرست است.

سرکردگی پرولتاریا، از اوایل قرن ۲۰ که لنین ضرورت سرکردگی پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک را به طور همه جانبه بسط داد تا به امروز جهان دگرگونی های عظیمی را پشت سر نهاده ولی تمامی تجربیات ۸۰ سال اخیر اثبات گر آن بوده است که سرنوشت انقلاب بستگی به آن دارد که کدام طبقه موفق شود هژمونی خود را اعمال نماید. انقلاب دمکراتیک تنها در صورتی می‌تواند به پیروزی نهایی خود دست یابد که طبقه کارگر سرکردگی آن را در دست داشته باشد. تجربه ده‌ها انقلاب پیروز و شکست خورده اثبات نموده است که هرگاه پرولتاریا در راس انقلاب قرار نگیرد انقلاب در نیمه راه متوقف مانده و راه شکست را پیموده است.

من در این نوشته قصد توضیح مفهوم سرکردگی و رابطه آن با حاکمیت را ندارم و تنها اشاره می‌کنم که هژمونی (سرکردگی) یعنی نفوذ سیاسی در میان توده‌های مردم و هدایت عملی انقلاب. معادل دانستن سرکردگی انقلاب با نقش غالب در قدرت سیاسی خطایی است جدی. هژمونی پرولتاریا نه از راه اجبار دیگران به پذیرش آن، نه از طریق عقد قرارداد بلکه در عمل انقلابی از طریق اثبات صلاحیت پرولتاریا برای رهبری جنبش تامین می‌گردد

و شرط دست یابی بدان ارتباط و پیوند بیشاهنگ با طبقه کارگر و اتخاذ سیاستی صحیح و اصولیست. در راه تامین هژمونی حزب طبقه کارگر باید موفق شود پرولتاریا و دیگر زحمت کشان را تحت رهبری خود بسیج کرده و اقشار میانی را به پذیرش برنامه خود جلب نماید. سرکردگی و حاکمیت هرچند در ارتباط با یکدیگرند ولی دو مقوله اند. سرکردگی امریست نسبی و تامین آن در یک پروسه ممکنست و در مراحل مختلف مبارزه در سطوح و اشکال مختلف تظاهر می‌کند و از جذب توده‌های مردم به برنامه و سیاست طبقه کارگر و پذیرش آن توسط ائتلاف دمکراتیک قبل از کسب قدرت تا برقراری حاکمیت پرولتاریا به‌عنوان عالی‌ترین شکل و مرحله‌نهایی آن را دربرمی‌گیرد.

درک این نکته که نقش رهبری کننده را کسی به طبقه کارگر تفویض نمی کند و باید چنین نقشی را بدست آورد، درک این نکته که این نقش‌ناگهانی و دفعتا بدست نیامده‌و به یک شکل تظاهر نمی کند و باید آن را در جریان پیشرفت مبارزه طبقاتی در یک پروسه تامین نمود و ارتقا داد، در مبارزه برای تامین هژمونی پرولتاریا دارای اهمیت قطعی است.

به قدرت رسیدن حاکمیتی انقلابی و مردمی در گرو آنستکه دهقانان و اقشار میانی برنامه‌های بورژوایی را نفی کرده در جهت برنامه انقلابی طبقه کارگر سمت گیری نمایند و بورژوازی منفرد و با خط مشی سازشکارانه آن خنثی گردد. در صورت عدم تامین این شرایط سقوط رژیم جمهوری اسلامی به جایگزینی یکی از اشکال حاکمیت بورژوایی منجر شده و انقلاب در حد رفرم‌های بورژوایی متوقف خواهد شد. پیشروی انقلاب در گرو آنست که طبقه کارگر موفق گردد نقش رهبری کننده خود و طبیعتا نقش و سهم خود را در قدرت سیاسی ارتقا بخشد و در مرحله نهایی این نقش به استقرار حاکمیت پرولتاریا ارتقا یابد*

---

* در مقاله درباره استراتژی تاکتیک سازمان... در بولتن شماره ۲ درکی که حاکمیت پرولتاریا را تنها در رابطه با وظایف آن تشریح می‌کند مورد نقد قرار گرفته و نوشته شد در آلمان دمکراتیک و کشورهای مشابه آن "توضیح ماهیت این حاکمیتها در رابطه با وظایفی که پیش می‌برند بدون تاکید بر عاملی‌که این وظایف را در برابر آن‌ها قرار می‌دهد یعنی ترکیب نیروهای شرکت کننده و وزن آن‌ها... خلط‌مبحث است"(۱) به عبارت دیگر در آن مقاله بر ارتباط متقابل وظایف انقلاب، ترکیب طبقاتی نیروهای حاکم و وزن پرولتاریا در حاکمیت تاکید گردید و پروسه ارتقا حاکمیت دمکراتیک به حاکمیت پرولتاریا در این کشورها به طور مختصر تشریح شد. درهمان مقاله در ذکر مثال از کشورهای اروپای شرقی به کشورهایی که حزب کمونیست از ابتدا قوی‌ترین و بانفوذترین حزب در سطح کشور و در درون قدرت سیاسی بود نیز اشاره گردیده بود. در بولتن ۲ متاسفانه نظر من به غلط مورد تغییر (تحریف) قرار گرفته و به درک نادرستی که تصور کند در هر شرایطی بدون توجه به چگونگی کسب قدرت، ترکیب طبقاتی ائتلاف حاکم، وزن نیروهای شرکت کننده در حکومت و وظایف انقلاب (که در رابطه متقابل با یکدیگرند) به محض آن که طبقه کارگر از دیگر نیروها قوی‌تر گردید حاکمیت به حاکمیت پرولتاریا بدل خواهد گردید حمله شده است. من از تکرار استدلال‌های بولتن قبل و بحث تفصیلی بیشتر در این زمینه به دلیل آن که ممکنست این امر ما را از بحث اصلی منحرف سازد احتراز کرده و تنها اشاره می‌کنم در ویتنام شمالی در سال ۱۹۴۵ به دلیل عقب ماندگی کشور و طبقه کارگر کم‌شمار آن انقلاب تنها می‌توانست پس از یک دوره اقدامات دمکراتیک، نابودی فئودالیسم و رشد طبقه کارگر به سوسیالیسم بیانجامد. چنین اقداماتی تنها با تکیه به توده عظیم دهقانان این کشور، شکل‌دهی سازمان‌های توده‌ای و شرکت مستقیم آن‌ها در قدرت سیاسی امکان‌پذیر بود. حاکمیت در این کشور حاکمیت دمکراتیک کارگران و دهقانان بود و جز این هم امکان نداشت. بدون شرکت مستقیم دهقانان در قدرت سیاسی انجام انقلاب ناممکن بود. در کشورهای اروپای شرقی چگونگی گذار به چگونگی کسب قدرت، ائتلاف طبقاتی حاکم و آمادگی پرولتاریا بستگی داشت. در این کشورها در جریان تحولات دمکراتیک مبارزه‌ای حاد در درون قدرت حاکم جریان داشت که به تغییر ترکیب ائتلاف حاکم، پیروزی پرولتاریا و در نهایت غلبه قطعی او در قدرت خاتمه یافت و ائتلاف حاکم به شکل دمکراسی توده‌ای، حاکمیت پرولتاریا ارتقا یافت. در شوروی هر چند انقلاب فوریه به هیچ یک از وظایف اساسی انقلاب دمکراتیک را انجام نداد و این وظایف به قوت خود باقی بود اما در جریان این انقلاب احزاب خرده‌بورژوایی با بورژوازی سازش کردند و بلشویک‌ها موفق شدند پرولتاریا را تحت رهبری خود بسیج

بقیه در صفحه بعد

تاکیدات رفقا در مقالات خود بر ضرورت تامین هژمونی پرولتاریا و مبارزه در این راستا در صورتی که با درک صحیح مفهوم هژمونی و چگونگی دست یابی به آن همراه باشد تاکیداتی است به جا و اصولی. برای پایبندی به چنین تاکیداتی باید مسولانه در راه تامین آن رزمید و تشخیص داد که اتخاذ کدام سیاست تامین سرکردگی پرولتاریا را امکان پذیر می سازد و کدام سیاست ها علیه آن عمل می کنند.

حاکمیت آلترناتیو، بحث اصلی ما خصوصیات آلترناتیو انقلابی رژیم جمهوری اسلامی است. من بحث را از ایده های لنین آغاز می کنم. لنین بر ضرورت سرکردگی پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک تاکید کرده و ایده حاکمیت دمکراتیک کارگران و دهقانان را طرح ساخت. در ده ها مقاله لنین ضرورت سرکردگی پرولتاریا در انقلاب تشریح گردیده و از آن پس نیز در ده ها سمینار و اسناد احزاب کمونیست و آثار تئوریسین های معتبر چنین ضرورتی مورد تاکید قرار گرفته است. اما لنین به هیچ وجه برخلاف برخی برداشت ها از تامین سرکردگی، الزاما غلبه پرولتاریا در حاکمیت آلترناتیو را مدنظر نداشت وی می گوید "آیا دهقانان قادر خواهند بود که حزب خود را به وجود آورند و آیا در انجام این کار موفق خواهند شد. آیا چنین حزبی در حکومت دیکتاتوری در اکثریت خواهد بود یا در اقلیت و وزنه و اعتبار نمایندگان پرولتاریا در حکومت انقلابی چگونه خواهد بود، هیچ یک از این سوالات را از پیش نمی توان پاسخ داد" "مساله دیکتاتوری طبقات انقلابی را ابدا نمی توان با مساله اکثریت در این یا آن حکومت انقلابی و یا با شرایطی که تحت آن سوسیال دمکرات ها مجاز به شرکت در این یا آن حکومتند مساوی فرض کرد"(۳) اگر اعتقاد داریم در شرایط کنونی جهان و ایران کماکان ایده های اساسی لنین در رابطه با انقلاب دمکراتیک صادق است باید آن را همان گونه که هست درک کنیم. در مقالات گذشته بولتن رفقا به تفصیل بر ضرورت سرکردگی پرولتاریا بر انقلاب تاکید کرده و از جملات لنین اسناد جنبش کمونیستی جهان به درستی در این راستا نقل قول هایی ذکر کرده و سپس از آن نتیجه می گیرند که عدم پذیرش الزام تفوق حزب طبقه کارگر در حاکمیت آلترناتیو بمعنای عدم وفاداری به مبارزه برای تامین سرکردگی است. لنین هیچ گاه از ضرورت سرکردگی پرولتاریا در انقلاب الزامی بودن غلبه پرولتاریا بر حاکمیت آلترناتیو انقلابی را نتیجه نگرفت. در این زمینه ضرورت ندارد به نقل قول های متعدد وی در این رابطه استناد کنیم و بی سر تفسیر آن ها به بحث بنشینیم** هرخورده عینی وی با انقلاب فوریه در زمان حیاتش روشن ترین گواه نظر اوست. لنین می گوید "شوراها از لحاظ ترکیب طبقاتی خود ارگان های جنبش کارگران و دهقانان و شکل حاضر و آماده دیکتاتوری آن بودند"(۴) وی بارها به کسانی که این امر را درک نمی کنند حمله می کند و این در شرایطی است که در این شوراها بلشویک ها در اقلیتند. لنین می گوید "موج عظیم خرده بورژوایی همه چیز را در خود غرق کرده. نه تنها با کثرت عده خود بلکه از لحاظ ایدئولوژی نیز پرولتاریای آگاه را فروگوفته است بدین معنا که نظرات خرده بورژوایی را در رشته سیاست به محافل بسیار وسیعی از کارگران سرایت داده و این محافل را فراگرفته است"(۵) "به این واقعیت اعتراف شود که حزب ما در اکثر شوراها در اقلیت و فعلا در اقلیت ضعیفی است"(۶) این نتیجه گیری که تاکید لنین مبنی بر ضرورت سرکردگی انقلاب به معنی آنست که در حاکمیت کارگران و دهقانان الزاما می بایست طبقه کارگر نیروی غالب باشد خطاست و زندگی و عمل لنین به این آشکاری خلاف چنین استنتاجی حکم می دهد دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دهقانان در فوریه سال ۱۹۱۷ به وجود آمد و بلشویک ها در آن در اقلیت بودند. آیا درک ایده های لنین با توجه به این تجربه عملی آن قدر دشوار است که ما مجبور شویم لابلای مقالات لنین به تفسیر نقل قول هایی از وی و

بقیه از صفحه قبل

کنند. دهقانان غیر مرفه و اقشار میانی حمایت از پرولتاریا و حزب وی را پذیرفتند. لنین می گوید "کشیدن دیوار مصنوعی چین میان انقلاب اول و دوم، جدا ساختن آن ها با هر چیز دیگری به جز درجه آمادگی پرولتاریا و درجه اتحاد وی با دهقانان فقیر به معنی دستبرد دهشتناک به مارکسیسم، عامیانه ساختن آن و جایگزینی آن با لیبرالیسم است"(۲) بنابراین قدرت به اتحاد کارگران و زحمتکشان تحت رهبری طبقه کارگر انتقال یافت و حاکمیت پرولتاریا مستقر گردید.

**لنین بارها بر ضرورت رهبری دهقانان توسط پرولتاریا تاکید می نماید. این ایده بیان دیگری از ضرورت سرکردگی پرولتاریا در انقلاب است لنین از کسب قدرت توسط پرولتاریا در اتحاد با دهقانان سخن گفته است و این را با مفهوم کسب قدرت در یک ائتلاف دمکراتیک بکار گرفته است. تفسیر این ایده ها با مفهوم الزام غلبه پرولتاریا در حکومت کارگران و دهقانان نادرست است.

www.iranarchive.com

توضیح شرایط و دلائل طرح هریک پیوند زدیم. لنین حاکمیت کارگران و دهقانان را عرصه‌ای از مبارزه طبقاتی و حاکمیتی برای گذار از گذشته‌ای که تزاریسم حاکم بوده به آینده‌ای که حاکمیت پرولتاریا تامین گردیده است می‌داند. مبارزه برای بسیج طبقه کارگر و جلب اقشار میانی در این حاکمیت به عالی‌ترین شکل آن ادامه خواهد یافت. لنین می‌گوید "اگر تمامی قدرت بدست آن‌ها می‌افتاد آن‌گاه نقش عمده قشرهای خرده‌بورژوا و کناه عمده آنان یعنی خوش‌باوری‌شان به سرمایه‌داران در جریان عمل از بین می‌رفت و تجربه حاصله در حین اقدامات‌شان این نقش را مورد انتقاد قرار می‌داد. تعویض طبقات و احزاب حاکم ممکن بود از راه مسالمت در درون شوراها بر پایه قدرت واحد و مطلق آنان انجام گیرد" (۷) "در آن موقع گسترش مسالمت آمیز حتی از این لحاظم امکان‌پذیر بود که مبارزه طبقاتی و احزاب موجود در درون شوراها در صورت انتقال به موقع تمام قدرت دولتی به دست شوراها می‌توانست به مسالمت آمیزترین و بی‌دردترین وجهی انجام پذیرد" "در درون شورای سراسری روسیه وجود مناقشات و مبارزه احزاب بر سر قدرت حاکمه امریست ناگزیر". این قدرت که از دل انقلاب بیرون آمده بود و از آن‌جا که مستقیما به توده‌های کارگران و دهقانان تکیه داشت و نمایندگان وی آن را شکل می‌دادند حاکمیت کارگران و دهقانان بود و احزاب گوناگون نماینده آنان در آن نقش و سهم داشتند. آینده این حاکمیت به مبارزه این احزاب جهت جلب توده‌ها بستگی داشت. حاکمیت کارگران و دهقانان نه پایان راه بلکه بخشی از مسیر انقلاب است. لنین تاکید می‌کند که در شرایط وجود این حاکمیت بیشبرد مسالمت آمیز مبارزه مابین طبقات و احزاب امکان‌پذیر بود. آیا لنین که چنین حاکمیتی را تحقق شعار خود در شکل‌وشرایط مشخص می‌داند به ایده ضرورت تامین سرکردگی پرولتاریا اعتقاد نداشت؟

راه تامین سرکردگی پرولتاریا در آن زمان درک این نکته بود که می‌بایست همراه یک ائتلاف دمکراتیک برای کسب قدرت رزمید و حاکمیت آتی حاکمیتی دمکراتیک است. اگر بپذیریم که اقشار و طبقات گوناگون در این مبارزه سهیمند و نتیجتا ائتلاف، ائتلافی است دمکراتیک باید بپذیریم که نیروهای شرکت کننده در آن حق دارند به نسبت نفوذ خود در حاکمیت سهم داشته و حتی تفوق داشته باشند. نمی‌توان به ائتلاف دمکراتیک اعتقاد داشت و غلبه خود را از ابتدا الزامی دانست. ائتلاف دمکراتیک ائتلافی است بر مبنای برنامه و آماج‌های مشترک. پیش‌شرط غلبه یک نیرو نفی خود ائتلاف دمکراتیک است. ما در چند سال گذشته در جنبش خود چنین تجربه‌ای را بیشت سر نهاده‌ایم. کسی که غلبه خود را در حاکمیت آتی و ائتلاف دمکراتیک الزامی می‌داند نه به ائتلاف و حاکمیت دمکراتیک بلکه به حاکمیت خود اعتقاد دارد. لنین ایده پاروس و ترتسکی را که شعار حاکمیتی با اکثریت سوسیال دمکرات را طرح می‌کنند رد می‌نماید. این بدان مفهوم نیست که لنین نمی‌کوشد بالاترین نقش و وزن را در حاکمیت آتی داشته باشد. وی چنین شعاری را رد می‌کند زیرا این شعار یعنی نفی امکان تفوق بیانگران ناهمگون دمکراسی انقلابی را مغایر شعار حاکمیت دمکراتیک و نتیجتا نادرست می‌شناسد. شعار حاکمیت کارگران و دهقانان انعکاس اراده مشترک کارگران و دهقانان در این مرحله از مبارزه است. اگر چنین ائتلاف طبقاتی قدرت را در دست گیرد چه آن‌زمان که بلشویک‌ها اقلیت را در حکومت تشکیل می‌دهند و چه آن‌زمان که اکثریتند تا زمانی که به اراده مشترک کارگران و دهقانان تکیه کرده و به برنامه و آماج‌های مشترک آنان وفادار است حاکمیتی است دمکراتیک و انقلابی. قید اکثریت سوسیال دمکرات به این حاکمیت دمکراتیک بودن این حاکمیت را نفی می‌کند. کسی که چنین الزامی برای ائتلاف قایل می‌شود در جوهر فکر خویش اراده مشترک را نفی می‌کند. باید اکثریت را از راه مبارزه برای جلب توده‌ها به‌دست آورد و ائتلاف دمکراتیک چنین امکانی را برای ما فراهم می‌سازد. پذیرش ائتلاف دمکراتیک، یعنی پذیرش امکان تفوق هریک از نیروهای شرکت کننده در ائتلاف.

یکی از رفقا در بولتن شماره ۳ این دو حکم مرا که گفته‌ام در ایده‌آل‌ترین شکل ما نیروی برتر در حکومت خواهیم بود و رد شعار حاکمیتی با تفوق پرولتاریا را متناقض یکدیگر دانسته و نوشته است که من خود ایده‌آل‌ترین حالت را تحقق همین شعار دانسته‌ام* لنین نیز حاکمیتی با اکثریت سوسیال دمکرات را بهترین آلترناتیو

---

* متاسفانه در مقالات درج شده در بولتن شماره ۳ در موارد متعددی مطالب مطرح شده در مقاله گذشته من مورد تحریف قرار گرفته و سپس صفحات متعددی در رد نظر تحریف شده مطلب نوشته شده است. حتی در یک مورد در مقاله ترتسکی را به شیوه لنین بشناسیم جمله‌ای از مقاله من "در ایده‌آل‌ترین حالت..." نقل شده و در داخل گیومه، نویسنده تفسیر خود یعنی جمله (شکلی از دیکتاتوری پرولتاریا) را به نقل‌قول من افزوده است جدا از صحت و سقم

بقیه در صفحه بعد

www.iranarchive.com

می‌دانست. وی در فوریه ۱۹۱۷ در اقلیت ضعیف ماندن بلشویک‌ها در شوراها را ناشی از موج عظیم خرده‌بورژوایی و ضعف عنصر آگاه پرولتری می‌داند و سیاستی را که بتواند این تعادل را تغییر دهد و توده‌های مردم را به‌سوی برنامه‌های طبقه کارگر جلب نماید ارایه می‌دهد ولی این مانع از آن نیست که ایده آلترناتیو یا اکثریت سوسیال دمکرات را پوچ‌گویی ننامد. بحث بر سر مخالفت با تشکیل حاکمیتی با اکثریت سوسیال دمکرات نیست بحث بر سر نادرست بودن طرح این شعار یا به عبارت دیگر محدود کردن آلترناتیو انقلابی به حالتی که سوسیال دمکرات‌ها در حاکمیت اکثریت دارند است.

حاکمیت‌هایی نظیر حاکمیت کوبا، نیکاراگوئه، دولت انقلابی پس از انقلاب در پرتغال، دولت آلنده (اگر تمام قدرت را کسب می‌کرد) از شمار حاکمیت‌های انقلابی و خلقی هستند. چنین حاکمیت‌هایی تنها پس از پیشرفت یک دوره مبارزه در دورن ائتلاف حاکم می‌توانند انقلاب را به فرجام رسانند. اگر تصور کنیم می‌بایست از ابتدا الزاما حاکمیتی بر سر کار آید که بتوان از پیروزی نهایی و بفرجام رسیدن راه اطمینان قطعی داشت و خصوصیات پایان راه را برای لحظه کسب قدرت قائل گردیم هیچ چاره‌ای نخواهیم داشت که حاکمیت آلترناتیو را الزاما یکی از اشکال حاکمیت پرولتاریا بدانیم.

هیچ کس نمی‌توانست مطمئن باشد که در حاکمیت ساندینیست‌ها در نیکاراگوئه (جدا از خطر تهاجم خارجی و کسب قدرت توسط ضد انقلاب) خطر غلبه نیروهای راست و شکست انقلاب به‌طور کلی منتفی بوده و این حاکمیت قطعا نیکاراگوئه را به سوسیالیسم می‌رساند. حتی امروز نیز نمی‌توان چنین حکم قطعی صادر کرد. در پرتغال مبارزه درون حاکمیت مسیری عکس کوبا را طی کرد. نیروهای چپ در درون حاکمیت انقلابی پرتغال در جهت هم‌کاری و نزدیکی با حزب کمونیست (که حزبی نیرومند بود) حرکت نکردند و نیروهای راست گام به گام تقویت شده و قدرت را به چنگ آوردند. در هیچ یک از کشورهای اروپای شرقی در سال ۱۹۴۵ امکان این‌که با اطمینان از به فرجام رسیدن انقلاب سخن گفت وجود نداشت. حتی در کشورهایی که حزب کمونیست نیرومندترین و با نفوذترین حزب کشور بوده و در قدرت حاکم وزن و نقشی بیش از دیگران داشت به فرجام رسیدن انقلاب پس از یک مبارزه حاد در درون حاکمیت امکان‌پذیر گشت و فراموش نکنیم که حضور ارتش سرخ در روند حوادث در این کشورها نقشی جدی و در مواردی تعیین کننده داشت. حاکمیت انقلابی انقلاب را پیش برده و ظرفیت آن را دارد که آن را به فرجام رساند موفقیت در این راه در گرو پیروزی در مبارزه و رقابتی است که از قبل از کسب قدرت آغاز می‌گردد و در جریان پیشروی انقلاب ادامه می‌یابد.

یکی از رفقا در بولتن شماره ۳ می‌گوید حاکمیتی نظیر حاکمیت کوبا پس از انقلاب را به عنوان آلترناتیو تایید می‌کند. در کوبا نه طبقه کارگر یکه دمکراسی انقلابی در حاکمیت تفوق داشت در ائتلاف حاکم در کوبا قوی‌ترین نیرو انقلابیون سیرا بودند که طبقه کارگر را نمایندگی نمی‌کردند و از نیروهایی با گرایش‌ها و نظرات متفاوت تشکیل می‌شدند. یکی از جناح‌های نیرومند آن‌ها اساسا با سوسیالیسم مخالف بود و بخش عمده آنان شعار نه سوسیالیسم و نه سرمایه‌داری را تایید می‌کردند. در اولین ماه‌های حکومت این امکان که نیروهای راست نقش فائق را در حکومت بدست آورند امکانی جدی بود و حتی آمریکائی‌ها با توجه به شناختی که از مجموعه ترکیب این نیرو داشتند و شناخت نزدیکشان از جناح راست (موسوم به باتیستا) تصور می‌کردند انقلاب کوبا در حد رفرم‌های بورژوایی محدود خواهد ماند. تایید کوبا به عنوان یکی از اشکال حاکمیت آلترناتیو یعنی تایید حاکمیت انقلابی خلق.

بقیه از صفحه قبل

تفسیر نویسنده که قبلا مورد بحث قرار گرفت اضافه نمودن تفسیر نویسنده به نقل خود در داخل گیومه تحریف نقل قول است.

در مقاله "باز هم نکاتی..." نوشته شده که من در نقد شعار حاکمیت کارگران و زحمت‌کشان به نقد کدام نظر پرداخته‌ام و نوشته‌ام چنین شعاری به معنای آنست که بخش‌های وسیعی از دهقانان و اقشار میانی نمی‌توانند در حاکمیت آتی سهیم باشند چنین شعاری توسط سازمان کارگران انقلابی ایران در چند سال گذشته طرح گردیده و در مقاله اول بولتن شمار ا نیز این شعار مورد تایید قرار گرفت. این شعار معنای معینی دارد یعنی نیروهای محرک انقلاب و شرکت کننده در حاکمیت آتی را کارگران و زحمت‌کشان می‌داند و اگر کسی نظر دیگری دارد طبیعتا باید از این شعار انتقاد کند.

خلاصه آن که بحث ما بر سر ضرورت یا عدم ضرورت تامین هژمونی پرولتاریا نیست بحث بر سر چگونگی تامین آنست. مساله اینست که آیا حاضریم اگر در شیلی پاشیم ائتلاف حزب کمونیست، میر وسوسیالیست ها را، اگر در آفریقای جنوبی پاشیم در ائتلاف با کنگره ملی آفریقا، اگر در نیکاراگوئه پاشیم و در ائتلاف با ساندینیست ها و اگر در پرتغال پاشیم آلترناتیو دمکراتیک را به عنوان جانشین رژیم حاکم معرفی کرده و در راه کسب قدرت همراه با این ائتلاف ها برزمیم یا می‌بایست چنین ائتلاف هایی را زمانی به عنوان آلترناتیو معرفی کنیم که به نیروی برتر مبدل شده باشیم. امروز در السالوادور وزن نیروهای چپ در جبهه فارابوندومارتی بیش از وزن این نیروها در جریان انقلاب نیکاراگوئه است. به عبارت دیگر اگر در السالوادور فارابوندومارتی قدرت را به دست گیرد از نظر مبارزه درون حاکمیت خطرات کمتری وی را تهدید می‌کند. در شیلی امروز وزن حزب کمونیست در جبهه افزایش یافته ولی چه در شرایطی که آلنده قوی‌ترین نیرو در درون جبهه بود و چه آن زمان که حزب کمونیست قوی‌ترین باشد تشکیل این جبهه و تلاش برای کسب قدرت توسط آن اصولی و ضرور است.

برخی رفقا می‌گویند که می‌پذیرند حاکمیت های انقلابی بدون تفوق پرولتاریا نیز می‌توانند شکل گیرند و در آن شرایط سیاست صحیح را نسبت به این حاکمیت ها می‌توان اتخاذ کرد و مثلا در آن‌ها شرکت نمود. پذیرش این ایده مثبت است ولی تمامی مساله را پاسخ گو نیست. باید برای تشکیل حاکمیت دمکراتیک که چنین حاکمیت هایی را هم شامل می‌شود تلاش کرد و آلترناتیو انقلابی ـ دمکراتیک را شکل داد. نادرست ترین سیاست آنست که به خاطر اعتقاد به ضرورت تفوق طبقه کارگر در حاکمیت آتی و طبیعتا در آلترناتیوی که می‌بایست قدرت را بدست گیرد شکل‌دهی آلترناتیو را منوط به تامین تفوق حزب طبقه کارگر نماییم و هریک از جریان‌های چپ دمکرات حاکمیت مورد نظر خود را ارائه داده و از ارائه آلترناتیو واحد در برابر رژیم بازمانند و خود را در برابر آلترناتیوهای بورژوایی خلع سلاح نمایند.

ترتسکی چه می‌گفت، در مقاله درج شده در بولتن ۲ تلاش به عمل آمد تا مشابهت برخی از ایده‌های طرح شده در جنبش در این زمینه معین با ایده‌هایی که ترتسکیست ها طرح کرده و می‌کنند نشان داده شود. این امر بدین دلیل ضرور بود که زمانی که ما همه معتقدیم احکام اساسی لنین در رابطه با انقلاب دمکراتیک در شرایط کنونی جهان و ایران صادق است، ضروریست که این احکام را به درستی درک کنیم، هم در مقاله قبل و هم در این مقاله کوشش به عمل آمد تا با توضیح نظر و عمل خود لنین درک های نادرست از نظرات وی نقد شود. در این راه علاوه بر تشریح نظرات لنین و استدلال های وی در رد نظرات انحرافی، آشنایی با ایده هایی که در برابر وی قرار داشتند ضرور است. برای درک لنین شناخت دقیق نظرات منشویک ها و ترتسکیست ها به همان گونه که خودشان طرح می‌کردند و تشریح دلایل انحراف این نظرات بالاخص زمانی که در این رابطه در جنبش ما اغتشاشاتی پدید آمده است ضروریست. ارائه نظرات ترتسکی از آن رو لازم و حائز اهمیت بوده و هست که زمانی که ما همه نظرات ترتسکی را رد می‌کنیم و معتقد به مبارزه با آن هستیم اطلاع از این نظرات در اشکال پیچیده آن به ما امکان می‌دهد که ایده‌های انحرافی را نفی‌کرده و به برنامه علمی دست یابیم طرح این نظرات از آن رو لازم و حائز اهمیت بوده و هست که می‌بایست از ۶۰ سال تجربه جنبش کمونیستی و کارگری در مبارزه با این انحرافات بهره جست. به همین دلیل من این ایده‌های انحرافی را از زبان خود پنهان گذاران آن نقل کرده و به ذکر این که چنین نظراتی انحرافی و نادرست است اکتفا ننمودم.

نقل قول‌های ذکرشده در مقاله گذشته اساسا از دو کتاب انقلاب پیگیر (۱۹۲۹) و برنامه انتقالی (۱۹۳۲) ترتسکی انتخاب شده بود به این دلیل که این کتاب ها زمانی به رشته تحریر درآمده است که ترتسکی در اوج تکامل نظرات انحرافی خود نه به عنوان یک تئوریسین منحرف در جنبش کمونیستی شوروی بلکه به عنوان رهبر یک جریان اپورتونیستی یعنی ترتسکیسم سخن می‌گوید. این نوشته ها به عنوان پلاتفرم ترتسکیست ها سال ها مورد تاکید و تبلیغ قرار گرفته است و اگر می‌خواهیم با نظرات ترتسکیست ها مقابله کنیم می‌بایست به نظرات آن‌ها در تکامل یافته‌ترین شکل آن پاسخ گفته و رد کنیم. ترتسکی در این سال ها نظرات انحرافی خود را اصلاح نکرده بلکه آن‌ها را در کامل‌ترین شکل خود ارائه داده است.

ترتسکی در نوشته‌های خود بارها و بارها تاریخ را تحریف می‌کند. در صورتی که خواننده بدون آشنایی با تاریخ جنبش کمونیستی تنها به مطالعه کتاب های وی اکتفا کند به این نتیجه خواهد رسید که او در فوریه ۱۹۱۷ درست می‌گفت، انقلاب آلمان حقانیت نظرات وی را اثبات کرد، انقلاب چین اثبات ورشکستگی کمینترن و شعار دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دهقانان و صحت نظرات وی بود و بعدها هم در مورد انقلاب اسپانیا همین

نتیجه را می‌گیرد. ولی بالاخره پس از همه تحریفات، نظر خود را در مورد این که انقلاب می‌بایست چه روندی را طی کند ارائه داده و همه تحریفات را در خدمت اثبات صحت این نظرات به کار می‌گیرد. من در نوشته خود نه بر قضاوت وی نسبت به حوادث تاریخی بلکه بر احکامی که وی بعنوان نظر خود ارائه می‌دهد تکیه کردم و عبارات نقل شده نه حملات فرعی و اتفاقی بلکه احکام اصلی است که وی بارها در نوشته‌های خود بر آن‌ها تاکید کرده است اگر می‌خواهیم با نظرات وی مبارزه کنیم باید ابتدا توجه کنیم که او خودش نظر خود را چگونه بیان می‌کند و سپس نتایج لازم را از سخنان وی استنتاج کنیم. نظر ترتسکی را بهتر از هرکسی می‌توان از زبان خود ترتسکی شنید و مفهوم واقعی سخنان وی و دلایل نادرستی آن‌ها را از زبان لنینیست‌ها. باید روشن به این سوال پاسخ داد که آیا نظراتی که ترتسکی در رابطه با انقلاب پیگیر مطرح می‌کند صحیح است. آیا وی در اواخر دهه ۲۰ یعنی دوره شکل‌گیری ترتسکیسم نظرات خود را اصلاح کرده و تنها با تحریف گذشته می‌کوشد نظرات نادرست سابق خود مهلی بر بی‌بها کردن دهقانان را پنهان سازد. یا نظرات وی در رابطه با انقلاب پیگیر انحرافی است. فراموش نکنیم که ترتسکی سیاستمداری ورزیده بود و ترتسکیسم پس از ده‌ها سال هنوز به حیات خود ادامه می‌دهد و مانع تغذیه ایدئولوژیکی برای بسیاری از دیگر انحرافات جنبش کمونیستی (مائوئیسم و...) بوده است.

نباید تصور کنیم با اکتفا به این که ترتسکی به نقش دهقانان بها نمی‌داد، ساختمان سوسیالیسم را در یک کشور نمی‌پذیرفت و... و مانقش دهقانان را تایید می‌کنیم ایده‌های وی را نقد کرده‌ایم. باید ایده‌های وی را به همان شکل پیچیده‌ای که خودش ارائه می‌دهد بشناسیم بطوریکه در دوره‌ای که نظرات انحرافی خود را تکامل داده و به یک سیستم اپورتونیستی تبدیل کرده است و اگر درجنبش ما در زمینه مورد بحث نظراتی مشابه وی مطرح گردد بایاید معتقد باشیم در شرایط کنونی جهان احکام وی (حداقل در زمینه مورد بحث) نادرست نیستند و باید چنین نظراتی را نقد و اصلاح کنیم.

در نوشته گذشته چند حکم وی که نظیر آن بارها در نوشته‌های ترتسکی در رابطه با موضوع مورد بحث طرح گردیده ذکر شد وی می‌گوید "شرکت پرولتاریا در حکومت تنها اگر به صورت غالب و رهبری کننده باشد از نظر اصولی جایز بوده و از نظر عینی نیز محتمل‌ترین شکل شرکت است. البته می‌توان این حکومت را دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان، دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان و روشنفکران و بالاخره حکومت ائتلافی طبقه کارگر و خرده‌بورژوازی نامید ولی این سوال هم‌چنان به قوت خود باقی می‌ماند که تفوق و تسلط در حکومت و به وسیله آن در کشور متعلق به که خواهد بود. وقتی ما از یک حکومت کارگری صحبت می‌کنیم به این وسیله جواب می‌دهیم که تفوق و تسلط باید به طبقه کارگر تعلق داشته باشد"[7] این ایده که در نوشته‌های وی ده‌ها بار تکرار شده و شکل تکامل یافته همان شعار حاکمیتی با اکثریت سوسیال دمکرات سال ۱۹۰۵ پاروس است نظر وی را به روشنی منعکس می‌کند. این ایده همان‌گونه که توضیح دادیم ائتلاف دمکراتیک را نمی‌پذیرد و زمانی که از اتحاد با دهقانان و خرده بورژوازی سخن می‌گوید اعتقاد به اراده مشترک آن‌ها برمبنای آماج‌های مشترک در یک مرحله از مبارزه ندارد وی می‌گوید "موقعی که کمینترن جانشینان قلابی کوشیدند فرمول دیکتاتوری دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان را که تاریخ چالش کرده بود احیا کنند به فرمول حکومت کارگران و دهقانان محتوایی کاملا متفاوت و... بورژوایی بخشیدند"[8] وی به نقش انقلابی دهقانان اعتقاد ندارند و این بی‌اعتقادی وی که در همه زمینه‌ها انعکاس دارد در رابطه با حاکمیت آلترناتیو در چنین فرمول‌هایی جلوه می‌کند. لنین و کمینترن و لنینیست‌ها حق دارند که علیرغم انکارهای ترتسکی وی را به دلیل بی‌اعتقادی به نقش دهقانان و بی‌اعتقادی به اتحادهای طبقاتی مورد انتقاد قرار دهند و اگر نیرویی واقعا نقش اقشار میانی را در تحولات دمکراتیک بپذیرد و اتحادهای طبقاتی را تایید کند نمی‌تواند چنین احکام، شعارها و آلترناتیوهایی را تایید کند و نسبت مشابهت با این احکام دچار خطاست و باید خطای خود را اصلاح کند.

نتایج عملی سیاسی، برای درک روشن‌تر از اهمیت و نتایج این ایده‌ها صحیح آنست که این بحث را در رابطه با نتایج مشخص عملی و سیاسی آن که برای امروز و فردای سازمان به بار می‌آورد ادامه داد. مطابق درکی که ارایه شد ما می‌بایست در ۳ راستا برزمیم. ۱ ـ عمل ما و تجربه توده‌ها باید بتواند این ایده را که تنها طبقه کارگر قادر است به همه مشکلات توده‌ها پاسخ گوید و پیگیرترین مدافع دمکراسی، پرولتاریا و نماینده آن کمونیست‌ها هستند را وسیعا در میان توده‌ها اشاعه دهد و آن‌ها را متقاعد سازد که پیروزی نهایی انقلاب تنها در صورتی ممکن است که کمونیست‌ها رهبری آن را در دست داشته باشند. خط مشی ما باید در جریان عمل توده‌ها را به صحت آن متقاعد سازد و

آن‌ها را تحت رهبری ما بسیج کند. ۲ـ ما باید در شرایط مناسب همراه با نیروهای انقلابی و دمکراتیک کشور اتحادی را شکل دهیم که بتواند جایگزین رژیم جمهوری اسلامی گردد و سوم آن که ما با همه نیروهای ضد رژیم (منهای سلطنت طلبان) در راه سرنگونی رژیم همکاری کرده و از جبهه وسیع نیروهای ضد رژیم در راه سرنگونی جمهوری اسلامی و برقراری صلح و آزادی دفاع می‌کنیم. این سه راستا نه متناقض و نفی‌کننده هم بلکه در خدمت یکدیگرند. باید با هر ایده‌ای که مبارزه در یکی از این راستاها را نفی کرده یا جایگاه واقعی آن را در نظر نمی‌گیرد مبارزه کرد. ممکنست هریک از این وظایف را در برابر دیگری قرار داده و در عمل آن را نفی کرد. تجربیات متعددی وجود دارد که به خاطر حفظ اتحاد، مبارزه در راه تامین هژمونی پرولتاریا نفی شده یا در عمل بی‌بها گردیده و از سیاست مستقل طبقه کارگر عدول شده. در جنبش ما بحث گسترده‌ای جریان داشت (و هنوز هم ادامه دارد) که آیا می‌توان با نیروهای بورژوایی علیه رژیم همکاری کرد یا خیر و آیا ائتلاف وسیع در برابر سیاست انقلابی و ارائه آلترناتیو انقلابی ما قرار نخواهد گرفت. این بحث در زمان شاه تحت عنوان ضرورت یا انحرافی بودن شعار جبهه واحد ضد دیکتاتوری تا روز سقوط شاه تداوم داشت.

در واقعیت زندگی این سه وظیفه همواره به شکل ساده و به تفکیک از هم وجود ندارند. دو ائتلاف مجزا از هم یکی جبهه وسیع همه نیروها و دیگری اتحاد نیروهای خلقی در درون آن کمتر به این شکل بروز می‌کند. در مقاطع مختلف تاکید بر این یا آن وظیفه اهمیت بیشتری می‌یابد. در مواردی ائتلاف نیروهای خلقی قادر می‌گردد به عنوان تنها آلترناتیو در برابر رژیم قرار گیرد و آن دسته از نیروهای بورژوایی که به دشمن نمی‌پیوندند مجبور به حمایت یا پیوستن به این ائتلاف می‌شوند. در ویتنام جنوبی ائتلاف نیروهای خلقی و در راس آن حزب کمونیست موفق گردید همه نیروهای مترقی را گرد خود بسیج کرده و قدرت را تسخیر کند. در مواردی اصولا تشکیل جبهه ممکن نمی‌گردد و اتحاد طبقاتی به ائتلاف سیاسی مابین احزاب و سازمان‌ها منجر نمی‌شود و یا چندین جبهه مجزا از هم شکل می‌گیرد که با یکدیگر علیه دشمن اتحاد عمل دارند. ولی به هرحال ما در برابر هر سه وظیفه قرار داریم. چگونگی برخورد مشخص با هریک و رابطه آن‌ها با یکدیگر به تحلیل از اوضاع مشخص بستگی خواهد داشت.

در شیلی این ۳ راستا به شکل روشن و به تفکیک از یکدیگر توسط حزب کمونیست پیگیری می‌شود. حزب کمونیست در راه تامین هژمونی خود می‌رزمد. همراه با حزب سوسیالیست و میر جبهه خلقی را تشکیل داده و می‌کوشد پس از سرنگونی پینوشه همراه با این جبهه قدرت را کسب کند و تلاش می‌کند سایر جریان‌های سوسیالیست را که موضع بینابینی اتخاذ کرده‌اند به این جبهه جلب نماید و درعین حال شعار اتحاد همه نیروهای ضد رژیم پینوشه را که دمکرات مسیحی‌ها و دیگر نمایندگان بورژوایی ضد رژیم را در بر می‌گیرد پیگیرانه تعقیب می‌کند. حزب کمونیست می‌کوشد جبهه خلقی را جایگزین رژیم پینوشه سازد و این مانع از شعار اتحاد وسیع در راه سرنگونی رژیم پینوشه نیست و بالعکس شعار اتحاد وسیع مانع از ائتلاف نیروهای خلقی بری تشکیل حکومت آینده نمی‌گردد و این هر دو در خدمت تامین هژمونی پرولتاریا و نه در تقابل با آن قرار دارند.

راجع به این که در لحظه کنونی در ایران برخورد با این وظایف چگونه ممکن است و چشم انداز رابطه طبقات و احزاب سیاسی با یکدیگر چیست باید بحث‌های بیشتری انجام داد. سازمان امروز به درستی شعار تشکیل جبهه وسیعی از نیروهای ضد رژیم را طرح می‌کند. و آن را در مرکز سیاست خود قرار می‌دهد من فکر می‌کنم در ایران در آینده قابل پیش بینی ائتلاف وسیع نیروهای ضد رژیم و در یک جبهه واحد شکل نخواهد گرفت و چندین ائتلاف که هریک مدعی کسب قدرت می‌باشند تشکیل خواهند شد و از این نظر تا حدی به وضع شیلی شباهت خواهد داشت. امروز زمینه‌های واقعی برای تشکیل ائتلافی از نیروهای انقلابی و دمکرات فراهم گردیده است. ما باید چنین اتحادی را شکل دهیم. این اتحاد می‌تواند برنامه‌ای انقلابی برای دولت آینده را ارائه دهد و سایر نیروها را به تشکیل جبهه‌ای وسیع و اتحاد علیه رژیم در راه سرنگونی آن دعوت نماید. اتحادهای طبقاتی در عمل و در مبارزه علیه رژیم شکل خواهند گرفت و از ائتلاف‌های سیاسی پیشی خواهند گرفت ما چنین اتحادهایی را گسترش داده و با تاکید بر شعار اتحاد همه نیروهای خواهان سرنگونی رژیم سیاست نیروهای خرده بورژوایی بورژوایی که اتحاد سیاسی با کمونیست‌ها را نمی‌پذیرند را افشا خواهیم کرد.

بحث ما در این نوشته در این رابطه متمرکز است که جدا از آن که این ائتلاف‌ها چه پروسه‌هایی را طی کند و چه رابطه‌ای با یکدیگر در مراحل مختلف مبارزه داشته باشد آیا ما حق داریم در برابر رژیم آلترناتیوی انقلابی و دمکراتیک ارائه دهیم یا ارائه چنین آلترناتیوی تنها در شرایطی که حزب طبقه کارگر به نیروی برتر این ائتلاف

بدل گردیده باشد مجاز است. هم اکنون به جز سلطنت‌طلب‌ها و نیروی اولی لیبرال‌ها به رهبری مهدی بازرگان و دیگری شورای ملی مقاومت و یا در واقع مجاهدین خود را به مردم معرفی کرده و در شرایط بحران خود را مدعی کسب قدرت خواهند دانست. وظیفه ما چیست.

در این رابطه چند برخورد انحرافی می‌تواند طرح گردد یک برخورد انحرافی آنست که تشکیل هر نوع جبهه‌ای را در شرایط تامین هژمونی پرولتاریا مجاز بشناسد. سیاست برخی گروه‌های چپ تا چندی قبل در این چارچوب می‌گنجید.

برخورد انحرافی دیگر آنست که همکاری با نیروهایی که در راه سرنگونی رژیم مبارزه می‌کنند را بپذیرد و تشکیل جبهه‌ای برای سرنگونی رژیم را تایید کند ولی آلترناتیو رژیم را تنها حاکمیتی بداند که حزب طبقه کارگر نیروی غالب آن باشد. سیاست سازمان کارگران انقلابی در این چارچوب می‌گنجد. معنای عملی این سیاست آنست که تا زمانی که ما قدرت نداریم نیروهای خلقی نباید آلترناتیو واحدی به توده‌های مردم معرفی کنند و طبیعتا هر یک از جریان‌های چپ و دمکرات همانند ما حاکمیتی تحت رهبری خود را به عنوان آلترناتیو پیشنهاد دهند و در شرایط بحران انقلابی خود را در برابر آلترناتیوهای بورژوایی خلع سلاح کنند. راهی از این سهل‌تر برای مقابله با هژمونی پرولتاریا در انقلاب وجود ندارد.

نیروهای دیگری که واقع‌بین‌تر می‌پذیرند که امروز نمی‌توان حاکمیت با غلبه پرولتاریا را به عنوان جانشین رژیم معرفی کرد. این نیروها تشکیل جبهه گسترده برای سرنگونی رژیم را با هدف عاجل برقراری دمکراسی می‌پذیرند و دمکراسی توده‌ای را به عنوان هدف استراتژیک، تبلیغ و ترویج می‌کنند. این نظر تا آن جاکه بر همکاری و ائتلاف وسیع نیروها در راه سرنگونی رژیم تاکید می‌کند اصولیست ولی آن جا که ارائه آلترناتیو دمکراتیک و انقلابی را نفی می‌کند در عمل در خدمت دمکراسی بورژوایی خواهد بود.

برای روشن شدن مطلب مثال دیگری ذکر می‌کنم. در سند نقد خط‌مشی گذشته اعلام کردیم که ما می‌بایست از همان ابتدا در راه ائتلاف نیروهایی که خواهان پیشروی انقلاب بودند می‌کوشیدیم. اگر با مختصات آن زمان نیروها را بررسی کنیم این نیروها عبارت بودند از جریان‌های چپ و مارکسیست، سازمان مجاهدین خلق، حزب دمکرات کردستان، جریان‌های دمکراتی مانند جبهه دمکراتیک ملی، جنبش مسلمانان مبارز، جاما و... این ائتلاف می‌بایست در یک پروسه به آلترناتیو رژیم جمهوری اسلامی بدل می‌گردید. اگر این فکر را امتداد دهیم حتی قبل از کسب قدرت توسط خمینی ما وظیفه داشتیم چنین اتحادی را پنیان گذاریم. ما باید می‌کوشیدیم اتحادی از نیروهای انقلابی و دمکرات کشور حول برنامه‌ای انقلابی برای حکومت آینده شکل دهیم. شعار صحیح جبهه واحد ضد دیکتاتوری در آن شرایط ناکافی بود. چنین ائتلافی در آن زمان با خمینی علیه رژیم شاه متحد بود ولی اتحاد با خمینی نباید مانع از تشکل ائتلافی انقلابی و دمکراتیک می‌گشت چنین سیاستی به مفهوم پذیرش یک دولت ائتلافی انقلابی به‌جای رژیم شاه و ارائه آن به توده‌های مردم بود. در برابر جمهوری اسلامی خمینی یک آلترناتیو دمکراتیک (دولت انقلابی ـ دمکراتیک) باید به توده‌ها معرفی می‌شد. هرچند در شرایط آن زمان چنین دولتی شانس تحقق نداشت ولی در تعادل نیروی جدید تنها چنین سیاستی می‌توانست به کسب حاکمیت منجر گردد. این سیاست نفوذ و تاثیر عرضه‌کنندگان آن را تقویت نموده و در جهت تامین هژمونی پرولتاریا عمل می‌نمود. نتیجه عدم ارایه چنین آلترناتیوی چه از بیم درتقابل قراردادن این ائتلاف با ائتلاف وسیع علیه رژیم شاه و چه از بیم در تقابل قرار گرفتن حاکمیت ناشی از این ائتلاف با حاکمیتی که طبقه کارگر در آن غالب است در برابر مبارزه در راه تامین هژمونی پرولتاریا به سوی نیروهای بورژوایی بود.

برخی از رفقای ما این نتایج سیاسی را می‌پذیرند و دو نحوه برخورد انحرافی ذکر شده را رد می‌کنند. پذیرش این نتایج هیچ معنایی جز ارائه آلترناتیوی انقلابی و دمکراتیک به جای رژیم جمهوری اسلامی ندارد. یعنی علاوه بر آن که ما همه نیروهای ضد رژیم را به اتحاد دعوت می‌کنیم و سیاست ما تشکیل جبهه وسیعی از نیروهای مترقی ضد رژیم است از یک سو توده‌های مردم را به سوی کمونیست‌ها فرا می‌خوانیم و سوسیالیسم را به عنوان حاکمیتی که می‌تواند به همه مشکلات مردم پاسخ دهد معرفی کرده و آن را تبلیغ می‌کنیم و از سوی دیگر در شرایط مناسب و بالاخص در بحران انقلابی اتحادی از نیروهای انقلابی و دمکرات را حول برنامه‌ای انقلابی به عنوان آلترناتیو رژیم جمهوری اسلامی شکل می‌دهیم. در صورت کسب قدرت توسط این اتحاد، دولتی که قدرت را در دست خواهد گرفت دولتی خواهد بود با خصلت‌های انقلابی و دمکراتیک و وزن نیروها و طبقات در درون حاکمیت به قدرت و

www.iran-archive.com

نفوذ آن‌ها بستگی خواهد داشت. چنین دولتی در شرایط جامعه ما تنها می‌تواند ابزار حاکمیتی خلقی باشد. این که این دولت دو ماه سرکار خواهد بود یا چند سال را شرایط معین خواهد کرد. در فوریه حاکمیت شوراها ۴ ماه دوام آورد. در پرتغال عمر دولت انقلابی کمتر از یک سال بود. در کوبا چنین حاکمیتی پیش رفت و به حاکمیت پرولتاریا ارتقا یافت. در نیکاراگوئه چنین حاکمیتی چند سال است که قدرت را در دست دارد. مبارزه طبقاتی در درون ائتلاف حاکم ادامه خواهد یافت با این تفاوت که این مبارزه می‌تواند از راه‌های مسالمت‌آمیز پیش رود و تغییر وزن احزاب و سازمان‌ها در حاکمیت از راه جلب توده‌ها صورت گیرد.

نمی‌توان چنین نتایج سیاسی را پذیرفت و با ارائه آلترناتیوی از نیروهای انقلابی ـ دمکراتیک، موافق بود ولی نتیجه آن یعنی حاکمیت انقلابی خلقی را رد کرد. مخالفت با حاکمیت انقلابی خلقی تنها می‌تواند به یکی از سیاست‌های انحرافی که تشریح شد منجر گردد.

دولت موقت، یکی از رفقا در بولتن ۳ شعار تشکیل دولت موقت انقلابی را می‌پذیرد و در توضیح مخالفت خود با حاکمیت انقلابی خلقی می‌گوید این دولت ابزار اعمال حاکمیت خلقی نیست و وظیفه تامین آزادی کامل تبلیغات پیش از انتخابات مجلس موسسان از طریق سرکوب ضد انقلاب را عهده‌دار است و حاکمیت جدید پس از تشکیل مجلس موسسان تاسیس خواهد شد.

پس از انقلاب قدرت سیاسی جابجا خواهد شد. نیرویی که قدرت را به دست خواهد آورد نمی‌تواند به طبقات معینی متکی نبوده و در تحلیل نهایی ابزار سیاسی اعمال حاکمیت طبقه یا طبقات معینی نباشد.

این قدرت ممکنست دولتی باشد بورژوایی. چنین دولتی تمام نیروی خود را در جهت آرام کردن امواج انقلاب به کار خواهد گرفت و تلاش خواهد نمود که ماشین دولتی را با کمترین تغییرات تصاحب کند. مجلس موسسانی که توسط این دولت دعوت خواهد شد مجلسی خواهد بود در جهت تثبیت حاکمیت وی. این دولت همواره با آزادی تبلیغات کمونیست‌ها مخالف نیست و می‌تواند امکان آن را بدهد ولی از صدها ابزار خود با تکیه بر قدرت دولتی و امکانات مادی بورژوازی در جهت فریب توده‌ها و آرام کردن امواج انقلاب استفاده خواهد کرد.

برای روشن‌تر شدن مطلب تجربه انقلاب بهمن را مرور کنیم. پس از انقلاب دولت موقت بازرگان تشکیل شد و در واقع حاکمیت جمهوری اسلامی قدرت را در دست گرفت. این حاکمیت نه پس از تشکیل مجلس خبرگان بلکه پس از قیام به قدرت رسید. جرخش‌های بعدی تغییر و تحول در ساختار و ترکیب نیروهای آن و شکل‌گیری ارگان‌ها و ابزارهای آن بود. در ماه‌های اول ما آزادی تبلیغات داشتیم. ما ستاد داشتیم، تشریه داشتیم، میتینگ و سخنرانی داشتیم. حملات گروه‌های حزب اللهی در آن زمان مزاحمت ایجاد می‌کرد ولی هنوز جدی نبود و مانع از فعالیت ما نمی‌گشت روزنامه‌های پرتیراژ مانند آیندگان و تا حدی کیهان و اطلاعات به سود ما تبلیغ می‌کردند. بازرگان می‌تواند مدعی باشد که نیروهای سیاسی از آزادی تبلیغات بهره‌مند بودند ولی آیا در واقعیت نیز چنین بود و اهرم‌ها و ابزارهایی که بورژوازی در دست داشت در اختیار ما نیز بود؟

این دولت ممکنست قدرتی انقلابی و خلقی باشد. لنین در توضیح شوراهای فوریه بر این امر انگشت می‌گذارد که این شوراها هیچ ارگان قانونی دعوت نکرده است بلکه از دل انقلاب بیرون آمده و توده‌ها خود آن را شکل داده‌اند. دولت انقلابی موردنظر ما چنین قدرتی است. این دولت تنها وظیفه برگزاری انتخابات مجلس موسسان را بر عهده ندارد و از همان روز اول کسب قدرت برنامه‌های معینی را به اجرا می‌گذارد. اگر می‌پذیریم که یکی از بزرگ‌ترین ضعف‌های طرح استراتژی تاکتیک عدم طرح ضرورت درهم شکستن ماشین دولتی جمهوری اسلامی است باید بپذیریم که این دولت از همان ابتدا چنین راستایی را خواهد داشت. این دولت فورا ارگان‌های قهر دشمن را در هم خواهد شکست، مقاومت آن‌ها را سرکوب خواهد کرد، به تشکل‌های توده‌ای گسترده‌ترین ابعاد را بخشیده و آن‌ها را مستقیما در قدرت شرکت داده و امکانات لازم جهت مقابله با بازگشت ضد انقلاب را در اختیار آن‌ها قرار خواهد داد و... برای اجرای این اقدامات انقلاب نمی‌تواند منتظر تشکیل مجلس موسسان باشد. چنین قدرتی تنها می‌تواند قدرتی متکی به خلق باشد و در شکل خود ویژه آن ابزار حاکمیتی انقلابی، دمکراتیک و خلقی خواهد بود. چنین قدرتی قادر است مجلس موسسان واقعی را فراخواند. ممکنست پس از مجلس موسسان نیز همین دولت با همان ترکیب نیروها به حیات خود ادامه دهد و ممکنست تغییراتی در ترکیب نیروهای آن به وجود آید. شکل‌گیری ارگان‌های حاکمیت و قوام یافتن آن‌ها در یک پروسه ممکنست ولی از همان ابتدا قدرت سیاسی در تحلیل نهایی حاکمیت طبقه یا طبقات معینی خواهد بود

در واقعیت زندگی حوادث پیچیده‌تر و پرنیچ‌تر از آن‌چه تشریح شد رخ خواهند داد. دولت انقلابی خالص یا بورژوایی خالص کمتر شکل می‌گیرد. ممکنست در جامعه تامدتی حاکمیت دوگانه برقرار باشد. ممکنست تامدت‌ها جنگ داخلی درگیر شده و نتوان قدرت واقعی را مشخص کرد. ممکنست دولتی بنابارتیستی با خرده‌بورژوایی با عمل‌کردهای متناقض قدرت را در دست گیرد ولی به‌هرحال دولت جانشین در تحلیل نهایی (تاکید می‌کنیم در تحلیل نهایی و نه به شکل ساده شده ومستقیم) سمت‌گیری طبقاتی معینی خواهد داشت و اگر کسی چنین دولتی را به‌عنوان آلترناتیو رژیم بپذیرد در آن صورت نمی‌تواند آلترناتیو خود را محدود به حاکمیتی با غلبه پرولتاریا نماید.

خسرو

پانویس‌ها

۱ـ پولتن ۲ مقاله درباره استراتژی تاکتیک ...
۲ـ لنین انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد جلد ۲۸ ص ۲۹۹.
۳ـ لنین هدف مبارزه پرولتاریا در انقلاب ما.
۴ـ لنین درباره شعارها
۵ـ لنین، وظایف پرولتاریا در انقلاب ما.
۶ـ لنین، درباره وظایف پرولتاریا در انقلاب حاضر.
۷ـ ترتسکی، انقلاب پیگیر ص ۷۴.
۸ـ ترتسکی، برنامه انتقالی.

www.iran-archive.com

علیه خطاها

"رفقای عزیز!

بیست و هفت ماه پیش، در پایان یک دوره حدوداً بیست ماهه مباحثه و مجادله فکری در دستگاه رهبری سازمان، و نیز در راستای کمک و تقویت آغاز یک دوره طوفانی مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی جدید سازمان نیافته درسطح کمیته مرکزی، مطلبی پیرامون سیاست انحرافی سازمان در قبال رژیم مرتجع ج.ا. تحت عنوان "علیه خطاها" تهیه کردم و در اختیار رفقای کمیته مرکزی قرار دادم. در آن زمان شخصاً بر این اعتقاد بودم که "علیه خطاها" ضروری است تا در اختیار همه رفقاء، تشکیلات قرار گیرد. ولی از آن جا که هیات سیاسی هنوز فاقد مصوبه ای در زمینه پذیرش این واقعیت بود که بر اساس آن، بررسی و نقد گذشته اگر بخواهد راهنمای عمل آینده باشد می باید در سطح تشکیلات به بحث گذشته شود، لذا رعایت پرنسیب های سازمانی حکم می کرد که به انتشار مقاله فقط در سطح کمیته مرکزی بسنده شود.

اما اکنون که همه ما مصوبه مسئولانه اجلاس دی ماه ۱۳۶۵ هیات سیاسی مبنی بر انتشار بولتن کنگره را پیش رو داریم، پرنسیب ها حکم می کند تا حد اکثر کوشش ها به عمل آید که رفقای کادر و عضو سازمان هر چه پیش تر و دقیق تر با سیر تاریخی مجادلات فکری مربوط به خط مشی سازمان در سال های "شکوفایی ج.ا." و نیز در رابطه با دیگر محورهای در دستور کنگره سازمان آشنا شوند، انتشار مجدد مقاله "علیه خطاها" در سطح وسیع و در مقیاس تشکیلات پاسخی است به این ضرورت. باید باور مند بود،

"کارگری را که برخورد جدی نسبت به تاریخ جنبش خویش ندارد، نمی توان کارگری برخوردار از آگاهی طبقاتی دانست." (لنین ـ از مقاله مبارزه ایدئولوژیک در جنبش طبقه کارگر ۴ ماه مه ۱۹۱۴) مقاله "علیه خطاها" در شش فصل تحریر شده بود. اکنون سه فصل اول مقاله به دلیل این که بیان گر بغرنجی مسیری است که در جریان پیکار سنگین پشت سر گذاشته ایم و نشان گر آنست که باید از گذشته آموخت تا راه آینده استوارتر طی شود، به طور کامل در بولتن درج می شود.

فصول چهارم و پنجم، قسمت اصلی و حجم عمده مقاله را در بر می گرفتند که اکنون با توجه به لزوم رعایت ضوابط بولتن کنگره نیاز نیست تا همه مندرجات این

فصول در بولتن درج گردد. در واقع، مقاله "علیه خطاها" آن زمان در حجم بزرگی تهیه شده بود که کاملاً نیاز لحظه بود. تشریح کامل انحرافات ما در برنامه و در خط مشی با استناد به فاکت های جامع و مشخص، برای متقاعد کردن رفقای بیشتری به خطا بودن اعمال ارتکابی و ژرفای انحرافات، در آن دوره هنوز ضرورت قطعی داشت. رفقای کمیته مرکزی به خاطر دارند که در آن زمان اثبات مستند عمق و وسعت انحرافات، چه نقش موثری در انفراد اندیشه هنوز گرفتار در تار و پود خط مشی اپورتونیستی گذشته، ایفا میکرد. همه فاکت های مقاله "علیه خاطها" در جهت اثبات این نکته مرکزی بود که برنامه ما طی آن دوره یک برنامه رفرمیستی و ذهنی و نیتجتاً غیر پرولتری و درعمل ضد پرولتری و سیاست ما لاجرم در طی همان دوره، در جمیع جهات عدول از سیاست مستقل پرولتری و سقوط در منجلاب اپورتونیسم راست بوده است. در اسناد پلنوم وسیع ۶۵، از مجموع ایده های مندرج در مقاله "علیه خاطها" بخش بزرگی چه به صورت مستقیم و چه به صورت تکمیل و تصحیح شده و غنا یافته وارد اسناد شد و متاسفانه برخی از موارد که تا به امروز هم چنان مورد مشاجره فکری است، نتوانست در اسناد انعکاس یابد. بر اساس همه حقایق فوق الذکر، از فصل ۱۷ صفحه ای (پیام) اکنون فقط یک صفحه و نیم اول درج می گردد که به لحاظ برخورد متدیک و اصولی با هر مشی سیاسی و محک زدن آن با سیاست مستقل پرولتری دارای اهمیت روز است و بقیه قسمت ها حذف می گردد.

فصل پنجم مقاله، شامل یک مقدمه چند سطری (که در بولتن درج خواهد شد) و سه بخش با عناوین زیر است،

۱) نظری گذار بر مضمون و سمت تحولات دو دهه ۲۰

۲) اپوزیسیون ارتجاعی و

۳) اپوزیسیون ملی ـ دمکراتیک.

در بخش اول، کوشش مقاله متوجه اثبات آماری و تحلیلی مساله سلطه یابی مناسبات سرمایه داری طی دهه های ۴۰ و ۵۰ بر ایران و نیز استنتاج های عمومی برنامه ای و سیاسی از این واقعیت بود. همان گونه که رفقا کمابیش اطلاع دارند مساله جایگاه مناسبات سرمایه داری در ایران یکی از موارد اختلاف در رهبری سازمان بود که سرانجام پس از مدتی مباحثه و مبارزه حول آن، خوشبختانه در پلنوم فروردین ماه ۶۵ مورد تایید کمیته مرکزی قرار گرفت. اگر چه، حد پذیرش مسلط بودن سرمایه داری در ایران، هنوز هم در زمره اختلافات ما و به ویژه نتیجه گیری از آن در

تدوین برنامه و استراتژی کمونیست‌ها در انقلاب ضد امپریالیستی ـ دمکراتیک ایران از مهم‌ترین موارد اختلاف کنونی است، نظر به آن‌چه گفته شد، از درج این بخش از مقاله نیز در بولتن خودداری می‌شود.

بخش دوم از این فصل، برخورد تاریخی به پدیده روحانیت به رهبری خمینی است. این بخش اساسا به منظور اثبات این حکم تدوین شده است که جریان اجتماعی ـ سیاسی روحانیت به رهبری خمینی، به لحاظ منشا و ماهیت مرتجع بوده و خصلت و اهداف برنامه‌ای آن چه در دوره ۵۷ـ۴۲ و چه بعد از آن، همواره ارتجاعی بوده است. رفقا مطلع هستند که در سند مصول پلنوم ۶۵، فرمول مربوطه اظهارنظر پیرامون ماهیت و خصلت جریان خمینی در دوره قبل از انقلاب، متاسفانه متناقض و کند ارتصویب شد و با اندا ختن سند از صراحت و شفافیت، داغ بزرگی از اندیشه گذشته را بر پیشانی سند کوبید. این مساله، هنوز هم از موارد اختلاف ماست و بحث حول آن پایان نیافته است. از این رو، بخش دوم از فصل پنجم تماما در بولتن درج می‌شود.

در بخش سوم از این فصل که به شکل‌گیری اپوزیسیون ملی ـ دمکراتیک علیه رژیم شاه طی دهه ۴۰ ـ تقریبا هم‌زمان با اپوزیسیون ارتجاعی ـ و به ویژه به دو نیروی عمده این اپوزیسیون یعنی سازمان ما و جنبش مجاهدین خلق ایران اختصاص دارد تنها به ذکر سخنی چند و در قالب چند پاراگراف مربوطه نتیجه‌گیری همین بخش اکتفا می‌شود که به لحاظ متدیک، در برخورد با یک دوره تاریخی حساس کشورمان از اهمیت ویژه برخوردار است.

فصل آخر یعنی موخره مقاله که عنوان "آخرین سخن" را دارد، عینا نقل خواهد شد. این آخرین سخن خطاب به رفقای کمیته مرکزی و به منظور دعوت از رفقا درجهت آغاز نقد و بررسی بی‌درنگ و سازمان‌یافته برنامه و خط‌مشی گذشته تحریر شده بود، واکنون، از فراز یک دوره ۲۷ ماهه با قوت بیشتر اثبات می‌شود که برای حفظ وحدت سازمان و قرار دادن سازمان در وحدتی طراز بالا ـ این مطالبه مقدس، همه ما ـ و برای آن‌که آرزومان در کردارمان و کردار پیروزمندمان انعکاس یابد، ما به شجاعت و صراحت نیازمندیم و چه‌ان فرصت‌های بزرگی که یا در دوره برنامه و خط‌مشی انحرافی و یا در سال‌های بعد به‌هنگام دست و پازدن در مواریث آن از دست داده‌ایم، تنها در کوشش دست‌جمعی ما برای تجهیز سازمان به استراتژی علمی و انقلابی طبقه کارگر، اتخاذ تاکتیک‌های خلاق و تشدید پراتیک فعال در صحنه مستقیم نبرد با رژیم مرتجع خمینی و دشمنان طبقاتی طبقه کارگر ایران، میسر است.

در پایان، تذکر یک نکته را نیز لازم می‌دانم. مقاله "علیه خطاها" خود حاوی و حامل نکات، موضع‌گیری‌های خطایی بود که بعدها در ادامه و تکامل بحث‌ها و تعمق بیشتر در کنه مسایل، ضرورتا و عمدتا تصحیح شدند و تکمیل گردیدند. این امر، طبیعتا ناشی از خصلت پویای هر حرکت نواندیشانه، شجاعانه و حقیقت‌جویانه می‌باشد. اما از آن‌جا که منظور ما از درج این مقاله در بولتن کنگره (حدود یک سوم مطلب) که اشاعه آگاهی به سیر تکوین فکری در سازمان برای نقد و بررسی ریشه‌ای انحرافات گذشته است و اساس، حقیقت‌جویی علمی و ترویج آن به‌جای هرگونه جنجال سیاسی است، لذا از وارد کردن هرگونه تغییر و تصحیح مضمونی در اصل متن خودداری می‌شود تا مقاله به همان شکل اولیه خود در اختیار رفقا قرار بگیرد.

شهریور ماه ۱۳۶۶

"کسی که کار می‌کند، اشتباه می‌کند. این امر عادی است. ولی امر نامطلوب و غیرعادی آنست که ما مرتکب اشتباه در اصول بشویم و یا اشتباه خود را به موقع نبینیم، به آن صادقانه اعتراف نکنیم، در اصلاح آن نکوشیم، روی آن لجاج بورزیم و اشتباه خود را به کارپایه (پلاتفرم) بدل کنیم."

لنین

"علیه خطاها"

۱ ـ در راه زدایش انحرافات، به پیش!

وجود نگرشی انحرافی در رهبری سازمان، نزدیک به دو سال تمام مانع از این شده که خط‌مشی گذشته مورد نقد جدی و مسئولانه قرار بگیرد. این اندیشه با مقاومت سرسختانه‌ای که به خرج داده، زمانی در برابر روند بالنده بررسی خط‌مشی گذشته ایستاده است و زمانی دیگر که یارای ایستادگی اولیه را از دست داده سعی کرده است تا به گونه‌ای سطحی و مخدوش از کنار مساله بگذرد.

این نگرش، اساسا خطاهای ما در رابطه با خط‌مشی گذشته را صرفا یا به این و آن ارزیابی ناصحیح و نادقیق از وضعیت لحظه و توازن قوا مربوط کرده است و یا به ارزیابی اغراق‌آمیز از این یا آن شخصیت متنفذ و قدرت‌مند در حاکمیت ج.ا. این نگرش، با پذیرش "عقب ماندگی" و تاخیر فلان یا بهمان مدت از زمان و "دیر جنبیدن"ها، بر آن بوده تا عملا مساله را تمام شده تلقی کند و بر این اساس نتیجه بگیرد که چون جبهه انتخاب شده ما درست بوده از استراتژی و تاکتیک ما نیز برهمان پایه‌ای تنظیم و تعیین گردیده که جنبش کمونیستی جهانی خطوط آن را ترسیم کرده است! "درسی" هم که از این شیوه انتقاد عاید سازمان کرده اینست که مثلا، می‌باید حواس خود را بیشتر جمع می‌کردیم!

این اندیشه از آن‌جا که برای خود در ساحه مبانی تئوریک و اسانیب و متدها حقانیت قایل است و اعتقاد دارد که در این عرصه کج روی درکار نبوده، لذا بیش از حد پرداختن به گذشته را بیماری روشنفکرانه دانسته و بیش از اندازه به پشت سر نگریستن را خطری تلقی کرده که می‌تواند سازمان را از انجام وظایف لحظه و آینده‌اش بازدارد. این طرز تفکر می‌خواسته و می‌خواهد که سازمان باز به همان سیاق پیشین "جلو" برود و در نتیجه یک بار دیگر، همه ما به بیراهه بیفتیم!

حال آن‌که، مساله به هیچ وجه به این یا آن ارزیابی خطا محدود نمی‌گردد و انحراف ما، اساسا از نوع انحرافات ایدئولوژیک به شمار می‌آید و به لحاظ متدیک و اسلوب برخوردنیز، روش متخذه از سوی ما در قبال بسیاری از پدیده‌های آن دوره، عمیقا آمیخته به متافیزیسم بوده است.

ما، با پذیرش مشی‌ایکه برنامه آن با عنوان "برای پیشبرد همه جانبه انقلاب و شکوفایی جمهوری اسلامی ایران..." شاخص است، از موضع مستقل طبقه کارگر عدول کردیم. و نه از یک سوم راه، یا از نیمه راه و یا کمی مانده به آخر راه! و نه در سال ۶۱ و یا حتی در سال ۶۰! خیر! بلکه آرام آرام در طول همه مسیر و هر چه هم جلوتر همان اندازه بیشتر! اس و اساس و ریشه خطاهای ما همانا در انحراف ما از موضع مستقل طبقه کارگر بوده است. انحرافی که هنوزهم قویا ما را در چنبره خود دارد.

برخلاف برخی تصورات موجود، متاسفانه ما هنوزهم به جایی نرسیده‌ایم تا به خود امید بدهیم که گویا دیگر فقط زنگارهای ناچیزی از آن انحرافات در اندیشه ما باقی است. تازمانی که ما مبارزه قطعی با انحرافات ایدئولوریک خود را به فرجام نرسانیم، طبعا هیچ صحبتی از زدوده شدن انحرافات نمی‌تواند در بین باشد. بدون پالایش این انحرافات ایدئولوژیک هم، هرگز نمی‌توان به صحت خط‌مشی و تاکتیک‌های اتخاذ شده کنونی ایقان علمی داشت و با ایمان انقلابی، به آن‌ها عمل کرد. نمی‌توان به وحدت اندیشه و اراده در صفوف خودمان مطمئن بود و انتظار داشت که سرهر تاکتیک و شعار اختلافات بروز نکند و وحدت نظیر. زیرا که مساله ما، فقط دیروز نیست. مساله، خود امروز است. بنای آینده روشن، تنها از مسیر بازسازی لنینی گذشته‌مان و دگرگون‌سازی وضعیت موجود که هنوز هم در تاروپود افکار کهنه گذشته گرفتار است، می‌گذرد و نه برخلاف آن نظری که با برخورد سهل‌انگارانه نسبت به بیماری‌های ایدئولوژیک کنونی، هم‌چنان حداکثر فعالیت روزمره را توصیه می‌کند!

www.iran-archive.com

مساله ماء فقط بحث بر سر یک سری مسایل گذشته نیست. مساله، پراتیک جاری ماست. و مگرنه اینست که دلیل عقب ماندگی ما از مطالبات جنبش انقلابی ضدرژیم جمهوری اسلامی در دوسال گذشته همانا بقایای باورها و دل‌بستگی‌های گذشته‌مان بوده است؟ و مگر سراغ اندیشه مدافع "اپوزیسیون درسیاست"، "دوجناح مفلی و مثبت در رژیم"، "امکان تحول در حکومت" و بالاخره "سیطره ارتجاع در حکومت" و سپس "برحکومت" را در کجا باید گرفت؟ بی‌شک آن‌چه که در این مدت تحول پیدا کرده، عمدتا ذهن ما بوده که روزبروز نسبت به واقعیت روشنی بیشتری پیدا نموده و در رابطه با مسایل گذشته بازهم بیشتر صیقل خورده است. با این همه هرگز نمی‌توان از این که بالاخره امروز سیاست صریح براندازی رژیم جمهوری اسلامی ایران را اتخاذ کرده‌ایم و از رژیم خمینی دل کنده‌ایم و دندان طمع از آن برکشیده‌ایم، این نتیجه را گرفت که پس، ما در رابطه با خطاهای گذشته هم به خانه‌تکانی دست زده‌ایم. خیر! صحبت بر سر عملکرد بینش و متدهای انحرافی است که هم‌چنان بر سرجای خود باقی است و هم‌چنان در رهبری سازمان عمل می‌کند. مگر درک انحرافی ما در رابطه با "اتحاد و انتقاد" پرولتاریا با متحدین خود، هنوزهم خود را نشان نمی‌دهد؟ و برخورد انحرافی با امر مبارزه ایدئولوژیک در میان خود و با دیگر نیروهای اجتماعی و سازمان‌های سیاسی آن‌هادر دو سال گذشته بیانگر چیست؟ برخوردهای ولونتاریستی ما با امر وحدت با نیروهای جنبش چپ و الزاما آن روی دیگر سکه یعنی سکتاریسم در برخورد با آن‌ها، طی این‌مدت مبین چه چیزی می‌تواند باشد؟

آری! تنها در پرتو نقد علمی و قاطع خطاهای گذشته است که خواهیم توانست وظایف خود را روشن‌تر از دیروز بشناسیم. با اذعان شجاعانه به انحرافات و اقدام جسورانه درجهت رفع آن‌هاست که قادرخواهیم شد در راه طرح هر چه معقول‌تر و دقیق‌تر تاکتیک و استراتژی طبقه کارگر به پیش برویم. باید که قد علم کنیم و دست در دست یکدیگر و رفیقانه و متعهدانه در راه زدودن انحرافات پیش برویم. سخن، اکنون بر سر زدایش انحرافات در شکل قطعی و همه جانبه آنست و نه البته شروع آن. زیرا، حداقل دو سال است که مبارزه در راه زدودن انحرافات ـ اگرچه در شکلی سازمان‌نایافته و ناگزیر به صورتی مغشوش ـ در میان ما جریان دارد و از طریق آن تاکنون ثمرات ارزنده‌ای درجهت تحکیم و تعمیق شیوه‌های لنینی در حیات سازمان، نصیب ما شده است. اکنون سخن بر سر آنست که ما به پیشبرد یک مبارزه همه جانبه در راه زدودن انحرافات نیازمندیم. اکنون باید که به اتفاق این نوع از مبارزه را سامان داد. نهرد ما، بایستی چنان سازمان داده شود که همه خردجمعی را واقعا به خدمت بگیرد و به هیچ انحرافی هم اجازه نکند.

باید به سنت مبارزه شجاعانه با خطاهای خود که سازمان ما به حق به داشتن این سنت برخود می‌بالد، وفادار بمانیم و آن‌را ارتقا دهیم. مطمئن باشیم که تنها در اجتناب نکردن بیرحمانه برخطاها و انحرافات خود و در پیکار با مظاهر اپورتونیسم و بستن راه‌های رخنه و نفوذ آن در صفوف فشرده‌ماست که خواهیم توانست آینده درخشان و قدرتمند خود را بنا کنیم. باید از تجارب تاریخی همه احزاب برادر و در راس همه آن‌ها حزب لنین بیاموزیم و باورمند باشیم که، "طبقه کارگر در روسیه به هیچوجه جز از راه مبارزه قاطعانه سی‌ساله، علیه هر نوع اپورتونیسم نمی‌توانست حزب خود را بنانماید."

لنین از رساله "سوسیالیسم و جنگ"

۲ ـ مظاهر مقاومت اندیشه انحرافی!

برای پی‌بردن به عمق انحراف و میزان آلودگی ما به اندیشه‌های غیرپرولتری کافی است نظری به تجلیات گوناگون این کج روی طی ۲ ساله اخیر زندگی سازمانی خود بیندازیم و ببینیم که چگونه و در چه لباس‌هایی درهر دوره از اوج‌گیری این اندیشه که "باید گذشته را به نقد علمی کشید تا حال و آینده را ساخت" به مقابله با آن برمی‌خاست.

سدوره، دوره شکست است و مبادا که شکست ما را درهم شکند.

حرف درست برای سد اندیشه‌های درست! این سخن درست بود. اما، فقط تا آن‌جا که ما را نسبت به ترفند دشمن در گرفتن باور ما نسبت به حقانیت ایدئولوژی‌مان و این‌که آینده از آن ماست، هوشیار کند و نه آن‌که شمشیر داموکلس باشد بر سر هر اندیشه ورزی که نسبت به صحت راه طی شده تردید می‌کند و نه آن‌که چماقی شود بر فرق کسانی از کمیته مرکزی سازمان که، "نماینده شکست در دستگاه رهبری هستند."

اکنون که بورژوازی و نمایندگان سیاسی خرده‌بورژوازی با امپریالیسم و ارتجاع به سازش رسیده‌اند، شرایط

www.iran-archive.com

برای چپ روی و سکتاریسم مهیاست و خطر چپ روی به شدت ما را تهدید می کند!

یعنی خواسته و ناخواسته زدن انگ "چپ رو" بر پیشانی منتقدین خط‌مشی گذشته، پیش از آن که به پرسش‌های علمی آن‌ها در مورد خط‌مشی گذشته پاسخ داده شود! و این هم یادمان باشد که طی سال‌های گذشته نیز یعنی درست زمانی که حکومت شعارهای "چپ" می‌داد و شرایط برای راست روی فراهم بود، ما همواره معتقد بودیم که خطر برای سازمان از سوی "چپ" است و حتی یک بار هم به خطر راست اشاره‌ای نداشته‌ایم!

ـ دستاوردهای خود را ناچیز نگیریم. فراموش نکنیم که چه خدمتی به انقلاب کرده‌ایم!

بر استی هم وقتی که نخواهیم با شیوه لنینی وارد مساله شویم، ترازوی محاسبه به میان می‌آید. وقتی که نخواهیم بپذیریم که ما به مثابه پیشروان طبقه کارگر در هشیار کردن این طبقه تا به آخر انقلابی نسبت به وظایف خویش و شناخت دوستان و دشمنان طبقاتی‌اش به درستی عمل نکرده‌ایم، وقتی که نخواهیم نپذیریم که چه سهمی در به توهم انداختن توده‌ها داشته‌ایم و از خطاهای خود برخود نلرزیم، طبیعی است که دو دستی به خدمات خود بچسبیم و آن را به رخ هم بکشیم. این یاد آوری‌ها به هیچ وجه تصادفی بی‌حساب نیست!

ـ مساله قبل از هر چیز ریشه عینی دارد. بورژوازی ایران خیلی قوی و مجرب است. اختناق دیرینه سال و منشا دهقانی اکثریت کارگران را نباید فراموش کرد و...

مساله ما، فقط بحث بر سر یک سری مسایل گذشته نیست. مساله، پراتیک جاری ماست. و مگر نه اینست که دلیل عقب ماندگی ما از مطالبات جنبش انقلابی ضد رژیم جمهوری اسلامی در دو سال گذشته همانا بقایای باورها و دل بستگی‌های گذشته‌مان بوده است؟ و مگر سراغ اندیشه مدافع "اپوزیسیون در سیاست"، "دو جناح منفی و مثبت در رژیم"، "امکان تحول در حکومت" و بالاخره "سیطره ارتجاع در حکومت" و سپس "بر حکومت" را در کجا باید گرفت؟ بی‌شک آن‌چه که در این مدت تحول پیدا کرده، عمدتا ذهن ما بوده که روز بروز نسبت به واقعیت روشنی بیشتری پیدا نموده و در رابطه با مسایل گذشته بازهم بیشتر صیقل خورده است. با این همه هرگز نمی‌توان از این که بالاخره امروز سیاست صریح بر اندازی رژیم جمهوری اسلامی ایران را اتخاذ کرده‌ایم و از رژیم خمینی دل کنده‌ایم و دندان طمع از آن برکشیده‌ایم، این نتیجه را گرفت که پس، ما در رابطه با خطاهای گذشته هم به خانه تکانی دست زده‌ایم. خیر! صحبت بر سر عملکرد بینش و متدهای انحرافی است که هم‌چنان بر سرجای خود باقی است و هم‌چنان در رهبری سازمان عمل می‌کند. مگر درک انحرافی ما در رابطه با "اتحاد و انتقاد" پرولتاریا با متحدین خود، هنوز هم خود را نشان نمی‌دهد؟ و برخورد انحرافی با امر مبارزه ایدئولوژیک در میان خود و با دیگر نیروهای اجتماعی و سازمان‌های سیاسی آن‌ها در دو سال گذشته بیانگر چیست؟ برخوردهای ولونتاریستی ما با امر وحدت با نیروهای جنبش چپ و الزاما آن روی دیگر سکه یعنی سکتاریسم در برخورد با آن‌ها، طی این مدت مهین چه چیزی می‌تواند باشد؟

آری! تنها در پرتو نقد علمی و قاطع خطاهای گذشته است که خواهیم توانست وظایف خود را روشن‌تر از دیروز بشناسیم. با اذعان شجاعانه به انحرافات و اقدام جسورانه در جهت رفع آن‌هاست که قادر خواهیم شد در راه طرح هر چه معقول‌تر و دقیق‌تر تاکتیک و استراتژی طبقه کارگر به پیش برویم. باید که قد علم کنیم و دست در دست یکدیگر و رفیقانه و متعهدانه در راه زدودن انحرافات پیش برویم. سخن، اکنون بر سر زدایش انحرافات در شکل قطعی و همه جانبه آنست و نه البته شروع آن. زیرا، حداقل دو سال است که مبارزه در راه زدودن انحرافات ـ اگر چه در شکلی سازمان نایافته و ناگزیر به صورتی مغشوش ـ در میان ما جریان دارد و از طریق آن تاکنون ثمرات ارزنده‌ای در جهت تحکیم و تعمیق شیوه‌های لنینی در حیات سازمان، نصیب ما شده است. اکنون سخن بر سر آنست که ما به پیشبرد یک مبارزه همه جانبه در راه زدودن انحرافات نیازمندیم. اکنون باید که به اتفاق این نوع از مبارزه را سامان داد. نهردما، بایستی چنان سازمان داده شود که همه خرد جمعی را واقعا به خدمت بگیرد و به هیچ انحرافی هم اپقاد نکند.

باید به سنت مبارزه شجاعانه با خطاهای خود کخ سازمان ما به حق به داشتن این سنت پرخود می‌بالد، وفادار بمانیم و آن را ارتقا دهیم. مطمئن باشیم که تنها در اپقا نکردن بیرحمانه بر خطاها و انحرافات خود و در پیکار با مظاهر اپورتونیسم و بستن راه‌های رخنه و نفوذ آن در صفوف فشرده ماست که خواهیم توانست آینده درخشان و قدرتمند خود را بنا کنیم. باید از تجارب تاریخی همه احزاب برادر و در راس همه آن‌ها حزب لنین بیاموزیم و باورمند باشیم که، "طبقه کارگر در روسیه به هیچوجه جز از راه مبارزه قاطعانه سی‌ساله، علیه هر نوع اپورتونیسم نمی‌توانست حزب خود را بنا نماید."

لنین از رساله "سوسیالیسم و جنگ"

www.iran-archive.com

۲) مظاهر مقاومت اندیشه انحرافی!

برای پی‌بردن به عمق انحراف و میزان آلودگی ما به اندیشه‌های غیرپرولتری کافی است نظری به تجلیات گوناگون این کج روی طی ۲ ساله اخیر زندگی سازمانی خود بیندازیم و ببینیم که چگونه و در چه لباس‌هایی در هر دوره از اوج‌گیری این اندیشه که "باید گذشته را به نقد علمی کشید تا حال و آینده را ساخت" به مقابله با آن برمی‌خاست.

ـ دوره، دوره شکست است و مبادا که شکست ما را درهم شکند.

حرف درست برای سد اندیشه‌های درست! این سخن درست بود. اما، فقط تا آن جا که ما را نسبت به ترفند دشمن در گرفتن باور ما نسبت به حقانیت ایدئولوژی‌مان و این‌که آینده از آن ماست، هوشیار کند و نه آن‌که شمشیر داموکلس باشد بر سر هر اندیشه ورزی که نسبت به صحت راه طی شده تردید می‌کند و نه آن‌که چماقی شود بر فرق کسانی از کمیته مرکزی سازمان که، "نماینده شکست در دستگاه رهبری هستند."

اکنون که بورژوازی و نمایندگان سیاسی خرده‌بورژوازی با امپریالیسم و ارتجاع به سازش رسیده‌اند، شرایط برای چپ روی و سکتاریسم مهیاست و خطر چپ روی به شدت ما را تهدید می‌کند!

یعنی خواسته و ناخواسته زدن انگ "چپ رو" بر پیشانی منتقدین خط‌مشی گذشته، پیش از آن‌که به پرسش‌های علمی آن‌ها در مورد خط‌مشی گذشته پاسخ داده شود! و این هم یادمان باشد که طی سال‌های گذشته نیز یعنی درست زمانی که حکومت شعارهای "چپ" می‌داد و شرایط برای راست روی فراهم بود، ما همواره معتقد بودیم که خطر برای سازمان از سوی "چپ" است و حتی یک بار هم به خطر راست اشاره‌ای نداشته‌ایم!

ـ دستاوردهای خود را ناچیز نگیریم. فراموش نکنیم که چه خدمتی به انقلاب کرده‌ایم!

براستی هم وقتی که نخواهیم با شیوه لنینی وارد مساله شویم، ترازوی معامله به میان می‌آید. وقتی که نخواهیم بپذیریم که ما به مثابه پیشروان طبقه کارگر در هشیار کردن این طبقه تا به آخر انقلابی نسبت به وظایف خویش و شناخت دوستان و دشمنان طبقاتی‌اش به درستی عمل نکرده‌ایم، وقتی که نخواهیم بپذیریم که چه سهمی در به توهم انداختن توده‌ها داشته‌ایم و از خطاهای خود برخود نلرزیم، طبیعی است که دوستی به خدمات خود بچسبیم و آن را به رخ هم بکشیم. این یادآوری‌ها به هیچ وجه تصادفی! بی‌حساب نیست!

ـ مساله قبل از هر چیز ریشه عینی دارد. بورژوازی ایران خیلی قوی و مجرب است. اختناق دیرینه سال و مغشا دهقانی اکثریت کارگران را نباید فراموش کرد و...

یعنی چه؟ یعنی هر چه هست عمدتا به کردن عوامل عینی است و عنصر ذهن که خود ما باشیم عاری از قصور و کوتاهی و آلودگی به انحراف و جهل و ندانم کاریست.

ـ برای بررسی خط‌مشی گذشته، هنوز زود است و باید دست نگهداشت. هنوز مدارک و اسناد کافی در دست نیست.

این همان نظری است که در جواب مساله عدم اتخاذ موضع‌گیری اصولی سازمان در قبال رژیم مرتجع و ضدخلقی می‌گوید، "هنوز معلوم نبود در آن بالا چه اتفاق افتاده است"! وانگهی چه کسی می‌گفت که مساله بررسی خط‌مشی گذشته کار دو روزه است و بدون مدرک و سند می‌توان سخنی درخور گرفت؟ صحبت بر سر آغاز عمل به این وظیفه مقدم و تاخیر ناپذیر بود. همه تاکید آن بود که، حقایق آن اندازه در دست است که بتوان بر آن مبنا کار را شروع کرد، پیش برد، کامل نمود و تکامل داد. نه این‌که نکوشیم امر مشکلی است تا مانع این وظیفه ضرور بشویم!

ـ تجربه پلنوم چهارم حزب را فراموش نکنیم. بر سر خود آن نیاوریم که حزب در آن زمان بر سر خود آورد. به راستی که تاریخ برای بهانه‌جویان مددکار مناسبی است هرگاه که قرار بر عمل آن باشد. آیا به راستی درد بزرگ حزب در این بود که پلنوم چهارمی برگزار کرد و از خود انتقاداتی به عمل آورد؟ آیا منبع اصلی تغذیه امپریالیسم و ارتجاع در تبلیغات زهرآگین ۲۵ ساله علیه حقانیت تاریخی حزب توده ایران اسناد پلنوم چهارم بود؟ آیا دلیل ضعف و انزوای دردآور حزب به مثابه حزب مدافع منافع طبقه کارگر و زحمت‌کشان ایران برای مدتی نسبتا طولانی در این بود که حزب به اصطلاح بر سر خود کوبید؟!

ـ اگر ما در سطح جنبش بکوشیم خطا کردیم، خواهیم باخت. مارکسیسم به ما می‌آموزد که نخستین نقاد

کمونیست‌ها خود آنانند. پوشاندن خطاها مهین ضعف و زاینده ضعف است و به کسانی "حقانیت" می‌دهد که حق با آن‌ها نیست. سکوت پیشرو درهر مقطع و هر مورد اساسی، به خسارت‌گران را در خطاهایشان پابرجاتر می‌سازد. اعلام خطا، نقد علمی علل و ریشه‌های آن و درس آموزی از آن، منشا نیرومندی ماست. چنین تفکری همان گونه که از نقد انحرافات خود و پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک در درون خود گریزان است، از در افتادن با کج روی‌های دیگران نیز پرهیز می‌کند. چرا که در ادامه همان دیدگاه‌های انحرافی‌اش از مقوله اتحاد و انتقاد هنوز معتقد است، وقتی که سخن از اتحاد است نباید خطاها و کجروی‌های طرف را به صراحت مطرح کرد مبادا که برمد و یا تکه تکه شود! ناگفته پیداست که شیوه اصلی عمل چنین تفکری نیز برای اتحاد نه پیشبرد همزمان اتحاد و مبارزه ایدئولوژیک بلکه اتکا صرف به یک سری "تماس"ها و "نامه نوشتن" است.

ـ از آخرین اشکال مقاومت، باید فروتن بود، نباید کاسه داغ‌تر از آش شد. اگر قبول داریم که معمار اصلی این خط‌مشی حزب توده ایران بوده است، پس در حالی که رهبری حزب حی و حاضر است، وظیفه نقد خط‌مشی گذشته قبل از همه برعهده حزب است. درغیر این صورت، موجب تضعیف حزب و بروسه وحدت خواهیم شد.

اما پاسخ این سوال را می‌توان با این سوال داد که چرا از رفقای حزبی مصرانه نخواهیم و به سهم خود به رفقا کمک نکنیم که دست در دست همدیگر به این ضرورت تاخیرناپذیر جنبش جواب دهیم؟ و به فرض اگر معمار اصلی این ساختمان کج نخواهد دل از ساخته خود بردارد، تکلیف بنای دیگر این ساختمان که خود ما باشیم، چیست؟

رفقا! همه این بهانه‌ها برای فرار از پاسخ به ضرورت نقد علمی خط‌مشی گذشته پیش کشیده شده بود. حال آن که این نقد، یک ضرورت عینی و تاریخی بوده و هست. این نقد ما بازاء مادی دارد و از انگیزه‌های سیاسی برخوردار است. این ضرورت، نیرو در پشت خود دارد و جدا از اراده این یا آن رفیق روند پاسخ‌دادن به آن از مدت‌ها پیش شروع شده و در ادامه اش هیچ کس را یارای مقابله با آن نیست. ایستادگی در برابر چنین ضرورتی کمکی به سازمان و جنبش نکرده و برعکس زیان‌های جدی بر آن وارد آورده است. اکنون هم هر گونه مقاومت و در هر شکل و جامه، تهدید انسجام و یکپارچگی سازمان ما و آسیب‌های جبران ناپذیر به جنبش ما است.

رفقا! اکنون دیروقتی است که بسیاری از این بهانه‌ها کارآیی خود را از دست داده‌اند. اما، مرور بر این بهانه‌ها می‌تواند بر هشیاری ما در برابر مقاومتی که هم‌چنان وجود دارد و می‌تواند بازبه اقتضای وضع لباس‌های دیگر برتن کند، بیفزاید. اکنون دیگر وقت مخالفت و اعتراض علیه این یا آن نمود از اندیشه و متد غیرعلمی، مدتهاست که سپری شده است. وقت آنست که بدون ذره‌ای ملاحظه و مماشات بنیان‌های ایدئولوژیک انحرافات خود را درهم بکوبیم. اکنون زمان زدایش کامل انحرافات و ریشه‌کن کردن ایدئولوژی غیرپرولتری از حیات ایدئولوژیکی و سیاسی سازمان فرا رسیده است. برای چنین اقدام تاریخی باید از طریق مبارزه‌ای سازمان یافته و پیگیر در عرصه ایدئولوژی و سیاست با این اندیشه‌های انحرافی در همه جا مبارزه کرد، هم در برخورد با خط‌مشی گذشته و هم در شیوه برخورد با وظایف روز. ولی بی‌تردید شاخص‌ترین ردپای این تفکر انحرافی همانا در خط‌مشی گذشته ماست. جز این، تدوین علمی و درست سیاست، خط‌مشی و برنامه‌ای منطبق طبقه کارگر میهن‌مان، ناممکن است. اما بفرنجی مبارزه با انحرافات در لحظه حاضر از آن جاست که امروز دیگر کسی نمی‌گوید گذشته را نقد نکنیم! تمام بفرنجی در اینست که گذشته را به دونوع می‌توان به نقد کشید، به شیوه گذشته و به شیوه لنین! و اینجاست که شجاعت و آگاهی تمام عیار ضرورت دوچندان پیدا می‌کند.

۳ ـ نقد گذشته به شیوه گذشته!

تفکر مقاوم در برابر ایده نقد علمی گذشته، همواره متوسل به طرح سوالاتی شده تا روند بالنده انتقاد و انتقاد از خود لنینی را که نطفه آن مدتی است بسته شده است، دچار اعوجاج نماید. آری این تفکر نیز سلاح انتقاد را به میدان کشید، اما انتقاد نه به سبک و شیوه علمی و انقلابی، بلکه به همان شیوه زنگار گرفته گذشته! نقد گذشته به شیوه گذشته عنوان می‌کرد،

ـ این درست که ما خطاهایی داشتیم اما آیا جبهه انتخاب شده در نبرد با امپریالیسم درست بود یا نه؟ و اصل، همین است یا نه؟

حال آن‌که طرح این چنینی مساله هیچ چیز را روشن نمی‌کند. این سوال را خرده‌بورژوازی و حتی لایه‌هایی از

بورژوازی هم می‌تواند پیش بکشد و عینا هم به این صورت پیش بکشد! مساله این نبود، تمام مساله این بود و هست که ما در جبهه گشوده شده، در عمل از موضع کدام طبقه و با چه هویت مستقل طبقاتی حرکت کردیم. اصل مساله، مشخص ساختن این بود که ما سیاست مستقل طبقه کارگر را چه سان فهمیدیم و آن را در عمل چگونه به کار گرفتیم. و سخن، باز بر سر اینست که ما بیش از هر چیز کمونیست هستیم. و چون کمونیست هستیم، ضد امپریالیست هستیم و البته پیگیرترین آن هم هستیم. اما ما هرگز از همان موضع و عینا با همان وسایل و طرق با امپریالیسم مبارزه نمی‌کنیم که بورژوازی و خرده‌بورژوازی ـ اعم از دموکرات یا محافظه‌کار آن، و به همین دلیل هم، هرگز عمل خود را به شیوه غیرپرولتری مورد قضاوت قرار نمی‌دهیم و هرگز هم نمی‌توانیم به شیوه "خط امام" به ارزیابی پراتیک خود بنشینیم.

بدون شک ما با نیروهای ضد امپریالیست فعال در آن دوره، مواضع مشترک داشتیم، اما وجود این اشتراکات، به هیچ وجه نافی استقلال طبقاتی نیروهای ذی‌نفع در قبال یکدیگر نبود. حتی برعکس، حد نیل واقعی به آماج موضعی مشترک، اساسا و دقیقا مشروط و منوط به این بوده و هست که پرولتاریا تا کجا و تا چه اندازه بتواند ضمن بستن انواع اتحادها و ائتلاف‌ها همواره در طول مسیر، هویت مستقل طبقاتی خود را حفظ کند و با نشان دادن موضع خود در هر نقطه از خط سیر "انقلاب مردم" (به گفته لنین) هر نیمه راه را به موقع به "مردم" معرفی کند و از همین طریق هم "مردم" را در نبرد قطعی با امپریالیسم ثبات قدم بخشد. همه تجارب عظیم تاریخی و استنتاجات تئوریکی از این تجارب نیز مشخصا مدلل می‌دارد که تضمین چنین ثبات قدمی همانا از طریق افزایش مداوم اتوریته پیگیرترین نیروی ضد امپریالیست در میان توده‌های خلق است که تامین می‌شود.

"آری انقلاب مردم، سوسیال دمکراسی با حقانیت کامل بر ضد سو" استفاده بورژوا دمکراتیک از کلمه مردم مبارزه کرده و می‌کند. سوسیال دمکراسی خواستار اینست که با این کلمه تضادهای طبقاتی موجوده میان طبقات مختلف مردم پرده‌پوشی نشود. سوسیال دمکراسی بدون چون و چرا در لزوم استقلال کامل طبقاتی حزب پرولتاریا اصرار می‌ورزد. ولی اگر سوسیال دمکراسی "مردم" را به "طبقات" تجزیه می‌کند برای این نیست که طبقه پیشرو در خود بتنند، حدود خود را تنگ کند و از ترس این که مبادا خداوندان اقتصادی دنیا بهرمند فعالیت خود را قطع کنند، بلکه برای اینست که طبقه پیشرو بدون آسیب از تزلزل و ناپایداری وبی‌تصمیمی طبقات بینابینی بتواند با انرژی بیشتر و با شور بیشتری در راه آرمان تمام مردم و در راس تمام مردم مبارزه کند."

لنین "دو تاکتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک"

ـ اما از آن جا که شیوه نقد گذشته به شیوه گذشته حاضر نیست اصل خطا را بشناسد و رها کند و حتی بدتر، آن را کارپایه خود قرار می‌دهد و تئوریزه می‌کند، لذا دو دستی به این طرز تفکر پوپولیستی می‌چسبد که چون مساله مهم، مساله استقلال بود و آزادی در درجه دوم قرار داشت، از آنرو برطبق الزام قرار گرفتن حتمی در یکی از دو سوی جبهه گشوده شده، می‌باید که در جبهه استقلال می‌ایستاد و متحدان را از میان مدافعان استقلال برمی‌گزید! اتفاقا، سخن ما هم درست بر سر همین شیوه است که می‌گوید، با تمام با خمینی یا تمام با لیبرال (و موضع سومی نمی‌تواند در بین باشد!) واقعا؟ آیا در این لشکرکشی، حتما می‌بایست در درون و محدوده یکی از لشکرهای طرفین قرار گرفت و زیر یکی از دو پرچم پر افراشته ایستاد؟ آن هم نه در یک لشکرکشی حدود اروشن و صریح، بلکه کاملا مغشوش و به اصطلاح معروفی که خود سرلشکر آن دوره ما (خمینی) به کار می‌برد، پر از اعوجاج؟! آیا نمی‌شد هم در برابر امپریالیسم ایستاد، هم مدافع دمکراسی بود، هم حرف و حدیث لیبرال‌ها را افشاکرد و هم در عین دفاع از مواضع ضد امپریالیستی "خط امام" در مقابله با امپریالیسم و ضد انقلاب، جهات ارتجاعی و استبدادی خمینی را آشکارا و قاطعانه زیر ضرب گرفت؟ آخر مگر همین امروز که سیاست براندازی رژیم را در پیش گرفته‌ایم خمینی و سلطنت طلبان عینا یک چیز هستند؟!

اما برای آشنایی دقیق‌تر با جوهر این شیوه باید که روی دیگر این سکه را رو کرد. در واقع، همان مشی ایکه عمر آن به قدمت مشی متخذه از سوی ماست، چرا که اصولا همزاد یکدیگرند! مشی ایکه در مقابل مشی "اول استقلال وانگهی آزادی"، مدافع "اول آزادی، بعد استقلال" است. مشی ای که اخیرا و مدتی است در میان ما هم خریدار پیدا کرده است! این مشی، دمکراسی را ـ و نه در مفهوم وسیع آن بلکه با درک محدود ـ برای طبقه کارگر ما مبرم‌تر و مقدم‌تر می‌شناسد و لذا منطقا به این نتیجه می‌رسد که از همان دعوای معروف بهتر آن بود که طرف لیبرال‌ها را می‌گرفتیم! یعنی که، در لگدمال کردن سیاست مستقل پرولتری ثابت قدم می‌ماندیم اما به‌جای "یمین"، "یسار" را انتخاب می‌کردیم! نه! این جهش‌ها تصادفی نیست. زیرا شیوه نقد گذشته به شیوه گذشته درک نمی‌کند که اگر هم در سوی دیگر جبهه قرار می‌گرفتیم اما از سیاست مستقل پرولتری عدول می‌کردیم، وضع بهتر از آن چه که اکنون هست، نمی‌شد.

ـ نقد گذشته به شیوه گذشته سوال دیگری پیش می‌کشد. اگر ما آن میکردیم که مثلا نکردیم، آیا "اقلیت" نمی‌شدیم، "راه کارگر" از آب درنمی‌آمدیم، با "مجاهد" یکی نمی‌گردیدیم و لیبرال‌ها را تقویت نمی‌کردیم، و حتی این که آیا در موضع ضد انقلاب قرار نمی‌گرفتیم و به اصطلاح آب در آسیاب امپریالیسم نمی‌ریختیم؟

مساله روشن است. در واقع این تفکر درک نمیکند که تضمین مخدوش نشدن صف ما با هر سازمان سیاسی نماینده نیروهای اجتماعی دیگر فقط و فقط در استواری ما نسبت به پرنسیب حفظ صف مستقل پرولتری است و بس. به علاوه چرا پیش از پاسخ به این سوال که واقعا مرز ما با خمینی در عمل چه بود و کجا و چگونه وضوح و روشنی می‌یافت و اگر روشن نبود چرا روشن نبود، به سراغ این پرسش‌ها می‌رویم؟! آخر کجای این علمی است که در پاسخ به این سوال که چرا ایدئولوژی "خط امام" در ما رخنه کرد و حدو مرز سیاست ما با "خط امامی"‌ها درهم ریخت این‌گونه جواب بدهیم که اگر چنین می‌شد، ناگزیر ایدئولوژی و سیاست لیبرال‌ها در ما نفوذ می‌کرد و سیاست ما لیبرالی از آب درمی‌آمد؟!

ـ اما نقد گذشته به شیوه گذشته، نمی‌خواهد از چارچوب متدها و بینش‌های انحرافی خارج شود. لذا پیشنهاد می‌کند که بیائید عملکرد خود را با پراتیک دیگران مقایسه کنیم تا صحت و سقم آن سنجیده شود. این شیوه برخورد که به خطا مدعی عمل به شیوه لنین است ـ شیوه‌ای که همواره درستی یا نادرستی تاکتیک‌های طبقه کارگر را در رابطه با سود وزیان طبقات دیگر و در قیاس با تاکتیک‌های سایر نیروهای اجتماعی مورد سنجش مجدد قرار می‌دهد ـ فراموش می‌کند که لنین در اتخاذ هر تاکتیک، همواره و قبل از همه از خود منافع طبقه کارگر ـ هم از نقطه نظر منافع آنی و هم به لحاظ مصالح آتی، هم از جبهه دمکراتیک و هم از جنبه سوسیالیستی منافع آن ـ کار را شروع می‌کرد. قیاس تاکتیک‌های طبقه کارگر با تاکتیک‌های نیروهای اجتماعی دیگر اساسا ابزارکمکی است تا صحت و سقم این تاکتیک‌ها تدقیق گردد و نه این که بر اساس عملکرد دیگران تعیین شود. لنین به هنگام نقد این یا آن خطا نیز، باز قبل از هر چیز از خود طبقه کارگر و منافع آن آغاز می‌کرد و با همان اسالیب هم به نقد آن‌ها می‌پرداخت. اما ما که هنوز با همان شیوه‌های گذشته، گذشته را به نقد می‌کشیم ناگزیر به سود اگری رو می‌آوریم و بر آن می‌شویم که نقد خط‌مشی گذشته را در صفحه آئینه تیره و کدر اعمال دیگران ببینیم! و روشن است که چه انگیزه‌ای در پشت این کشف کردن‌ها و بکار بستن چنین شیوه‌های مکشوف خوابیده است!

ـ و بالاخره نقد گذشته به شیوه گذشته در پیوند با هر آن چه که در بالا گفته شد، همواره پرسیده است که بگوئید در لحظه چه می‌کردیم؟ به دیگر سخن این شیوه معتقد است که بحث باید روی این یا آن مقطع متمرکز شود تا معلوم گردد که کجای کار اشتباه صورت گرفته و چه چیزی درست بوده است. این شیوه عملا با کل مسیر و تمام طول خط کار ندارد. از نظر این شیوه، بحث باید صرفا روی نقاط منفصل متمرکز گردد و پاسخ هم فقط این باشد که چه چیزی ممکن بود و چه چیزی ناممکن! و این همان روش اندیشه و عملی است که لنین درباره آن می‌گوید،

"مبارزه‌ای مطلوب است که ممکن باشد و ممکن نیز همان مبارزه‌ای است که در این لحظه جریان دارد. این درست همان مشی اپورتونیسم بی حد و ثغور است که به طور پاسیف خود را با جریان خود انگیخته دمساز می‌کند"!

لنین از "چه باید کرد؟" به شیوه گذشته

از دیدگاه شیوه نقد گذشته ۷ افشای قاطع ناپیگیری‌های "خط امام" در مقابله با امپریالیسم در اوج مبارزه آن با امپریالیسم و انتقاد کوبنده و بی‌امان نسبت به مواضع و جهات بتدت ارتجاعی آن در بحبوحه دعوای آن با لیبرال‌ها، عملا به معنی ایجاد شکاف در جبهه استقلال و تضعیف آن به سود امپریالیست‌ها و لیبرال‌هابود، تحریک همین ضد امپریالیست‌ها علیه خودمان بود تحمیل از دست دادن فعالیت قانونی. و در یک کلام، از دست دادن لحظه"!

این تفکر به کلی فراموش کرده بود که کمونیست‌ها در هر لحظه، آینده را در نظر دارند. اصولا کمونیست‌ها اول آینده را در نظر می‌گیرند و سپس آن را به نحوی خلاق با لحظه حال متصل می‌کنند.

"ما نمی‌توانیم به صرف این که شعارهای تاکتیکی ما به تعقیب حوادث لنگ لنگان روان باشد و پس از وقوع حوادث مذکور با آن‌ها دم ساز کردد، خود را قانع سازیم. ما باید بکوشیم که این شعار ما را به پیش برانند، راه بعد را ما را روشن سازند و ما را بالاتر از سطح مسایل لحظه قرار دهند. به خاطر پیشبرد مبارزه پایدار و پیگیر، حزب پرولتاریا نمی‌تواند از حادثه تا حادثه تاکتیک خود را تعیین کند. حزب باید به هنگام اتخاذ تصمیمات تاکتیکی خویش، وفاداری و صداقت به اصول مارکسیسم را با درنظر داشت درست وظایف مقدم طبقه انقلابی مرتبط سازد."

لنین از مقاله "انقلاب می‌آموزاند"

تفکری که خواسته یا ناخواسته در لحظه توقف می‌کند، نمی‌تواند هم چشم انداز را ببیند و آن را اساس قرار دهد. از همین رو در عرصه تشکیلات هم به همان وضع مصیبت باری دچار می‌آید که بر سر مان آمد. رفقا! نمی‌توان و نباید فراموش کرد که اگر از ضربات اواخر ۶۱ و اوایل ۶۲ ما جستیم نه به خاطر هشیاری پیشاپیش ناشی از سیاست هشیارانه مان بلکه، به خاطر بلاهت و خطای محاسبه دشمن در لحظه و البته استفاده هوشیارانه ما از این خطای لحظه و بلاهیت دشمن بود. به علاوه تجربه و فرهنگ خاص سازمانی ما در حفظ هسته اصلی تشکیلات طبعا باور ارزشمندی برای ما بود. اما هیچ یک از این‌ها دلیل این ادعا نیست که ما سیاست تشکیلاتی مقتضی و متناسب با سیاست مستقل پرولتری داشتیم!

ـ بالاخره شیوه نقد گذشته به شیوه گذشته همواره گفته است که چون حالا بسیاری از مسایل روشن شده است لذا قضیه "معما چو حل گشت آسان شود" است. در آن زمان امکان نداشت حدس زد که خرده بورژوازی خصلتا دوگانه بالاخره چه خواهد کرد و در کدام طرف خواهد ایستاد و لذا نمی‌توان به خاطر تغییری که "شریک" ما در مواضع "مشترکمان" از خودنشان داده، اصل و اساس کردار خود را به زیر سوال بکشیم.

این شیوه انتقاد علاوه بر آن که آگاهانه یا ناآگاهانه از کنار این مساله که "خرده بورژوازی" خصلتا دوگانه ما از همان آغاز ائتلاف با بورژوازی در حکومت، یگانگی خود با بورژوازی و برعکس از همان آغاز، بیگانگی و خصومت خود علیه پرولتاریا را بروز داده بود می‌گذرد، اصرار دارد ثابت کند که در آن زمان شرایط برای فهم دقیق سمت و سوی آینده فراهم نبود! براستی که اگر در نیت صادقانه چنین اندیشه ای هم نتوان شک کرد اما حد اقل این است که،

"... می‌خواهند گناه همه چیز را ناشی از "فراهم نبودن شرایط" و ناشی از تاثیر محیط مادی تعیین کننده راهی جلوه دهند، راهی که به‌زعم آنان هیچ یک از ایدئولوگ‌ها نمی‌تواند جنبش را از سیر در آن بازدارد. این دعوی چه معنایی جز چاکری در برابر جریان خودانگیخته و دلبستگی "ایدئولوگ‌ها" به کمبودهای خویش، می‌تواند داشته باشد؟"

لنین از "چه باید کرد؟"

و در نظر داشته باشیم که این متد چگونه تا همین اواخر نیز به همان سیاق و شیوه‌های سابق در برابر این یا آن امکان تحول در درون رژیم خلع سلاح بود! به درستی که نباید از تکرار این حقیقت خسته شد که مساله ما فقط مساله دیروز نیست، بلکه دقیقا مساله همین امروز است!

رفقا! نقد خط‌مشی گذشته با شیوه‌های گذشته، یعنی حفظ خط‌مشی گذشته، تداوم انحراف و تبدیل آن به کار پایه! این‌گونه نقد، به مراتب خطرناک‌تر از انتقاد نکردن است! این‌گونه نقد، فریب خود و دیگران است! گفتن بخش‌هایی از حقیقت برای کتمان حقیقت است! این نقد، سوداگرانه است و از زرادخانه بورژوازی به درون ما نقب زده است!

رفقا! باید که چارچوب اندیشه و اسلوب‌های کهنه را درهم شکست. تنها در چنین صورتی است که افرژی جوشان و خلاقه ما را خواهد شد شجاعت ایدئولوژیک به ما دست خواهد داد، بقایای محافظه‌کاری شرم آوری که ما را تا حد فساد سوق داده بود ریشه‌کن خواهد شد، ایقان علمی و باور انقلابی همراه تحرک و پویایی پلتویکی ناشی از این باور و آن ایقان، وجود ما را تسخیر خواهد کرد و ما را نیرومند و نیرومندتر خواهد ساخت. برماست که بکوشیم تا به چنین کیفیت نوین، کیفیتی در طراز عالی‌تر دست یابیم.

رفقا! مبارزه ایدئولوژیک یکی از سه وجه نبرد طبقاتی پرولتاریاست و باور کنیم که پرولتاریا در مبارزه ایدئولوژیک هم، چون زنجیرهایش چیزی برای از دست دادن ندارد! به اتحاد و اتفاق، با رفاقت و صداقت، در جسارت و شجاعت بکوشیم تا از همه آلودگی‌ها دل برکنیم و ایمان داشته باشیم که با از دست دادن آن‌چه که متعلق به ما نبوده و نیست، دنیا را به کف خواهیم آورد!

۴ـ پیرامون "شکوفایی جمهوری اسلامی ایران"!

هیچ پدیده ای بهتر از پدیده شکست قادر نیست به روشنی و به طور همه جانبه خطاهای ارتکابی پیش از شکست را در معرض دید به خطا رفته‌گان صادق قرار دهد.

تا قبل از چشیدن طعم تلخ شکست، غرق در پراتیک روزمره بودن، تئوری را بی‌بها کردن و آن را تا سطح سیاست تنزل دادن، چنان ما را در چنبره خود گرفته بود که علی‌رغم چشمک زدن‌های متعدد واقعیت‌ها و به‌ویژه آن‌چه که درطول سال ۶۰ می‌دیدیم و می‌شنیدیم، باز نمی‌توانستیم بفهمیم که با کدام مشی پیش می‌رویم. اما شکست، بیدارمان کرد و تمام آن‌چه را که به صورت ابهام، پرسش و نیز برخی نظرات مشخصی که این‌چا و آن‌جا در ذهن خود داشتیم با قدرت تمام به میدان کارزار کشانید. شکست چنبش در عینیت، به نحوی ناگزیر شکست و بن‌بست عملکرد ما را به نمایش گذاشت و یک بار دیگر پس از ۱۳۶ سال اثبات گردید که به گفته انگلس،

"هر ناکامی جنبش کارگری کفاره عدول از اندیشه‌های "مانیفست" و هر کامیابی آن پاداش وفای آن به این اندیشه‌ها و اجر کاربست خلاق آنست"(۱)

نقل از مقاله " برنامه آزادی جامعه بشری " به مناسبت ۲۵ امین سال انتشار " مانیفست " ـ مسایل بین‌المللی فروردین ـ اردیبهشت ۱۳۵۲

نگاهی کذرا بر خط‌مشی متکی بر برنامه "شکوفایی جمهوری اسلامی ایران" و پراتیک مبتنی بر این خط‌مشی بن‌بست و عملکرد ما را نشان می‌دهد و نیز علت این بن‌بست را که همانا عدول تدریجی و گام به گام از سیاست مستقل پرولتری است به وضوح به نمایش می‌گذارد. با مرور در خط‌مشی و برنامه درمی‌یابیم که اساس دیدگاه ناظر بر برنامه و در نتیجه خط‌مشی و پراتیک ما به گونه‌ای بود که نمی‌توانست به از دست نرفتن سیاست مستقل پرولتری منجر نشود.

اما ضروری است که پیش از پرداختن به خود برنامه و خط‌مشی، به لنین مراجعه کنیم و متد فهم این مساله را که چگونه سیاست مستقل پرولتری از دست می‌رود و متقابلا چگونه می‌توان آن را تضمین نمود، یک‌بار دیگر در نظر آوریم. "خطری که ما درباره آن صحبت می‌کنیم مربوط به جنبه ذهنی قضیه نبوده، بلکه به جنبه عینی آن مربوطست یعنی این که این خطر ناشی از آن خط‌مشی ظاهری نیست که سوسیال دمکراسی در مبارزه خود تعقیب می‌نماید، بلکه ناشی از نتیجه نهایی مادی تمام مبارزه انقلابی است که اکنون انجام می‌یابد (تاکید از ماست) مطلب در این نیست که آیا این یا آن گروه سوسیال دمکرات می‌خواهد دردمکراسی بورژوایی حل شود یا نه و آیا این حل شدن را احساس می‌کند یا نه، از این موضوع سخنی هم در میان نیست. در این‌که هیچ‌یک از سوسیال دمکرات‌ها دارای چنین تمایلی نیستند ما هیچ گونه شکی هم نداریم، به‌علاوه این‌جا به هیچ وجه صحبت بر سر تمایل نیست. و نیز مطلب در این نیست که آیا این یا آن گروه سوسیال دمکرات در طول تمام مدت انقلاب استقلال ظاهری، خصوصیت و عدم وابستگی خود را در مقابل دمکراسی بورژوایی حفظ خواهد کرد یا نه.

آن‌ها می‌توانند نه تنها این "استقلال" را اعلام نمایند، بلکه از نظر ظاهری، آن را حفظ هم بکنند، ولی با تمام این احوال ممکن است جریان کار طوری بشود که آن‌ها در مبارزه برضد نایبی کبیر بورژوازی آزادی عمل را از دست بدهند. نتیجه نهایی سیاسی انقلاب (تاکید از ماست) ممکن است این‌طور باشد که سوسیال دمکراسی با وجود "استقلال" ظاهری و با وجود حفظ خصوصیت کامل حزبی و تشکیلاتی خود، در عمل استقلال خود را از دست بدهد، قادر نباشد مهر و نشان استقلال پرولتری خود را بر جریان حوادث بکذارد و آن قدر ضعیف از کار درآید که دست آخر و در انتهای کار روی‌هم‌رفته "حل شدن" آن در دمکراسی بورژوایی یک عمل انجام شده تاریخی گردد. اینست آن‌چه که خطر واقعی را تشکیل می‌دهد"

لنین ـ "دوتاکتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک"

و بلایی که بر سرمانازل شد، همین "خطر واقعی" بود! بهینیم در برنامه ما چگونه "نتیجه نهایی مادی" از پیش در چارچوب "جمهوری اسلامی" و "خط امام" رقم زده می‌شود.

مقدمه فصل چهارم

۵ ـ رژیم شاه و دوچهره اپوزیسیون !

هنگامی که یک جامعه چه از طریق انقلاب، یعنی نیروی فعال و اقدام مستقل توده و چه از طریق رفرم و تغییرات مهار شده از بالا توسط قدرت حاکمه، چه بر اثر دینامیزم ناشی از تکوین یافتگی تضادهای نظام کهنه و

www.iran-archive.com

پوسیده از درون، و چه زیر تاثیر "مستقیم و غیرمستقیم و با جبر و تحمیل نظام اقتصادی ـ اجتماعی متکامل‌تر خارجی دست خوش تحولات مهم اقتصادی ـ اجتماعی گردد، آن گاه جامعه به نحو اجتناب ناپذیری شاهد و اکنش های گوناگون طبقات و اقشار اجتماعی در قبال این تغییرات می‌شود. در نظام های مبتنی بر استثمار بسته به این که این تغییرات در چارچوب کدام یک از فرماسیون‌های اقتصادی ـ اجتماعی انجام می‌گیرد و نیز جامعه ای که مجمل عمل این دگرگونی‌هاست، در کدام مرحله از رشد و تکامل تاریخی خود قرار دارد، طبعا تغییرات مزبور تضادهای معینی را حل کرده و یا تخفیف می‌دهد و تضادهای از نوع جدید را ایجاد یا تشدید می‌کند. این روند دگرگونی در زیربنا، ناگزیر منافع و موضع گیری طبقات و اقشار اجتماعی را در اشکال مستقیم و بلاواسطه سیاسی و یا اشکال پیچیده ایدئولوژیک در روبنا متجلی می‌سازد و موجب صف آرایی معینی در جامعه می‌گردد

با چنین درک عام ماتریالیستی می‌توان روند عینی تحولات دو دهه آخر حکومت شاه را مهنا قرار داد و از آن تعلق و سیمای طبقاتی نیروهای اپوزیسیون و نیز جهت گیری های تاریخی و طبعا توان و ظرفیت آن ها را باز شناخت.

نتیجه گیری اساس بخش اول و فصل چهارم

بدین ترتیب رشد شتابان سرمایه به طور عام و بخش بزرگ و کلیدی آن یعنی سرمایه بزرگ وابسته به امپریالیسم به طور خاص، اساسا برطبق قانونمندی ذاتی این مناسبات و در عین حال با ویژگی های زمانی و مکانی معین، چرخ خود را از روی مناسبات ماقبل سرمایه داری عبور داد و از همان آغاز تعرض قطعی و سازمان یافته از بالا و توسط امپریالیسم، در برابر خود دو اپوزیسیون ایجاد کرد. اولی اپوزیسیونی بود که در توسعه سرمایه داری زوال و زبونی خود را می‌دید و دومی اپوزیسیونی که رسالت قطع این گونه توسعه و جایگزینی ترقی اجتماعی و دمکراتیزه ساختن حیات کشور به جای توسعه مبتنی بر غارت توده‌های میلیونی زحمت کش، بردوش آن بود. در عین حال پابپای توسعه سرمایه داری با خصلت وابسته و تغییرات ناشی از اقتضای جهت گیری این توسعه در حیات دیگر طبقات اجتماعی، این دو اپوزیسیون نیز متحمل تغییراتی شدند و در بهمن ۱۳۵۷ با سیماهای معین برآمد کردند.

۲ ـ شکل گیری و برآمد اپوزیسیون ارتجاعی ا

این دگرگونی‌ها، اپوزیسیونی را در مقابل خود قرار داد که به لحاظ طبقاتی عمدتا سخنگوی آن گروه‌های اجتماعی بود که جزو طبقات و اقشار اصلی نظام ماقبل سرمایه داری و یا دوران اولیه رشد سرمایه داری به حساب می‌آیند. فئودال‌ها تجار و کسبه خرد که عمدتا با توزیع کالاهای سنتی سروکار داشتند، پیشه‌ورانی که تمام سرمایه‌شان را کالاهای سنتی تشکیل می‌داد که هیچ آینده ای بر رونق آن ها متصور نبود و بالاخره نمایندگان عقیدتی و فکری این طبقات و اقشار اجتماعی که در جامعه روحانیت متمرکز بود.

این اپوزیسیون به هیچ وجه خلق الساعه نبود و ریشه در دشمنی با رشد اولیه سرمایه داری و انقلاب فکری و سیاسی آن (رنسانس قبل از مشروطیت و انقلاب مشروطیت) داشت. شناخته شده‌ترین مظهر این اپوزیسیون شیخ مرتجع، فضل الله نوری بود که بعدا در هیات دوگانه کاشانی (انعکاس خصلت دوگانه بورژوازی تجاری که هم حفظ بازار را می‌خواست و هم بازار متصل با صنعت را، هم بازار مستقل را و هم بازار مرتبط با امپریالیسم را) و آن گاه به شکل تمام عیار در وجود "فدائیان اسلام"، که دشمن بیگانه و خصم تجدد بورژوایی بودند. بالاخره هم زمانی که سرمایه به جنگ همه جانبه و صریح علیه این مناسبات برخاست، مستقیما در بلوک بندی "مرتجع روحانیت" و از جمله سرسخت‌ترین و پیگیرترین آن "آیت الله روح الله الموسوی الخمینی" قد علم کرد. مرجعیتی که بر نوک هرم این اپوزیسیون ارتجاعی قرار داشت، خود بازتاب هیرارشی نظام فئودالی در درون دستگاه روحانیت بود. تقسیم قدرت سنتی از پایین (بین مالک ساکن روستا و آخوند ده) تا بالا (بین شاه و مرجع اعظم یا گروه مراجع اعظم) و نیز برگردان همان سلسله مراتب دستگاه حکومتی فئودالی در دستگاه روحانیت و این که حرفی روی حرف مرجع نمی‌توان زد، بیانگر آنست که برای رسیدن به مرتبه اجتهاد صرفا "علم" کفایت نمی‌کند بلکه وفاداری به موازین نظام عمیقا طبقاتی و رعایت این موازین شرط اصلی در داشتن درجه اجتهاد است. کسی می‌تواند در بالا قرار گیرد که پائینی ها را "گوسفند" بپیند و آن ها را ملزم به اطاعت از "چوپان". کسی که، نخواهد به اساس این نظام دست بزند و برعکس خود را متعهد به حفظ بنیان این نظام بشناسد.

این اپوزیسیون در شرایط پایان عمر حکومت "وقف" بر اراضی موقوفه، در شرایط سلب مالکیت از فئودال هایی که نمی‌توانستند و نمی‌خواستند برخلاف بخش دیگری از هم طبقه ای‌های خود که یا از پیش و یا از مقطع اعلان چنگ رسمی سرمایه، تعظیم به سرمایه را در پیش گرفتند و در سلک سرداران بلوک سرمایه درآمدند، شعار "الناس مسلطون علی اموالهم وانفسهم" را سر داد.

این اپوزیسیون، در برابر تغییرات قدرت سیاسی و قوالب جدید حقوقی آن، آشکارا تغییر توازن قوا به ضرر خود را می‌دید و به درستی احساس می‌کرد که همان حقوق درنظر گرفته شده در قانون اساسی مشروطیت هم، دارد به ضرر روحانیت و به سود شاه طرفدار "بیگانه" و "مدرنیزاسیون" به هم می‌خورد. این اپوزیسیون، در برابر نیاز سرمایه به "آزادی" زن ایستاد و آن را نشانه "دوره آخرالزمان" اعلام کرد. اشاعه و گسترش سواد و ورود "سپاه دانش" به تاریک خانه و جهل‌خانه روستا را که الزاما اقتدار انحصار فکری آخوند ده را تضعیف می‌کرد، فقط علامت اشاعه فساد در محیط بکر روستا تفسیر نمود. تغییرات مقتضی سرمایه و به ویژه سرمایه وابسته در قوه قضاییه را سلب حقوق سنتی و عرفی خود دانست و علیه این "کفر" آشکار که زن وارد قوه قضاییه می‌شود و در روستا به جای آخوند میانجی‌گر و قاضی عرفی، "خانه انصاف" و بعدها "سپاه عدالت" به قضاوت می‌نشیند، موضع گرفت.

این اپوزیسیون در برابر وابستگی کشور به سرمایه غارتگر جهانی ایستاد، زیرا که "کشور اسلام" از دست می‌رفت و فرهنگ و ایدئولوژی وارداتی "غرب و شرق" در ترکیب با عقاید طرفداران داخلی "غرب و شرق" بر ایدئولوژی و فرهنگ عرب بادیه‌نشین قرون وسطایی او که رنگ و بوی ایرانی به خود گرفته است، ضربات جانکاه وارد می‌ساخت.

چنین بود نخستین تجلیات عمده اپوزیسیون به لحاظ تاریخی مرتجع، که در برابر توسعه سرمایه‌داری وابسته قیام کرد. یک وجه از بغرنجی مساله در آن بود که این اپوزیسیون به مقابله با پدیده‌ای برخاست که خود آن نیز در وجه تاریخی و به مقیاس جهانی ارتجاعی است و نه تنها ارتجاعی است بلکه نیروی اصلی و عمده سد کننده سیر تکامل بشریت به سوی نظام اجتماعی نوین یعنی سوسیالیسم است. و وجه دیگر بغرنجی در این که به مقابله با نیروئی برخاست که هدف، آن تامین منافع غارتگرانه خود بود و این منافع را با منافع امپریالیسم گره می‌زد و حفظ و ازدیاد این منافع را که مغایر مصالح توده‌های زحمت‌کش ایران بود، بر زور و چهر دیکتاتوری متکی می‌ساخت.

این اپوزیسیون صورت تظاهر تشدید تضاد مناسبات سرمایه‌داری با مناسبات ماقبل سرمایه‌داری و نماینده این دومی بود. این اپوزیسیون البته مدتی کوتاه پس از اقتدار نیرومند در آغاز برآمدش زیر منگنه فشار (۱۵ خرداد) و عقل و کیاست سرمایه (سیاست به سازش کشاندن بخشی از مراجع و بی‌طرف نگهداشتن بخش دیگر آن) تضعیف شد به شکل مغلوب از دور اول نبرد خارج شد.

امید اولیه این اپوزیسیون پس از فروکش کردن آتش تیز ۱۵ خرداد توده‌ای، مقاومت پراکنده فئودال‌ها و در درجه نخست فئودال‌های عشایری ـ به مثابه قوی‌ترین کانون مقاومت فئودالی ـ بود. ارتباط آن دوره خمینی ـ قشقایی‌ها را همه می‌دانیم. و این را هم می‌دانیم که چگونه در سخنرانی‌های خمینی در آن زمان بیشترین تکیه بر روی عشایر بود و تا این اواخر هم این تاکید کماپیش بر سر جای خود باقی ماند.

اما طبقه فئودال از موقعیت طبقه و مالکیت نوع فئودالی ساقط شده نمی‌توانست دیرزمانی به مقاومت خود ادامه دهد. بخشی از این مقاومت درهم شکست (به عنوان نمونه قشقایی‌ها) و بخش دیگر با گرفتن امتیاز از جمله به عقب افتادن اصلاحات ارضی برای مدتی به نوعی سازش و توافق رسیدند (سازش کانون مقاومت مسلحانه فئودالی سال‌های ۴۶ ـ ۴۳ کردستان با شاه). پشم فئودال‌های سهم نگرفته از سرمایه ریخت اما ناراضیتی آن‌ها بر سر جای خود باقی ماند. آن‌ها دیگر آن‌ها دیگر می‌دانستند که برگشت به گذشته تقریبا محال است اما این را نمی‌دانستند که آینده چه باید باشد و همین امر وقتی که در ذهن اپوزیسیون ارتجاعی بازتاب می‌یابد، آن می‌شود که "می‌داند چه نمی‌خواهد اما نمی‌داند که چه می‌خواهد"! به همان گونه که پیشه‌وران سنتی ورشکسته هم می‌دانند که بازگشت به قبل ناممکن است اما به کجا باید رفت را هنوز نمی‌دانند.

اپوزیسیون ارتجاعی هر چه از ۱۵ خرداد بیشتر فاصله می‌گیرد، در می‌یابد که میان نیروهای اجتماعی اساسا متعلق به آن بازقویترین و پایدارترین موقعیت با بازاریان است. از بازار است که می‌توان تغذیه مالی کرد و در بازار به طور سنتی متشکل است که می‌توان کاری از پیش برد. حلقه‌های اتصال، این پیوند هم برای ما ناآشنا نیست. ("گروه موتلفه" و بقایای "فدائیان اسلام" درخود فرو رفته). این بازار، هم ضدبیگانه است و هم با بیگانه و همین خصیصه را هم در ذهن اپوزیسیون که می‌بایست واقع گرا باشد، برجای گذاشت. ضدبیگانه، زیرا که سهم اصلی

www.iran-archive.com

"شیر" به بازرگانان بازار تعلق نمی‌گرفت و برعکس، در ده‌سال آخر دوره شاه، سرمایه وابسته و انحصاری به همراه ایجاد تجار متوسط و کوچک و هنگی‌از خرده‌بورژوازی تجاری خاص خود، مدام میدان عمل این بازار را تنگ می‌کرد. بازار که خود به نحوی از "رونق اقتصادی بهره‌مند بود و به همین دلیل هم برخلاف آرزوی خمینی هیچ حرکت جدی در آن سال‌ها از خود نشان نمی‌داد تنها از این ناراضی بود که از پول هنگفت به یکباره واریز شده به صندوق سرمایه (بالا رفتن قیمت نفت در سال ۵۱ سهم کمتری نصیب آن می‌شد، دروازه واردات مستقیم و پرسود به روی او کاملا باز نبود و می‌بایست رشوه و باج سهیل زیدای به مقامات حکومتی بدهد تا دروازه را به روی خود بازکند (حاجی‌های طرفدار خمینی را که در آخرین سال‌ها به زندان آمدند بیاد بیاوریم!). اما این بازار، با پیکانه هم متصل بود، زیرا که از دیرباز بخشی از کالاهای آن متعلق به ساخت فابریک‌های پیکانه بود و روز به روزهم‌ـ در شرایط تسریع ورشکستگی صنایع سنتی و ملی حجره و تیمچه خود را پیشتر از این کالاها انباشته می‌کردند.

بازتاب این موقعیت عینی، در ذهن اپوزیسیون متکی بر آن، صراحت در شکل‌گیری "نه شرقی ـ نه غربی" است که "نه‌غربی" آن همانقدر جدی است که بازرگانان مرتبط و وابسته به کالاهای امپریالیستی، در جدایی از امپریالیسم جدی هستند. بازاری که از شصت سال پیش با حفظ خود ویژگی‌هایش در مجموع بر بستر روند وابستگی به بازار امپریالیستی حرکت کرده بود در این سال‌ها باز هم بیشتر با بازار جهانی گره خورد. از همین‌رو هم "نه شرقی ـ نه غربی" برخلاف تعابیر ولکاریزه شده توسط ما هرگز نمی‌توانست به مفهوم استقلال واقعی تعبیر شود.

اپوزیسیون ارتجاعی، در مسیر چنین دگرگونی‌های عینی در جامعه است که "سیستم سازی" خود را پیش می‌برد. در سال ۴۶ کتاب "ولایت فقیه" درمی‌آید. ایجاد حکومت به سبک قرون وسطایی در آن تئوریزه می‌شود و اصول اساسی این حکومت بیان می‌گردد اما با این همه مشی رسیدن به چنین حکومتی کاملا از آن‌چه که چاریست رنگ و رو می‌گیرد. این اپوزیسیون هرگز مضمون اصلی "برنامه" خود را تغییر نمی‌دهد. هیچ وقت پیوند اصلی اجتماعی خود را با بازاریان و خرده‌پایان سنتی قطع نمی‌کند ولی درعین حال با فراست ناشی از واقع بینی درمی‌یابد که درخط مشی خود باید تغییراتی را وارد سازد.

اپوزیسیون ارتجاعی به لحاظ ذهنی در ترازبندی از تجارب تاریخی و تجربه شکست خود در ۱۵ خرداد و جمع‌بندی از علت انفراد و انزوا درمیان بخش بالایی روحانیت به این نتیجه می‌رسد که باید به طور جدی روی نیروی نارضایتی ـ و همه نارضایتی ـ در جامعه تکیه دهد. چیزی که سید جمال الدین اسدآبادی فقط در پایان یک عمر مبارزه برای حفظ اسلام و احیای سیادت دیرین اسلام بدان رسید، شیخ فضل الله نوری هرگز قدرت اعجاز آن را درک نکرد، "فدائیان اسلام" خود را از آن محروم ساختند و مدرس و کاشانی به میزانی که از آن سود جستند به موفقیت رسیدند.

از این پس خمینی عمده توجه خود در رابطه با "حوزه‌های علمیه" را به تسخیر از پایین آن‌ها ساخت و باروآوردن بیش از پیش به آن نوع از فلسفه اسلامی که درقیاس با شیوه حاکم مقابل، آزادی بیشتر در تفسیر احکام قایل بود و بیشتر می‌توانست باب طبع روح هنوز کمتر دگم طلاب جوان افتد، پایه توده‌ای خود در دستگاه روحانیت را توسعه دهد. "آزادی‌خواهی" خمینی هم در همین حد بود! و مساله قابل توجه اینست که در همه شرایط رکود دهه چهل، در شرایطی که طبقات هنوز پروسه "شدن" را طی میکنند و آماده میشوند برای غلیان اجتماعی دهه ۵۰، خمینی بیشترین فعالیت خود را متوجه تسخیر "حوزه‌های علمیه" و تامین موقعیت نیرومند در میان سپاه صد و اندی هزارنفری روحانیت میکند. بیشترین کارهای ترویجی هم متعلق به این دوره است، همانگونه که بیشترین پراتیک مختص دوره بعد است!

اما به لحاظ عینی، اپوزیسیون ارتجاعی از چند سال پس از "انقلاب سفید" با پدیده دهقانان سلب مالکیت شده و نتیجه تبعی آن مهاجرت به شهرها روبروست. دو گروه سلب مالکیت شده فئودال و دهقانان "وجه اشتراک" پیدا می‌کنند. "امت واحده" در عینیت وسعت می‌یابد و از آن‌جا که بخش اعظم آن در برابر ستم نوین خواهان عدالتی هستند که خود شنی‌دانند از چه نوع باید باشد و بر چه شکل باید به اجرا درآید، لذا اپوزیسیون ارتجاعی، "امت واحده" را به راه مبهم "عدل علی" سوق می‌دهند. به علاوه در ترکیب "امت واحده" نقش فئودال‌های رو به انقراض روز به روز کمتر می‌شود. زیرا تعداد باز هم بیشتری از آن‌ها به سوی سرمایه رو می‌آورند و جوهره اصلی تفکر فئودالی سیستم "ولایت فقیه" مابه ازاء عینی خود را مدام بیشتر از دست می‌دهد. اما این دگرگونی در عین نه در بنیان‌های فکری که عمدتا در مشی اپوزیسیون است که تاثیر خود را برجا می‌نهد. زیرا، در مشی است که به "گوسفندان" نیاز است! "گوسفندان" را دیگر نمی‌توان با همان حرف و حدیث‌های سابق به خدمت گرفت. باید

www.iran-archive.com

ماسک ضدسرمایه داری به صورت کشید و از نفی استثمار سخن گفت.

بدین سان، اپوزیسیون ارتجاعی مشی نفوذ در قلوب توده هائی که روز به روز به تقابل بیشتری با قدرت حاکم و سیاست های آن کشیده می شدند را انتخاب کرد و تکیه بر "عدل علی" در نوشتجات و سخنرانی های اپوزیسیون ارتجاعی که می بایست توده های له شده زیر فشار سرمایه غارتگر را تسکین می داد، پیوسته فزونی گرفت. این مساله در آخرین آثار ایدئولوگ این اپوزیسیون مرتضی مطهری با واژه مبهم "پراندازی استثمار" و "جلوگیری از تکاثر ثروت" انعکاس یافت. تقابل با نمایندگان سیاسی طبقات زرو زور که دشمنان توده ها بودند، در اعلامیه های صادره تشدید گردید. حتی در اواخر اعلام شد که آن ها از اول با فئودالیسم مخالف بودند و مخالفت شان با شاه نه به علت اصلاحات ارضی بلکه ناقص بودن اصلاحات و انکیزه های شاه و آمریکا از انجام این اصلاحات بود!

در کنار این تشدید نارضایتی توده ای و حرکت اپوزیسیون ارتجاعی در سوارشدن بر این موج، روحانیت متوجه پدیده دیگری هم است. رشد جنبش روشنفکری در دانشگاه ها و نیروی فعال این کانون اپوزیسیون علیه شاه در نیمه دوم دهه ۴۰ و نیمه اول دهه ۵۰. از همین رو این اپوزیسیون، تکیه بر این نیرو و استفاده از آن را هم تعقیب می کند. در آخرین سال های دهه ۴۰، تلاش برای ایجاد کانون های اسلامی در دانشگاه ها و به موازات آن توسعه و ایجاد کانون های فرهنگی و مدارس نوع اسلامی (به سرمداری مطهری، باهنر و...) و تقویت "پیوند دانشگاه با روحانیت" از طریق بیش از پیش ورود برخی از کادرهای این اپوزیسیون به دانشگاه و غیره از اقدامات شاخص این اپوزیسیون است!

وبالاخره پابپای رشد جنبش توده ای و دمکراتیک علیه شاه که آشکارا خصلت ترقی خواهانه داشت، اپوزیسیون ارتجاعی ژست های بازهم انقلابی تری به خود گرفت. این اپوزیسیون که از قبل هم متوجه بود نباید اختلافات اساسی خود را در این مرحله با اپوزیسیون ترقی خواه عمده کند (سخن که همواره ورد زبان بهشتی، خامنه ای و رفسنجانی ـ این کادرهای سازمان گر اپوزیسیون ارتجاعی طی سال های ۵۶ ـ ۵۰ در محافل پیرو خمینی بود!) در اوج جنبش انقلابی فراگیر حتی شعارهای اپوزیسیون ترقی خواه را در سال های ۵۶ و ۵۷ به عاریت گرفت و تکرار کرد!

فراموش نخواهیم کرد که تقریبا همه بهترین سخنان خمینی که خیلی ما را فریب داد و چند سال روی این حرف ها سرمایه گذاری کردیم، در چند ماه دوره اقامت در "نوفل لوشاتو" گفته شده است!

با آن که اتخاذ این مشی توده ای پایه اجتماعی خمینی را گسترش داد و نیز روحانیت خواهان "جهاد" و "غزوات" با شاه و "بیگانه" را متشکل کرد و از همین رو، بنوبه خود تاثیرات معینی بر روی این اپوزیسیون برجا گذاشت و تعمدات مشخص ولو محدودی برای آن ایجاد نمود (که مدتی پس از انقلاب وبال گردن آن شد و سلسله مانورهای پیچیده را به او تحمیل کرد!) ولی همین اپوزیسیون مرکز و در هیچ تراپلی در باورهای ارتجاعی و ایده آل های کهنه خود تجدید نظر نکرد.

رهبری این اپوزیسیون، به مجاهدین خلق نه در سال ۵۴ که در همان سال ۵۱ جواب نه داد. با دکتر شریعتی وقتی احساس قرابت پیدا کرد که شریعتی وجه راست و ارتجاعی خود را عمده ساخت. هیچوقت از سیاست نزدیک کردن مراجع مرتجع و حتی گروه اسلامی حمتیه به خود دست برنداشت. هرگز مبارزه با سوسیالیسم و فلسفه ماتریالیسم را ترک نگفت. نفرت از حزب توده ایران هیچگاه از وجودش بیرون نیامد. از هیچیک از آثار آن ایده آلتی طبقات و "امت واحده" رخت برنبست. و برخلاف آن تفکر در میان ما که بسیار کوشیده تا چنین تئوریزه کند که این اپوزیسیون در جریان ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ ـ ۱۳۵۷ مدام سیر تکاملی طی کرده و در مسیر و بستر نزدیکی با توده مردم پیوسته عناصر اندیشه های ترقی خواهانه را پذیرفته است و بالاخره دمکرات انقلابی شده که زیر پرچم "اسلام انقلابی" عمل می کرده است، این اپوزیسیون هرگز دل از "موقوفه"، دل از دشمنی با نیروهای مولده بالنده، صنعت، علم، هنر و... و دل از هر آن چه که احکام قرون وسطایی اسلام حکم می کند، نکنده بود و آنگاه هم که به قدرت رسید، همه این دلبستگی ها را به نمایش گذاشت.

اپوزیسیون ارتجاعی فقط در ادامه مخالفت با سیاست های شاه ـ که ابتدا در شکل نصیحت گونه ویژه دوره مشروطیت و رضاخانی روحانیت به پادشاهان تجلی می یافت و از وجوه مضمونی عمده آن حمایت شاه از بهایی ها (حضور وسیع آن ها در ارگان های قدرت)، نزدیکی تنگاتنگ با صهیونیست ها، رواج میگساری و فساد و فحشا صادراتی و غیره... به براندازی نظام سلطنتی رسید، پرچم اسلام "ضد امپریالیستی" (و نه انقلابی و ضدامپریالیستی که چنین اسلامی وجود خارجی ندارد و فقط توده های مسلمان ضدامپریالیست و انقلابی می توانند وجود داشته باشد!) را بلند کرد و در مقطعی برای رسیدن به اهداف خود با بالاترین اقشار سرمایه داری انحصاری

www.iran-archive.com

بوروکرات و تا مغز استخوان وابسته در افتاد و به همین دلیل هم به‌طور عینی با مبارزه توده‌های میلیونی هم سوشد. توده‌هایی که آماج مقدم آنان نیز براندازی رژیم مستبده سلطنت، طرد امپریالیسم وتحقق عدالت اجتماعی بود که ضرورتا در مرحله اول، مبارزه با اقشار فوقانی سرمایه را طلب می‌کرد. همین ونه بیش از این.

این اپوزیسیون شاه، فقط "متحد" موقتی و محافظه‌کار اپوزیسیون دمکراتیک و انقلابی بود ونه این‌که بخواهد و بتواند در موضع رهبری قرار بگیرد و انقلاب را "سازش‌ناپذیر و قاطع" در مبارزه با امپریالیسم، و "انجام تحولات بنیادین اقتصادی ـ اجتماعی" و در سمت تحول دوران معاصر پیش ببرد. این اپوزیسیون فاقد چارت انقلابی بود زیرا نه به آینده و ترقی که به گذشته و ارتجاع تعلق داشت. عملکرد این اپوزیسیون ارتجاعی تا آن زمان که در برابر امپریالیسم وسلطنت پهلوی قرار داشت به‌طور عینی مثبت بود، ولی آن‌گاه که می‌بایست برنامه خود را پیاده کند، ایستادن، آن در برابر تاریخ اجتناب ناپذیر.

نشستن اپوزیسیون ارتجاعی برمسند انقلاب، درد انقلاب بود و به دلیل موقعیت غم‌انگیز آلترناتیو دمکراتیک و انقلابی در مقطع سال‌های ۵۶ و ۵۷، اجتناب ناپذیر و در نتیجه خارج از اراده ما. امانقش بعدی ما در تثبیت آن بر این مسند، خطای نابخشودنی مابود که احتراز از ارتکاب آن کاملا امکان‌پذیر بود هرگاه که با همان دیدی این اپوزیسیون را تحلیل تاریخی ـ طبقاتی می‌کردیم که مارکس و انگلس سال ۱۸۴۸ در مانیفست. آن‌جا که قاطعانه "برابر طلبی" های نوع فئودالی، خرده‌بورژوایی و بورژوایی را تحت عنوان کلی "سوسیالیسم ارتجاعی"، افشا و ظرفیت این‌گونه "برابر طلبی" ها و انگیزه‌های خوابیده در پشت آن را به کمونیست‌ها نشان می‌دهند. هرگاه که، در نظر می‌داشتیم این روحانیت هرگز از شیخ محمد خیابانی (این دمکرات انقلابی دوره خود) اسم نمی‌برد، میرزا کوچک‌خان جنگلی را پرچسته نمی‌کرد مگر آن‌جا که برای کوبیدن کمونیست‌ها بدان نیاز داشت، به مصدق نماینده بورژوازی ملی نفرت می‌ورزید و در مقابل، مرید شیخ فضل‌الله نوری بود. این‌ها همه، نشانه‌های مهمی برای محک زدن این اپوزیسیون بود که ما در اختیار داشتیم. اما، مهم‌ترین معیار آن بود که درمی‌یافتیم خود جامعه نیروی حل تضادهای رو به تراکم را از دل خود بیرون داده و با هزار علامت به مامی‌فهماند که نیروی تحول این مرحله از تکامل اجتماعی، چه نیرویی است!

در یک کلام مبارزه طبقاتی وسیع وشدیدی اعماق جامعه را می‌شکافت ونیروی مادی عظیم دمکراتیسم انقلابی موجود با آگاهی‌های معین ـ تا آن اندازه که می‌توانست محل اتکای اولیه باشد ـ قادر بود بسی زودتر از آن‌چه که بعدها ما فکر کردیم به ایفای نقش بپردازد. در راس ونخستین صف این جنبش، طبقه کارگرقرار داشت وبار نزدیک آن دهقانان به حرکت پردامنه برخاستند. رادیکالیسم جنبش چنان نیرومند بود که حتی لایه‌های پایین بورژوازی خیلی زود از خود سازشکاری نشان دادند. همه چیز حکایت از آن می‌کرد که جامعه "دیکتاتوری ـ دمکراتیک کارگران ودهقانان" را می‌طلبید.

حقیقت اینست که این نیروی انقلاب، سازمان‌نایافته و پراکنده بود. قدرت عینی تحول اجتماعی، پیوند مستقیم با عنصر ذهنی انقلابی نداشت. دیگر سخن ضعف اصلی در عنصر ذهن بود ونه این‌که جامعه آمادگی کافی برای تحول نداشت (که بعدها از سوی ما برای توجیه و پرده‌پوشی ضعف‌هایمان مدام مطرح شد). آری اپوزیسیون خمینی در فقد آن یک نیروی متشکل با خط‌مشی انقلابی صحیح و متین توانست گوی را برباید وبعد هم با مانورهای واقع‌بینانه و زیرکانه یک به یک کانون‌های دمکراتیک را بکوبد تا راه برای اجرای ولایت فقیه هموار گردد. کاملا می‌شد فهمید که جهت روندهای جاری چیست وکجای کار را باید گرفت وکدامین حلقه را باید چسبید! جنبش کمونیستی ایران به دلایل عینی وذهنی معینی که خود بحث خاص خود را دارد، نتوانست از این فرصت تاریخی سود جوید و برعکس دچار ارهام قرون وسطایی شد. درعمل انجام رسالت تاریخی اپوزیسیون انقلابی را به ارتجاع واگذار کرد وساده انگارانه ومتاسفانه ولنگارانه این‌گونه اندیشید که می‌تواند با حداکثر تلاش ووصمیمیت از طریق آن، اعجاز تاریخی را تحقق بخشد!

۶ ـ آخرین سخن

رفقا! در آخر این نوشته چه باید گفت؟ جز تامل صادقانه برعظمت خطایی که مرتکب شدیم ونقد شجاعانه و مسئولانه خطاها و نقد ریشه‌ای و همه جانبه آن راه دیگری هم پیش روی ماست؟ آیا جز این‌که قاطعانه وبه دور از هر

گونه تعلل، ملاحظه‌کاری و محافظه‌کاری، مماشات گری و مصلحت‌جویی به خطاها و انحرافات خود اذعان کنیم، چاره دیگری هم داریم؟

نه، رفقا! هرگونه ماست مالی کردن خطاهای دیروز، هرگونه گریز از پاسخ دادن به پرسش‌های اساسی حفظ گذشته است. خطری که امروز ما را تهدید میکند، طرح یک رشته انتقادات از گذشته است بی‌آن‌که به اساس انحرافات پرداخته شود. امروز شرط صداقت کمونیستی و پاسخ به رسالتی که در برابرش قرار گرفته‌ایم آنست که انتقادهای ما خصلت یک مجموعه منطقی به خود بگیرد و اساس انحراف را هدف قرار دهد.

رفقا! باگفتن این‌که سیاست مستقل پرولتری را از دست دادیم، بی آن‌که توضیح دهیم چرا آن‌را از دست دادیم، هیچ چیز حل نخواهد شد. باگفتن این که در تشخیص ظرفیت وتوان فلان نیرو خطا کردیم، بی آن‌که توضیح دهیم مرحله تکامل جامعه ما در همان زمان، این ظرفیت را در چه نیروهای اجتماعی قرار داده بود هیچ چیز نگفته‌ایم. تایید این مساله که در ارزیابی توازن قوای سیاسی مرتکب اشتباه شدیم بودن پرداختن به روندهای عینی اساسی که در جامعه ما گذشته بود و می‌گذشت، هیچ مساله‌ای را روشن نخواهد کرد. تاکید بر حد تاثیر این یا آن حدوث و این یا آن پدیده عرضی بدون بررسی ذات و سرشت نیروی اجتماعی به قدرت رسیده، در بهترین حالت خودفریبی خواهد بود.

رفقا! خوب می‌دانیم که چه اندازه تعلل ورزیده‌ایم در نقد پراتیک و مشی گذشته‌مان و چه میزان با تعلل ورزیدن و قصور خود به جنبش آسیب رسانده‌ایم. حال می‌خواهیم چه بکنیم و چه بگوئیم؟ وای بر ما اگر که در موضع وسط بنشینیم و به گونه‌ای گذشته را نقد کنیم که به اصطلاح نه سیخ بسوزد و نه کباب! وای بر ما اگر نخواهیم بفهمیم که انتقاد و انتقاد از خود لنینی، قانونمندی حاکم بر حیات هر حزب کمونیست است.

رفقا! این برای ما مهم و آموزنده است که دبیرکل حزب لنین، رفیق کارپاچف در پلنوم ۲۲ آوریل سال ۱۹۸۵ کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی به نقل از آموزگار داهی همه ما، تاکید می‌کند که:

"ما اکنون وظایف خویش را به‌مراتب روشن‌تر، مشخص‌تر و واضح‌تر از دیروز درک می‌نماییم. ما هراس نداریم که اشتباهات خویش را به‌طور علنی خاطر نشان سازیم تا باشد که آن‌ها را رفع نماییم. ما اکنون تمام نیروی خویش را برای سازماندهی بهتر حزب، برای ارتقای کیفیت و محتوای کار آن، برای برقراری روابط نزدیک با توده‌ها، برای طرح هرچه معقول‌تر و دقیق‌تر تاکتیک و استراتژی طبقه کارگر نثار می‌نماییم." لنین

رفقا! بدانیم که نمی‌توان هم انتقاد کرد و هم با ابهام سخن گفت. باورکنیم که اگر صریح انتقاد کنیم چسورانه به نقد اساسی پراتیک خود بپردازیم، آن‌گاه و تنها هم آن‌گاه است که شایستگی خود را به اثبات خواهیم رساند. فقط در چنین صورتی است که نشان خواهیم داد برای ما، منافع طبقه کارگر و تامین آینده جنبش انقلابی فراتر از هر چیز است. امروز بدین‌گونه وفقط بدین‌گونه است که به اثبات می‌رسانیم، ما کمونیست‌های صادق و متعهدی هستیم و برآنیم تا با توجه به مقتضیات جنبش طبقه کارگر میهن‌مان از آزمون کنونی در پاسخ به مطالبه کنونی جنبش سرفراز بیرون بیاییم و هم از این طریق تمام فعالیتی را که باید متوجه الزامات جنبش طبقه کارگر ایران گردد، پیشاپیش تضمین کنیم. و باید به این گفته جاودانه لنین وفادار بمانیم که،

"سوسیال دمکرات‌ها تمام توجه وفعالیت خویش را به طبقه کارگر معطوف می‌دارند."

رفقا! با امیدی سرشار، باوری استوار و ایمانی خلل‌ناپذیر به پیروزی‌مان در غلبه بر انحرافات و زدودن آن‌ها از حیات سازمان، بکوشیم تا متحد و یگانه برای تامین وحدتی با کیفیت عالی‌تر و طرازبالا، باگام‌های هرچه محکم‌تر به پیش برویم.

رفقا! دست در دست یکدیگر، با اندیشه‌ای رزمجویانه و سری پرشور، در راه پیروزی قطعی لنینیسم در سازمان، به پیش!

محمد ـ خرداد ماه ۱۳۶۴

درباره هژمونی و دیکتاتوری پرولتاریا

باعتقاد من "نیز" ضروریست که مباحث جاری امروز در سازمان و در پولتن کنگره هر چه سریعتر بر مسایل مشخص مربوط به برنامه و خطمشی کمونیستهای ایران متمرکز شود. بسیاری از گره‌های نظری ای که اکنون ما در کار گشایش آنهاییم، پیش از این، و درباره ای موارد بسیار پیش از این، توسط آموزگاران ما و یا همرزمان طبقاتی امان در کشورهای دیگر گشوده شده اند. در مسیر دستیابی به برنامه ای علمی ما را نیازی به درگیر شدن با این گره‌های نظری نیست. اما تجربه محدود من از دو جلسه بحث پیرامون مباحث کنگره و نقطه حرکتی که نویسندگان مقالات دو پولتن ۱ و ۲ کنگره تاکنون برگزیده اند مرا به این نتیجه رساند که در این مسیر، هرگاه بخواهیم آمیخته با کوششی همه جانبه و فراگیر از جانب تمامی نیروهای سازمان، که در عین حال به جذب پایه ای پشتوانه های نظری برنامه حاصله بیانجامد، پیش رویم، هنوز ضروریست بر پاره ای از آن گره‌های نظری مکث کنیم. "هژمونی پرولتاریا" یکی از آن گره‌هاست. نگاهی به ادبیات امروز سازمانهای مختلف و نیز به مقالات همین دو شماره پولتن اهمیتی را که این مفهوم امروزه در جنبش کمونیستی ایران کسب کرده است آشکار می‌سازد. تکرشها و فرمولبندیهای متفاوت از این مفهوم و جهات و جوانب آن یکی از ارکان مرزبندی در درون جنبش کمونیستی ایران را تشکیل می‌دهد. سزاوار هم همین است.

در بالا از کوششی که در عین حال به جذب پشتوانه های نظری برنامه حاصله بیانجامد نوشتم. داعیه آموزش دادن ندارم اما هرگاه بخواهیم این کلام لنین را نصب العین قرار دهیم که حل هر مساله مشخص، هرگاه پیش از آن مسایل اصولی‌تر را حل نکرده باشیم، ناگزیر خواهیم شد بارها به آن مسایل اصولی‌تر بازگشت کنیم (نقل به معنی)، در مباحث برنامه ای چاره ای نخواهیم داشت جز آنکه وظیفه ایضاح مفهوم "هژمونی" را نیز پیشاروی خود گذاریم. شکی نیست که پاسخ های من به جهات و جوانب مختلف این مفهوم پاسخ های یگانه ای امروز در سازمان ما نیست، اما پرسشها الزامی اند.

ضمنا داعیه پاسخگویی یا طرح تمام جوانب این مفهوم را نیز ندارم. می‌کوشم آن جهاتی را که از اهمیت نظری و عملی جدی‌تری برخوردارند مطرح سازم.

***

۱ ـ هژمونی چیست؟

هنگام بحث پیرامون هژمونی معمولا با اصطلاحات متعددی، گاهی به یک معنا و گاهی با معانی مختلف، روبرو می‌شویم. از جمله: رهبری، سرکردگی، هژمونی، رهبری بر جنبش انقلابی، قدرت متفوق یا رهبری کننده در حاکمیت سیاسی، حاکمیت غیرمستقیم، حاکمیت مشروط، ... منظور من از هژمونی، که عیناً آنرا با سرکردگی و رهبری یکی می‌گیرم، هژمونی بر جنبش انقلابی و آن "توانایی طبقه کارگر تحت رهبری حزبش ـ حزب کمونیست ـ برای هدایت و پیشبرد جنبش انقلابی وفق خواسته ها، شعارها و اشکال مبارزه طبقه کارگر برای مرحله معینی از انقلاب" است.

با این تعریف، بسادگی هژمونی از هر آن تعبیر و مفهوم دیگری که بهر نحوی از اتحاد با رهبری در حاکمیت سیاسی، اعم از مشروط یا "غیرمشروط" آن سنخیت یا یگانگی دارد، اساسا متمایز شده است. تعابیری که متضمن رهبری پرولتاریا در حاکمیت سیاسی اند با مفهوم دیکتاتوری پرولتاریا سنخیت داشته و با آن یگانه اند. به بیان فشرده، هژمونی یعنی رهبری جنبش انقلابی و دیکتاتوری یعنی رهبری حاکمیت سیاسی.

۲ ـ آیا این تعابیر لنینی اند؟

آری لنینی اند. برای باز کردن مطلب به لنین و به آثار متعددی از او مراجعه می‌کنیم،

کتاب "دوتاکتیک ..." آموزش کلاسیک هژمونی و امکان فراروییی انقلاب دمکراتیک به انقلاب

www.iran-archive.com

سوسیالیستی را بدست می‌دهد. کتاب با تشریح سه خط‌مشی سیاسی در لحظه انقلابی شروع می‌کند، درستی شعار تاکتیکی دولت انقلابی موقت از جانب سوسیال دمکراسی را مستدل می‌سازد، اهمیت آنرا به‌عنوان ابزار فراخوان مجلس موسسان "وسرکوب ضدانقلاب و ..." متذکر می‌شود و مجلس موسسان را بعنوان نهادی که جمهوری یعنی شعار استراتژیک مرحله‌ای کمونیستها، دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دهقانان - را متحقق خواهد ساخت و باید بسازد تعریف می‌کند. کتاب با اثبات ضرورت اقدام سوسیال دمکراسی برای انجام انقلاب سوسیالیستی، با تمام قوا و بدون لحظه‌ای درنگ، یعنی با ترسیم سیر بی‌وقفه انقلاب دمکراتیک تا انقلاب سوسیالیستی تکمیل می‌شود. همه جا سخن از رهبری پرولتاریاست و هیچ جا حرفی از لزوم قدرت‌متفوق‌پرولتاریا در حاکمیت سیاسی نیست. چند نمونه،

"قطعنامه کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه همانطور که از عنوان آن معلومست تماما و منحصرا به‌مساله حکومت انقلابی موقت اختصاص داده شده است. این بمعنی آنست که شرکت دمکراسی در حکومت انقلابی موقت جزیی از این مساله را تشکیل می‌دهد. از طرف دیگر صحبت فقط بر سر حکومت انقلابی موقت است نه موضوع دیگری، بنابر این در اینجا به‌هیچ وجه از مساله فرضا "بکف آوردن قدرت" بطور کلی و غیره صحبتی نمی‌شود." [1]

یا قطعنامه کنگره بلشویکها چنین شعار می‌داد،

"اعم از اینکه شرکت سوسیال دمکراسی در حکومت انقلابی موقت ممکن باشد یا نه، ..." [2]

پس صحبت از شرکت سوسیال دمکراسی در دولت انقلابی موقت است و نه تفوق آن در حکومت، آنهم "اعم از اینکه این شرکت میسر باشد یا نه"، یعنی می‌تواند میسر هم نباشد زیرا "واضح است که در حال حاضر ممکن نیست بتوان درباره شرایط مشخصی مانند تناسب قوا و غیره صحبت کرد". بدرستی گفته خواهد شد که "حکومت موقت انقلابی" شعار استراتژیک بلشویکها نیست اما از طرف دیگر طلایه سخن لنین با منشویکها چنین است،

"قطعنامه" کنفرانس" بمساله "بکف آوردن قدرت و شرکت در حکومت موقت" (!) اختصاص داده شده است ... در حقیقت امر "بکف آوردن قدرت" از طرف سوسیال دمکراسی همان انقلاب سوسیالیستی است و هرگاه این کلمات بمعنای صریح و عادی آن استعمال شود هیچ مفهوم دیگری هم نمی‌تواند داشته باشد. ولی هرگاه منظور از این کلمات بکف آوردن قدرت برای انقلاب سوسیالیستی نبوده بلکه برای انقلاب دمکراتیک باشد، در این‌صورت دیگر چه معنایی دارد که علاوه بر شرکت در حکومت انقلابی موقت از بکف آوردن قدرت" بطور کلی نیز صحبت شود؟" [3]

پس "بکف آوردن قدرت" همان انقلاب سوسیالیستی است، خواه این "بکف آوردن" مشروط باشد، مثلا به برنامه، یا خیر. لنین سیزده سال پس از نگارش "دوتاکتیک"، هنگامی که دیگر تجربه انقلابهای ۱۹۰۵، فوریه ۱۹۱۷ و اکتبر ۱۹۱۷ را پشت سر گذاشته است، و در جمعبندی از انقلاب سوسیالیستی اکتبر چنین می‌نویسد،

"هر آینه پرولتاریای بلشویکی در دو پایتخت و دو مرکز صنعتی کشور موفق نمی‌شد تهیدستان روستا را علیه دهقانان ثروتمند در پیرامون خود متحد سازد، آنگاه بدین‌وسیله "ناباالغی" روسیه برای انقلاب سوسیالیستی به ثبوت می‌رسید و آنگاه دهقانان "دست‌نخورده" باقی می‌ماندند. یعنی تحت رهبری اقتصادی و سیاسی و معنوی کولاک‌ها، ثروتمندان، بورژوازی باقی می‌ماندند و انقلاب از حدود انقلاب بورژوا-دمکراتیک فراتر نمی‌رفت. (ولی در حاشیه متذکر می‌شویم که حتی در این‌صورت هم ثابت نمی‌شد که پرولتاریا نمی‌بایست زمام حکومت را بدست خویش گیرد، زیرا فقط پرولتاریا بود که انقلاب بورژوا-دمکراتیک را واقعا به سرانجام خود رساند، فقط پرولتاریا بود که برای نزدیک نمودن انقلاب جهانی پرولتری کار جدی انجام داد و فقط پرولتاریا بود که دولت شوروی را بوجود آورد که پس از کمون دومین گام بسوی دولت سوسیالیستی است.)

از سوی دیگر هر آینه پرولتاریای بلشویکی بلافاصله پس از اکتبر-نوامبر سال ۱۹۱۷، بدون آنکه در انتظار قشربندی طبقاتی در ده بنشیند و بدون آنکه بتواند موجبات آنرا فراهم سازد و آنرا عملی نماید، درصدد برمی‌آمد که درباره جنگ داخلی یا "معمول داشتن سوسیالیسم" در ده "فرمان صادر کند" و بدون بلکوک (اتحاد) موقتی با دهقانان بطور اعم، بدون قایل شدن یک سلسله گذشت نسبت به دهقان میانه حال و غیره کار را از پیش ببرد، - آنگاه

www.iran-archive.com

این عمل در حکم تحریف بلانکیستی مارکسیم، کوشش اقلیت برای تحمیل اراده خود بر اکثریت، نابخردی تئوریک و عدم درک این مطلب بود که انقلاب عمومی دهقانی هنوز یک انقلاب بورژوایی است و تبدیل آن به انقلاب سوسیالیستی در یک کشور عقب مانده بدون یک سلسله گذارها و ملی مراحل گذاری غیر ممکن است." [۴]

مطلب بکفایت روشن است. صحبت از حالتی است که انقلاب از چارچوب بورژوا دمکراتیک فراتر نمی‌رود (مسامحتاً، از نقطه نظر اقتصادی) اما پس از کمون و مین گام بسوی یک دولت سوسیالیستی (بدون مسالحه، از نقطه نظر سیاسی) است. آیا نیازی هست تاکید شود که مبتدئ جمله "در حاشیه" گرفتن زمام حکومت توسط پرولتاریاست و همین پرولتاریا، پس از اکتبر سوسیالیستی است که باید با دهقانان بطور اعم بلوک موقت تشکیل دهد، نسبت به دهقان میانه حال یک سلسله گذشت کند و ... و تنها آنگاه است که می‌تواند انقلاب بورژوایی را به انقلاب سوسیالیستی تبدیل کند یعنی مدتی پس از تحق دیکتاتوری پرولتاریا؟

این نکته را با آوردن نمونه‌های متعدد دیگری از لنین در ازتر نمی‌کنم.

۳ـ آیا مفهوم ارائه شده از هژمونی و دیکتاتوری محدود و یکجانبه نیست؟

خیر، غالبا به تعریف کلاسیک زیر از دیکتاتوری پرولتاریا استناد می‌شود،

"دیکتاتوری پرولتاریا شکل مخصوص اتحاد طبقاتی میان پرولتاریا، پیش آهنگ زحمتکشان و شمار کثیر اقشار غیر پرولتر زحمتکشان (...) و با اکثریت آنان، اتحاد علیه سرمایه، اتحاد به منظور سرنگون کردن کامل سرمایه، سرکوب کامل مقاومت از طرف بورژوازی و تلاشها در راه تجدید حکومت از جانب آن، اتحاد برای ایجاد و استحکام سوسیالیسم بطور نهایی می‌باشد." [۵]

و چنین استنتاج می‌شود که دیکتاتوری پرولتاریا نه تنها متضمن حاکمیت اوست، بلکه در عین حال آنچنان حاکمیتی است که سلطه سرمایه را درهم می‌شکند، به استثمار فرد از فرد پایان می‌دهد. و ... این برداشت با حرکت از همین نقطه نیز هست که به ترسیم تفاوت دیکتاتوری و هژمونی می‌پردازد. مطابق چنین نظری هر حاکمیت متضمن دو وجه است، ۱ـ قدرت راهبر ۲ـ وظیفه ای که به عهده اوست. قدرت راهبر پرولتاریا که عهده دار بنای سوسیالیسم باشد دیکتاتوری پرولتاریا و قدرت راهبر پرولتاریا که عهده دار وظایف انقلاب دمکراتیک باشد هژمونی پرولتاریا تلقی می‌شود. به بیان دیگر تمایز اساسی هژمونی و دیکتاتوری بر پایه وظایفی که بعهده هر یک است ترسیم می‌گردد. این نظر نادرست است.

نادرست است زیرا توجه نمی‌کند، اولا، که "مساله اساسی هر انقلاب حاکمیت سیاسی است" روشن است که بین دو حاکمیت با تفوق یک طبقه معین در آن، که هریک عهده دار وظایف متفاوتی هستند، تفاوت وجود دارد امّا م. ل. ها تفاوت اساسی بین دو حاکمیت را بر پایه وظایفی که در لحظه معین بیشاروی هریک است توضیح نمی‌دهند. شکی نیست که اقداماتی که پرولتاریای مثلا آمریکا در فردای پیروزی اش به آن‌ها دست خواهد زد، با آنچه پرولتاریای روسیه شوروی کرد تفاوت عظیمی خواهد داشت. اما این، از یکی از این دو حاکمیت "نه دیکتاتوری" پرولتاریا را نخواهد ساخت. پرولتاریای روسیه شوروی (و بعدا اتحاد شوروی) نیز در همان فردای پیروزی با بسیاری وظایف دموکراتیک روبرو بود و اگرچه به بنای سوسیالیسم نیز دست زد اما پنج سال بعد از زبان لنین چنین گفت،

"مساله ای که من در آن هنگام (منظور سال ۱۹۱۸ است. تذکر نگارنده) و در برابر خود قرار می‌دادم ـ (...) چنین بود، روش ما نسبت به سرمایه داری دولتی چگونه است؟ و بخود پاسخ می‌دادم، سرمایه داری دولتی با آنکه شکل سوسیالیستی نیست، برای ما و برای روسیه مطلوب تر از شکل کنونی است. معنی این چیست؟ معنای این آنست که ما به نطفه و یا سر آغاز اقتصاد سوسیالیستی قرون از حد بهانمی دادیم، گرچه ما دیگر انقلاب اجتماعی را عملی نموده بودیم، بر عکس، ما همان وقت تا حد معینی این مطلب را درک می‌کردیم که، آری بهتر بود اگر ما قبلا به سرمایه داری دولتی می‌رسیدیم و سپس به سوسیالیسم." [۶]

ثانیا این نظر توجه نمی‌کند که یک (اگر نگوییم مهمترین) وظیفه پرولتاریایی که در مرحله دمکراتیک انقلاب به حاکمیت رسیده است. معمول داشتن سوسیالیسم" پس از "فراهم آوردن موجبات آن" است. بگذارید

www.iran-archive.com

لحظه ای با چنین مفهومی از هژمونی موافقت کنیم. وظایف این پرولتاریای هژمون چیست؟ این نیروی متفوق و رهبر در حاکمیت چه خواهد کرد؟ او وظایف انقلاب دمکراتیک را به انجام خواهد رساند و بی انقلاب سیاسی دیگری دست به انجام انقلاب سوسیالیستی خواهد زد. طرح مطلب بجز این یعنی رویکردانی از طرح لنینی انقلاب. قایل شدن تفاوت اساسی بین این تعبیر از هژمونی با دیکتاتوری، طرح مطلب بگونه ایست که انکار این پرولتاریا می‌تواند انجام وظایف انقلاب سوسیالیستی را بیشاروی خود قرار ندهد و یا از آن صرفنظر کند.

برای روشنتر شدن مطلب به تعریف دیگری از دیکتاتوری پرولتاریا مراجعه می‌کنم:

"دیکتاتوری پرولتاریا عبارتست از رهبری سیاست توسط پرولتاریا. پرولتاریا، بعنوان طبقه رهبر، فرمانروا، باید بتواند سیاست را طوری هدایت کند که در نخستین وهله فوریترین و "حاد"ترین مساله را حل نماید." [۷]

پرسیدنی است، اکنون، که آیا پرولتاریای متفوق و رهبر در حاکمیت سیاسی برآمده از انقلاب دمکراتیک، جز آن خواهد کرد که "در نخستین وهله فوریترین و حادترین مساله را حل نماید؟" جز بی‌دقتی در تعریف فوق این نکته را آشکار می‌سازد که لنین همانا حاکمیت سیاسی در دست پرولتاریا را عصاره دیکتاتوری پرولتاریا دانسته و آنرا مشروط به این یا آن وظیفه خاص لحظه معین نمی‌سازد. عاجلترین مساله می‌تواند نابودی ضد انقلاب باشد یا نابودی ساختارهای ماقبل سرمایه داری، می‌تواند غلبه بر تولید خورده کالایی باشد یا محو مالکیت خصوصی بطور کلی ... بگمانم دیگر روشن باشد که تاکید بر نابودی سرمایه داری و ساختمان سوسیالیسم در تعریف اولی از دیکتاتوری نه به منظور تعیین وظیفه لحظه بلکه وظیفه "دورانی" دیکتاتوری پرولتاریا ضرورت و اعتبار دارد. این وظیفه تماما پیشاروی پرولتاریای راهبر در حاکمیت سیاسی برآمده از انقلاب دمکراتیک نیز هست.

در اینجا ذکر دو نکته فرعی نیز لازم است. اول اینکه جنبش‌های انقلابی زمان ما تنوعات و گوناگونیهای بسیاری را از جهات مختلف عرضه داشته‌اند. از جمله این گوناگونیها، تشکیل جمهوری‌های دمکراتیک خلق (دمکراسی توده‌ای) درپاره‌ای از کشورهای اروپای شرقی و آسیایی تاحال حاضر است. درپاره‌ای از این کشورها پرولتاریا که موفق شده بود هژمونی خود را بر جنبش انقلابی پیش از پیروزی انقلاب دمکراتیک تامین کند، نقش قدرت هژمون را در حاکمیت بلافاصله پس از پیروزی انقلاب دمکراتیک یافت. آیا می‌توان گفت که با این ترتیب انقلاب دمکراتیک در این کشورها هم از مان کسب حاکمیت توسط کمونیستها به انقلاب سوسیالیستی فراروئیده است؟ آری، می‌توان، در واقع این تجارب نه تنها نافی حکم و تعریف ارائه شده از هژمونی و دیکتاتوری نیستند بلکه برعکس تائیدی بر آنهایند. لهدوان در کتاب "انقلاب وبتنام" از انجام انقلاب سوسیالیستی بدون انقلاب سیاسی دیگری سخن می‌گوید و ترون‌شین از اینکه،

تاریخ سه شکل زیر را برای دولت دیکتاتوری پرولتاریا شناخته است، کمون پاریس، شوراهای روسیه و دمکراسی توده‌ای در بعضی کشورهای آسیایی و اروپای شرقی. دیکتاتوری پرولتاریا در کشور ما به شکل دمکراسی توده ایست." [۸]

"عدم لزوم یک انقلاب سیاسی دیگر" و حل فوری‌ترین مساله در نخستین وهله توسط پرولتاریا و از آن جمله دست زدن به اقدامات سوسیالیستی توسط دمکراسی توده‌ای زمانیکه مسایل قبلی یعنی "فراهم آوردن موجبات معمول داشتن سوسیالیسم" حل شده اند، ...، تائیدی بر حکم فوق خواهند بود اگر از یاد نبریم که "دیکتاتوری پرولتاریا عبارتست از رهبری سیاست توسط پرولتاریا".

نکته دوم اینکه گاهی نظر دیگری نیز پیرامون تمایز هژمونی و دیکتاتوری ابراز می‌شود دایر بر اینکه هژمونی قدرت متفوق پرولتاریا توام با حضور طبقات دیگر در حاکمیت سیاسی است حال آنکه دیکتاتوری پرولتاریا به معنای سهم یگانه پرولتاریا در قدرت است. چنین برداشتی می‌تواند متاثر از بحث استالین پاتروتسکی و سایرین هنگامیکه در این بحث استالین بر مسارکت ندادن هیچ حزب دیگری در رهبری تاکید می‌ورزد حاصل آید. چه این برداشت و چه، و مهمتر اینکه، آن نظر نیز نادرست است. اولا باین دلیل که مبتنی بر تجربه انقلابات نیست. کافی

www.iran-archive.com

است یادآوری کنیم که مدتی قریب یکسال پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر اس. ارهای چپ نیز در حاکمیت سهیم بودند. همچنین است تجربه بعضی دیگر از انقلابات. ثانیا به تمام دلایل گذشته.

۴ ـ آیا با چنین مفهومی از هژمونی، یعنی رهبری جنبش انقلابی، حاکمیت برآمده از انقلاب دمکراتیک الزاما غیرپرولتری است؟

پاسخ این سئوال منفی است. مقدمتا این را تصریح کنم که با این مفهوم از هژمونی، شعار استراتژیک کمونیستها در انقلاب دمکراتیک می‌تواند حاکمیت انقلابی خلق باشد و یا دقیقتر بگویم دیگر نمی‌تواند جمهوری دمکراتیک خلق باشد. جمهوری دمکراتیک خلق شکلی از دیکتاتوری پرولتاریاست و طرح آن در مرحله دمکراتیک، بمعنای چشم از مراحل انقلاب، و در مرحله انقلاب سوسیالیستی به معنای تعقیب یک شکل معین برای پیشرفت آبستن اشکال نو انقلاب است.

غالب معتقدین به شعار جمهوری دمکراتیک خلق چنین استدلال می‌کنند که طرح شعاری که متضمن رهبری پرولتاریا در حاکمیت سیاسی نباشد الزاما به معنای پذیرش رهبری سایر نیروهای غیرپرولتری در حاکمیت بلافاصله پس از سرنگونی است. این درست است منتهی به به‌عنوان یک الزام بلکه بعنوان یک امکان. امکان دیگر کدام است؟ امکان دیگر رهبری پرولتاریا در حاکمیت انقلابی بلافاصله پس از سرنگونی است. آیا در این گفته که از یک طرف به مرحله دمکراتیک انقلاب باور دارد و از طرف دیگر کسب حاکمیت توسط پرولتاریا را انقلاب سوسیالیستی دانسته و در عین حال این امر را بلافاصله پس از سرنگونی میسر می‌داند تناقضی هست؟ تناقضی نیست. تمام جان کلام در این است که ما رابطه انقلاب دمکراتیک و سوسیالیستی و ناگزیری یک "دوران" تحول دمکراتیک در جامعه را چگونه می‌فهمیم. ناگزیری یک انقلاب دمکراتیک حاصل باور آئین‌پرستانه کمونیستها نیست. بین انقلاب دمکراتیک و انقلاب سوسیالیستی هم دیوار چین کشیده نشده است. درخواست لنین از کسانی که می‌پرسیدند چرا نباید برنامه حداکثر را اجرا کرد این بود که "صدها هزار کارگر در روسیه متشکل کنید. بهبینیم، حسن‌نظر نسبت به برنامه خود را در بین میلیونها کارگر تعمیم دهید بهبینیم." و تاکید او این بود که "جاه کردن انقلاب دمکراتیک و سوسیالیستی بوسیله چیز دیگری بجز درجه آمادگی پرولتاریا و اتحاد وی با تهیدستان روستا بزرگترین تحریف مارکسیسم است". کمونیستهای ویتنام و ... نیز پس از کسب قدرت یعنی در حالیکه "اولین نشانه اصلی و اساسی" انقلاب سوسیالیستی حاصل شده بود ناگزیر بودند دست به انجام وظایف دمکراتیک بزنند تا بدین ترتیب آن "موجبات لازم برای معمول داشتن سوسیالیسم" را فراهم آورند. کوتاه سخن اینکه هنگامیکه سخن از ناگزیری یک انقلاب دمکراتیک و سپس فراروییی به انقلاب سوسیالیستی می‌شود منظور ناگزیری تحولی در حاکمیت مقدمتا با رهبری نیروهای انقلابی غیر پرولتری و سپس پرولتاریا نیست. چنین تحولی می‌تواند هم از آغاز با رهبری پرولتاریا تحقق یابد. در صورتی که چنین حالت مطلوبی فراهم نشود این دیگر نیروهای محرکه انقلابند که قدرت خواهند یافت اما در مرحالت وظایف انقلاب دمکراتیک باید انجام شود. امری که در حالت اخیر اکیدا مشروطبه هژمونی پرولتاریاست و همچنانکه تجربه انقلاب فوریه و اکتبر روسیه نشان داد کاملا امکان دارد که انجام نشده به پرولتاریا سپرده شود.

ممکن است پرسیده شود که "پس چه لزومی به طرح شعار مثلا حاکمیت انقلابی خلق هست، حال که می‌توان قدرت را گرفت و دست به انجام وظایف دمکراتیک زد چرا دیگر این امر را به سایرین واگذاریم؟" پاسخ این است که این تنها یک امکان است، کسب قدرت توسط سایر نیروهای انقلابی و احتمالا انجام وظایف انقلاب توسط آنها امکان دیگر، که همراه امکان نخست واقعیت تام و تمام را منعکس می‌کنند. اما "در ارزیابی یک موقعیت خاص یک مارکسیست نباید از آنچه ممکن هست، بلکه باید از آنچه واقعی است آغاز کند." شعار جمهوری دمکراتیک خلق ارزیابی از یک موقعیت خاص بر مبنای یک امکان است و نه واقعیت. ما از هم اکنون برای تامین هژمونی پرولتاریا باید مبارزه کنیم و اگر این هژمونی پیش از سرنگونی جمهوری اسلامی حاصل شد از "مطالبه سهم شیر" در حاکمیت پس از سرنگونی به این دلیل که این معنای طرح شعار سوسیالیستی است رویگردان نشویم. اما اگر انقلاب "بازی" دیگری

کرد چه؟ طرح شعار جمهوری دمکراتیک خلق فرمان به انقلاب است برای آنکه "بازی" مطلوب ما را ارائه دهد و نه شعاری که "تحکم شرایط زمان و بنابه چریان عینی تکامل اجتماعی" اعتبار یافته باشد.

بگذارم پاسخ این سئوال احتمالی نیز که "آیا آنچه گذشت بازگشت مجدد به تعیین تمایز انقلاب دمکراتیک و انقلاب سوسیالیستی بر پایه وظایف هر یک، از این انقلابها نیست" روشن باشد. ناگزیری انقلاب دمکراتیک به معنای ناگزیری اقداماتی است که می‌تواند و باید توسط پرولتاریا یا سایر نیروهای محرکه انقلاب، و در این مورد به‌شرطها و شروطها، انجام گیرد تا "موجبات برای معمول داشتن سوسیالیسم" فراهم شود. این طیف نیروها آن تمامیتی است که در صورت تحقق هر یک از امکانات آن، انقلاب دمکراتیک، دیگر یک واقعیت خواهد بود. از این‌رو خود این تمامیت یک واقعیت است. انقلاب سوسیالیستی مجموعه وظایفی را شامل می‌شود که تنها توسط پرولتاریا می‌تواند تحقق یابد. پس آشکار است که تاکید بر آن نیرو یا نیروهایی است که از عهده انجام این یا آن وظیفه برمی‌آیند و نه بر خود وظیفه.

***

در بالا من استنادی به ادبیات سازمانها و گروههای موجود در جنبش کمونیستی ایران نکردم. نیازی به چنین استنادی نبود. ادبیات راه کارگر، ۱۶ آذر، اقلیت، ... سرشار از چنین باورهایی است. ضمن تاکید بر تمایزاتی که در فرمولبندیهای این سازمانها در این باره وجود دارد و نیز بر ابهام هنوز باقی در نتیجه قطعی حرکت هر یک از آنها، اما اساس طرح آنها یکی است، تعلق به اردوی "چپ". در زیر مطلب را بابرداختن به جهات دیگری از مفهوم هژمونی و در این ارتباط بابرداختن به نوشته‌های حزب توده ایران در این باره دنبال می‌کنم.(۲)

۵ـ هژمونی به چه اعتبار تامین می‌شود؟

هژمونی را "توانایی طبقه کارگر تحت رهبری حزبش ـ حزب کمونیست ـ برای هدایت و پیشبرد جنبش انقلابی وفق خواسته‌ها شعارها و اشکال مبارزه طبقه کارگر برای مرحله معینی از انقلاب" تعریف کردم. از این تعریف روشن است که وجود حزب ـ حزبی که تنها انضباط آن از "آگاهی و وفاداری به انقلاب، ثابت قدم و ایثار و ازخودگذشتگی، توانایی در نزدیکی و برقراری پیوند با توده‌های پرولتر و غیرپرولتری زحمتکشان، از صحت رهبری سیاسی، صحت استراتژی و تاکتیک سیاسی و توانایی در اقناع توده‌های بزرگ باین امر برپایه تجربه خود آنان" ناشی می‌شود و با این عوامل محک زده می‌شود ـ اعتبار اساسی تامین هژمونی است. به بیان دیگر هژمونی پرولتاریا باعتبار و به‌توسط حزب او ـ که مختصات آنرا دیگر برنمی‌شمرم ـ تامین می‌گردد. تاکیدات مکرر لنین بر "پرولتاریای بلشویکی"، "طبقه کارگر تحت رهبری سوسیال دمکراسی"، ... هنگامیکه موضوع رهبری پرولتاریا بر جنبش انقلابی در میان است، بکفایت گویاست. تغییر دوران از امپریالیسم به گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم هم لزوم رهبری پرولتاریا توسط حزبش را منتفی نساخته است بلکه با وجود چنین رهبری، تامین هژمونی پرولتاریا را تسهیل و تسریع کرده است. (غرض البته بر شمردن تمام امکانات ناشی از تحول دوران به دوران گذار نیست).

خلاصه کلام اینکه منظور از هژمونی پرولتاریا هژمونی مستقیم و بلاواسطه پرولتاریا است که این درگرو "فعالیت سیاسی و سازمانگرانه و رزم قهرمانانه کمونیستها"ی یک کشور معین است. اما در تقابل با این نظر حزب توده ایران قهلا نظر دیگری ابراز می‌داشت و تنها پس از طرح برنامه اخیرش است که مضامینی از این دست را که،

"اشتباه بزرگی است اگر تصور شود که در تامین هژمونی پرولتاریا در کشورهای مختلف، عامل بین‌المللی می‌تواند جایگزین عامل ملی باشد. عامل بین‌المللی بنابه قاعده دیالکتیکی نقش شتاب دهنده روند تامین هژمونی پرولتاریا را ایفا می‌کند و بطور عمده از طریق تاثیر بر عامل ملی ـ فعالیت سازمانگرانه و سیاسی و رزم قهرمانه کمونیستها ـ عمل می‌کند". (۱۰)

می‌توان در ادبیات حزب یافت.

اما آن "اشتباه بزرگ" درست همان تصوریست که خود حزب توده ایران، و تعدادی دیگر از کمونیستها نیز، پیش و از مدتها پیش از این داشته است. بعلت عدم دسترسی به مقالاتی که چوانشیر خطاب به "چریکهای فدایی خلق

ایران" در "نامه مردم" در همان روزهای اول "بهار آزادی" نوشت، ناگزیرم به کتاب "اکتبر و ضد اکتبر" نوشته حیدر مهرکان اکتفا کنم. در پاورقی این کتاب ص ۳۷، و در قسمت مطلبی که در زیر نقل می‌کنم، حیدر مهرکان خواننده را به مقالات مذکور نیز ارجاع داده است.

در بحث از هژمونی پرولتاریا، نظیر همه مسایل و امور اساسی، باید به موضوع "دوران تاریخی" و خصایل آن توجه دقیق و علمی شود. دوران ما با دوران انقلاب‌های بورژوا-دمکراتیک قرن نوزده و اوایل قرن بیست و از آن زمره انقلاب ۱۹۰۵ روسیه تفاوت ماهوی دارد. در دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم و در مرحله‌ای از این دوران که "مشخصه اصلی آن تغییر سریع تناسب نیروها به سود سوسیالیسم است" هژمونی پرولتاریا در هر کشور جداگانه، نمی‌تواند از هژمونی جهانی پرولتاریا و نیروهای ضد امپریالیستی و ضد سرمایه‌داری جدا باشد. در زمان ما سمت حرکت اصلی جامعه بشری را سوسیالیسم تعیین می‌کند و این بدان معناست که در مقیاس جهانی هژمونی پرولتاریا تامین شده است." (۱)

وصفحه‌ای جلوتر "تفاوت ماهوی دوران ما با دوران انقلابهای بورژوا-دمکراتیک (از زاویه هژمونی پرولتاریا و مفهوم "جدایی ناپذیری هژمونی پرولتاریا در هر کشور جداگانه از هژمونی جهانی پرولتاریا" در دوران ما چنین تشریح می‌شود،

"... اگر شرایط عصر امپریالیسم تحقق اصل فراروئیدن انقلاب بورژوا-دمکراتیک را، که نقطه محوری تئوری لنین بود، موکول به حصول بلافاصله و بلاواسطه هژمونی پرولتاریا می‌کرد، مقتضیات عصر نو، در شرایط هژمونی تغییرات اساسی را ممکن ساخت. لنین بت مقدس چپ‌روهای دیروز و امروز را که در هژمونی مستقیم پرولتاریا تجسم یافته بود، درهم شکست و بدون این هژمونی مستقیم، به ثمر رساندن انقلاب دمکراتیک ملی و جنبش رهایی‌بخش ملل عقب‌مانده را زیر رهبری دمکراتهای انقلابی امکان‌پذیر اعلام کرد..." ۱۲

مطلب صراحت دارد، هژمونی مستقیم پرولتاریا برای به ثمر رساندن انقلاب دمکراتیک ضروری نیست. این امر زیر هژمونی دمکراتهای انقلابی (؟) نیز امکان‌پذیر است و غیره. و همه این نتایج از اینجا حاصل می‌شد که دوران ما دوران گذار است و بنابر این هژمونی پرولتاریا در مقیاس جهانی (با این استدلال یعنی در نقطه به نقطه جهان) تامین شده است. بی‌سبب نبود که همین درک، وظیفه اساسی انترناسیونالیستی خود را تبلیغ دستاوردهای سوسیالیسم اعلام می‌کرد. (من البته به نوشته‌ای از حزب که چنین کند برنخورده‌ام، خود ما، اما چنین کردیم)

گرچه ممکن است این بحث مرده یا کهنه‌ای باشد، زیرا اکنون حزب توده ایران نیز "بهبت مقدس چپ‌روهای دیروز و امروز" باور آورده است، اما جالب این است که در طرح مطلب بگونه‌ای که گذشت درست همان خطایی وجود دارد که زمانی - آن زمان که ما به دوران امپریالیسم باور داشتیم - حزب ما را از آن، و از زبان لنین، برحذر می‌داشت، "مفهوم دوران درست باین دلیل مطرح می‌شود و اعتبار دارد که در جهان روندهای متفاوت و گاه متناقضی جریان دارند." اگر امروز هژمونی جهانی پرولتاریا یک واقعیت است، که هست، درست باین دلیل است که در این یا آن گوشه چنین هژمونی‌ای می‌تواند واقعیت نداشته و واقعیت هم نیست. دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم نه به آن معنا است که در هر کشور جداگانه نیز روند گذار جریان دارد بلکه به این معناست که در این یا آن کشور چنین روندی جریان ندارد و درست به همین لحاظ است که می‌توان از سمت اصلی یا عمومی روند حاکم بر جهان و نیروی تعیین کننده آن یعنی از دوران سخن گفت و فراموش نکرد که روندها و قوانین حاکم بر کل عینا در هر جز' حاکم نیست. "در دریا می‌توان کشتی رانی کرد، در قطره امانمی‌توان."

۶- موضوع (Objekt) اعمال هژمونی کیست؟

بگذارید مقدمتا پاسخ حزب توده ایران را، از خلال نوشته‌هایش، استخراج کنیم،

"هژمونی پرولتاریا با ابزاری متفاوت از حاکمیت اعمال می‌شود. لنین ابزار اعمال هژمونی پرولتاریا را "فشار از پایین" و "فشار از بالا" می‌دانست، "فشار از پایین" نیرویی است که سازمانهای مربوطه به کارگران و دهقانان و دیگر زحمتکشان تحت رهبری کمونیستها برای تحقق خواستهایشان به دولت وارد می‌آورند. دولتهای

www.iran-archive.com

مترقی ـ بویژه هنگامیکه کمونیستها در حاکمیت شرکت داشته باشند ـ تحت تاثیر این فشار به اجرای بخشهای معینی از برنامه پرولتاریاتن در می‌دهند، به عبارت دیگر هژمونی پرولتاریا را در عرصه‌های معینی می‌پذیرند." ۱۳

و نیز،

"فشار از بالا نیرویی است که حکومت دمکراتیک انقلابی، بویژه پیگیرترین بخش ائتلاف حاکم، ـ کمونیستها ـ با بسیج توده‌ها بسود تعمیق انقلاب فراهم می‌آورند و با اجرای قاطع و بی‌درنگ وظایف بنیادین انقلاب به مخالفین پیشرفت انقلاب وارد می‌آورند." ۱۴

بدین ترتیب اولا ما باید بپذیریم که "فشار از بالا" آن نیرویی است که حکومت دمکراتیک انقلابی بطور کلی، و نه منحصرا کمونیستها، به مخالفان پیشرفت انقلاب، و نه به‌همان حکومت دمکراتیک انقلابی، وارد می‌آورند. باچنین مفهومی است که چند سطر بعد چنین می‌خوانیم،

"پشتیبانی، از اقدامات مثبت حکومتهای مترقی غیرپرولتری ایران جز با هدف اعمال فشار از بالا در راه اجرای برنامه حداقل طبقه کارگر ایران انجام نشده است." ۱۵

این مفهوم نویی است، فشار از بالا بدون بودن در بالا. لنین می‌گفت که اعم از اینکه شرکت سوسیال دمکراسی در حکومت انقلابی موقت میسر باشد یا نه باید اندیشه لزوم فشار دائمی بر حکومت موقت را ترویج نمود، مدلل می‌ساخت که در دوران تلاطمات سیاسی اکتفا به نمونه‌های قالبی کارگذاشته (فقط فشار از پایین) جایز نیست و باید اندیشه اعمال نفوذ از بالا را ترویج نمود و از این نیز شرکت سوسیال دمکراسی را در حکومت موقت می‌فهمید و بهمین دلیل نیز اصولی بودن آنرا اثبات می‌کرد تا نشان دهد این فکر منشویکها که "گویا شرکت سوسیال دمکراتها در حکومت انقلابی موقت نوعی میلرانیسم است" باطل است و اضافه می‌کرد،

"چگونگی و هدف شرکت ما را می‌توان و باید تعریف کرد. قطعنامه هم همین عمل را انجام می‌دهد. و به دو هدف این شرکت اشاره می‌کند، ۱) مبارزه بی‌رحمانه با تلاشهای ضد انقلابی و ۲) دفاع از منافع مستقل طبقه کارگر." ۱۶

حزب توده ایران می‌گوید بدون شرکت در حکومت انقلابی موقت هم می‌توان از بالا فشار آورد و اگر کمونیستها این فشار را وارد نیاورند امکان هست که سایر بخشهای ائتلاف حاکم چنین کنند، این فشار به مخالفین پیشرفت انقلاب وارد می‌آید و هدف آنهم اجرای برنامه حداقل طبقه کارگر، و نه دفاع از منافع مستقل طبقه کارگر، است. بهین تفاوت "ره" از کجاست تا بکجا؟

و اما ثانیا ـ و نکته مهمتر اینکه باید بپذیریم موضوع اعمال هژمونی تنها در حالتی که یک دولت مترقی در کار است موجودیت دارد. به تعریفی که فوقا از "فشار از پایین" و "فشار از بالا" از مقاله "نامه مردم" "نقل شد مجددا نظری بیاندازیم. به‌زعم مقاله "ابزار اعمال هژمونی" این دو نوع فشارند. روشن است که فشار از بالا در شرایط وجود یک حکومت مترقی موضوعیت دارد و اما "فشار از پایین" نیرویی است که سازمانهای مربوط به کارگران و غیره به دولت وارد می‌آورند." چه دولتی؟ صرف نظر از اینکه تمامی مقاله هیچ کلامی درباره هژمونی پرولتاریا در شرایط وجود یک دولت ارتجاعی نمی‌گوید و نیز در تعریفی که فوقا از "فشار از پایین" به نقل از مقاله آمد، جمله بلافاصله با "دولتهای مترقی" ادامه می‌یابد، با توجه "تعریف" زیر نیز چاره‌ای می‌ماند جز اینکه نتیجه بگیریم هژمونی در صورت وجود یک دولت مترقی می‌تواند اعمال گردد: اینک آن "تعریف"،

"هژمونی پرولتاریا عملکرد این قدرت (قدرت سازمان‌یافته پرولتاریا ـ توضیح نگارنده) در ارتباط با متحدان طبقه کارگر است." ۱۷

خلاصه اینکه به‌زعم مقاله هژمونی پرولتاریا در شرایط وجود یک حاکمیت ارتجاعی موضوع اعمال نخواهد یافت. "فشار از پایین" هم ابزار اعمال هژمونی فقط در شرایط وجود یک دولت مترقی است و "فشار از بالا" هم که فوقا شرحش گذشت. نکته‌ای را که نباید از یاد برد اینکه لنین هنگامیکه "دوتاکتیک" را می‌نوشت انقلاب فراریده بود، او وقایع نهم ژانویه را پشت سر و قیام همگانی را پیش رو داشت. "یک تاکتیک" سوسیال دمکراسی

www.iran-archive.com

سرنگونی تزار و برقراری حکومت انقلابی موقت بود. در چنین اوضاع و احوالی لنین ـ که قصد نوشتن درسنامه ای پیرامون هژمونی را نمی‌توانست داشته باشد ـ می‌باید هم که روشهای سوسیال دمکراسی را تنها نسبت به حکومت انقلابی موقت، و نه برای هر موقعیتی و نسبت به هر دولتی و برای جنبش انقلابی در هر درجه از اعتلایی، تدوین و تشریح کند. با این احوال باز هم می‌نوشت که،

"دوران طولانی ارتجاع سیاسی که از زمان کمون پاریس تقریبا لاینقطع در اروپا حکمفرماست بیش از حد ما را با اندیشه فقط اعمال نفوذ "از پایین" مانوس نموده است..." ۱۸

یعنی در شرایط ارتجاع سیاسی نیز فشار از پایین می‌تواند و باید موضوع اعمال داشته باشد. محدود کردن موضوع اعمال هژمونی به دولت مترقی یا در شرایط حضور یک دولت مترقی و محدود کردن ابزار اعمال آن نیز به همین شرایط، معنایی نخواهد داشت جز آنکه از کوشش برای تامین آن ـ زیرا هر "تامین‌شده‌ای" باید اعمال شود و هر "اعمال شده‌ای" باید موضوع اعمال داشته باشد ـ در شرایطی که جنبش انقلابی هنوز موفق به سرنگون کردن دولت ارتجاعی نشده است، یعنی در شرایط امروز، چشم‌پوشی شود، و معنایی نخواهد داشت مگر که علیرغم انتقاد از خط‌مشی گذشته، به همان راه گذشته قدم گذارده شود. "فشار از بالا" بی که با "پشتیبانی از اقدامات مثبت حکومتهای مترقی" تامین می‌شود و بر "مخالفین پیشرفت انقلاب" وارد می‌شود همان اتحاد و انتقادی را بیهار خواهد آورد که اتحادش با جناحهای مترقی است و انتقادش از "لیبرالها".

کوتاه سخن اینکه ابزار اعمال هژمونی بطور کلی سازمانیافتگی و آگاهی توده‌هاست. سازمان‌یافتگی و آگاهی ای که در مواجهه با یک دولت مترقی متوجه فشار داشی، اعم از "پایین" یا "از بالا"، بر آن به منظور حفظ و تحکیم و بسط و توسعه پیروزیهای انقلاب است و در مواجهه با یک دولت ارتجاعی متوجه افشا و انفراد آن یا واداشتن آن به انجام پاره‌ای از رفرم‌ها.

۷ ـ رابطه هژمونی با حاکمیت (دیکتاتوری) چیست؟

به پرسش نخست بازمی‌گردم. در آنجا بر تمایز بین این دو مفهوم تاکید شد. اینک قصد بر ایضاح نسبی رابطه یا اشتراک بین این دو مفهوم است. در این جهت، اساسی این است که چه دیکتاتوری یا حاکمیت و چه هژمونی پرولتاریا را همچون روابط معینی بین طبقه کارگر باسایر طبقات مورد تاکید قرار داد. لنین در آوریل ۱۹۱۷ در بحث با "بلشویکهای قدیمی" و دیگرانی که هنوز هم شعار "دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دهقانان" را معتبر و لازم می‌دانستند با انگشت گذاشتن بر شوراهای کارگران و سربازان چنین نوشت،

"دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دهقانان هم اکنون در انقلاب روسیه واقعیتی شده است (به شکل معینی و تا حدود معینی) زیرا که این فرمول رابطه بین طبقات را در نظر دارد و نه یک نهاد سیاسی مشخص که بتواند این رابطه، این همکاری را به مرحله عمل درآورد." ۱۹

مارکسیست ـ لنینیست‌ها نه فقط شوراهای کارگران و سربازان را در آن ایام بلکه هر گونه قدرت سیاسی ای را مقدمتا به مثابه تجلی رابطه‌ای بین طبقات می‌فهمند که به موجب آن یک طبقه علیرغم (و در مواردی، بروفق) خواسته‌های سایر طبقات خواسته‌های خویش را به پیش می‌برد و نه آن نهاد سیاسی مشخصی که آن خواسته‌ها را عملی می‌سازد. از این زاویه بین هژمونی و دیکتاتوری اشتراک وجود دارد. چه این و چه آن متضمن رابطه‌ای هستند بین پرولتاریا و سایر طبقات که به موجب آن پرولتاریا قادر است نیات معینی را عملی سازد. دیکتاتوری پرولتاریا متضمن این توانایی در حاکمیت سیاسی نیز هست به نحوی که "در نخستین وهله فوریترین و حادترین مساله را حل نماید." باین معنا دیکتاتوری حالت یا شکل تعالی یافته هژمونی بر عرصه قدرت سیاسی است.

نادیده گرفتن این جهت مشترک اگر به لحاظ نظری به نتایج ناهنجاری نیانجامد، می‌تواند به اشتباهات عملی جبران‌ناپذیری بیانجامد. معتقدین به این فکر که،

"از نظر تئوریک لازم است که میان مفهوم هژمونی و مفهوم دیکتاتوری پرولتاریا تمایز قاطع قائل شد. دیکتاتوری پرولتاریا عملکرد قدرت سازمان‌یافته پرولتاریا علیه دشمنان طبقاتی پرولتاریاست. هژمونی عملکرد

این قدرت در ارتباط با متحدان طبقه کارگر است. در دیکتاتوری عنصر قهر نقش تعیین کننده ایفا می‌کند، اما در مبارزه در راه تامین سرکردگی، قدرت پرولتاریا به خدمت اقناع توده‌ها گرفته می‌شود." ۲۰

همانقدر می‌توانند در تندپیچ‌های جریان انقلاب "به بایگانی بلشویکی" سپرده شوند که "بلشویکهای قدیمی". گویا استالین نه در پاسخ به تروتسکی و تروتسکیها بلکه به معتقدین فکر بالاست که می‌گوید، "آنها که تصور می‌کنند "در دیکتاتوری عنصر قهر نقش تعیین کننده ایفا می‌کند" مفهوم هژمونی را نمی‌فهمند. و نه گویا بلکه قطعنا در پاسخ به همین کسان است که لنین می‌نویسد،

"دیکتاتوری پرولتاریا تنها قهر نیست. حتی اساسا قهر نیست." ۲۱

***

کلام آخر، در طرح استراتژی و تاکتیک سازمان، جدا از دیگر نقایص در مورد سرنوشت انقلاب آمده است،

"سرنوشت انقلاب با امر سرکردگی گره می‌خورد ... پیشرفت پیگیر و به فرجام رساندن انقلاب ملی و دمکراتیک در گرو تامین رهبری پرولتاریا در این انقلاب و قرار گرفتن پیشاهنگ طبقه کارگر در راس قدرت سیاسی است."

برداشت رایج از این فرمولبندی معمولا دوره پس از سرنگونی را در نظر می‌آورد و ضرورت مبارزه برای تامین هژمونی و امکان حصول به آن قبل از سرنگونی را از نظر می‌اندازد. تاکید بر این نکته که "سازمان ما با تمام قوا در راه تامین رهبری پرولتاریا در انقلاب ملی و دمکراتیک ایران، بمثابه اساسی‌ترین وظیفه استراتژیک خود مبارزه می‌کند" نیز موجبی برای تصحیح این برداشت نیست. از این رو پیشنهاد می‌کنم بجای فرمولبندی فوق، عبارتی مضمونا از این دست جایگزین شود، "قاطعیت تمام روند انقلاب، (پیشرفت پیگیر) و به فرجام رساندن آن در گرو تامین رهبری پرولتاریا در این انقلاب و قرار گرفتن پیشاهنگ طبقه کارگر در راس قدرت سیاسی است." یا دقیقتر، "قاطعیت تمام روند انقلاب در گرو تامین رهبری و فرجام آن در گرو قرار گرفتن پیشاهنگ طبقه کارگر در راس قدرت سیاسی است."

علی
شهریور ۶۶

www.iran-archive.com

تذکرات

(۱) نقل‌قولهایی که از لنین و سایر کسان یا احزاب انتخاب کرده‌ام، برایم تماما جنبه موکد داشته‌اند. از این‌رو تاکیداتی که در نقل قولها وجود دارد، هیچیک از من نیست و روشن است تاکیداتی هم که در متن نوشته‌های من وجود دارد هیچیک از لنین و سایرین نیست.

(۲) ممکن است با چنین "مدخلی" برای پرداختن به ادامه بحث، این برداشت را ایجاد کرده باشم که ح. ت. ا به عنوان یک نیروی راست برخورد می‌کنم. باعتقاد من حزب راست یا رفرمیست نیست اما انحرافات راست در آن فراوان است و "اتفاقا" دو مورد بسیار جدی آن یکی نحوه برخورد به "دولت" است و دیگر به "روشهای انقلابی مبارزه" دو مفهومی که با "هژمونی" ارتباط بسیار دقیق دارند. لنین درباره کائوتسکی و پلخانف، "که مارکسیسم را از روح زنده آن تهی می‌سازند"، می‌نویسد،

"همه چیز را مارکسیسم تصدیق می‌کنند بجز طرق انقلابی مبارزه، تبلیغ و تدارک آن و تربیت توده‌ها در این جهت بخصوص" ۹

و در ردگیری اپورتونیسم کائوتسکی، برخطا و کدشتهای اولیه او نسبت به مفهوم "دولت" انگشت می‌گذارد.

حزب توده ایران در برنامه سال ۵۴ اش درباره اشکال مبارزه از این فراتر نرفت که امکانات متنوع اشکال مبارزه، چه مسالمت آمیز و چه غیرمسالمت آمیز، را تصدیق کند و بیش از این کلامی بر زبان نیاورد. در متن مقاله حاضر، من راجع به روشها و ابزار اعمال هژمونی به زعم حزب خواهم پرداخت و انحراف امروزین آنرا تعقیب خواهم کرد.

یکی از دلایل اینکه چگونه است که خطاهای پلخانف و کائوتسکی در این زمینه ها تنها پس از مدت نسبتا اندکی از آنها یک اپورتونیست بهار آورد ولی ح. ت. ا. علیرغم برد وش کشیدن مدیدتر این خطاها و انحرافات هنوز یک جریان کمونیستی است یعنی به یک جریان با سیستم انحرافی تحول نیافته است، و مقدرهم نیست که بیابد، را باید در "راز" دوران ما ـ دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم جست و یافت. سرکردگی پرولتاریا در دوران مانه فقط به جهت اقتصادی یا سیاسی بلکه بجهت ایدئولوژیک نیز معتبر است. این امر به عنوان یک و فقط یک عامل، در ارزیابی از حزب باید مورد توجه قرار گیرد.

به علاوه شاید لازم به تاکید نباشد که طرح راه کارگر و دیگران را متعلق به اردوی "چپ" دانسته ام و نه خود این سازمانها را درکل.

ماخذ

۱ ـ منتخب آثار لنین، یک جلدی، دوتاکتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک، صفحه ۲۴۵
۲ ـ همانجا.
۳ ـ همانجا، صفحه ۲۴۷
۴ ـ همانجا، انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد، صفحه ۶۵۷
۵ ـ به نقل از پرولتن کنگره، شماره ۱، صفحه ۳
۶ ـ منتخب یکجلدی آثار لنین، پنجساله انقلاب روس و دورنمای انقلاب جهانی، صفحه ۸۵۵
۷ ـ همانجا، درباره مالیات جنسی، صفحه ۸۰۳
۸ ـ ترون شین، چگونه حزب ما مارکسیسم ـ لنینیسم را در شرایط ویتنام بکار بست، نشر نیاز، صفحه ۴۵
۹ ـ منتخب یکجلدی آثار لنین، انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد، صفحه ۶۲۸
۱۰ ـ نامه مردم، دوره هشتم، شماره ۱۳۶، مقاله جبهه متحد خلق، برخی مبانی تئوری و پراتیک. از این پس در متن، مقاله
۱۱ ـ حید رمهرگان، اکتبر و ضد اکتبر، صفحه ۳۵
۱۲ ـ همانجا، صفحه ۳۷
۱۳ ـ نامه مردم، دوره هشتم، شماره ۱۳۶، مقاله جبهه متحد خلق، برخی مبانی تئوری و پراتیک
۱۴ ـ همانجا
۱۵ ـ همانجا
۱۶ ـ منتخب یکجلدی آثار لنین، دوتاکتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک، صفحه ۲۴۷
۱۷ ـ نامه مردم، دوره هشتم، شماره ۱۳۶، مقاله جبهه متحد خلق، برخی مبانی تئوری و پراتیک
۱۸ ـ منتخب یکجلدی آثار لنین، دوتاکتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک، صفحه ۲۴۷
۱۹ ـ لنین، نامه هایی درباره تاکتیک، صفحه ۳
۲۰ ـ نامه مردم، دوره هشتم، شماره ۱۳۶، مقاله جبهه متحد خلق، برخی مبانی تئوری و پراتیک
۲۱ ـ نقل به معنا از "؟"

www.iran-archive.com

کدام درک از مارکسیسم ـ لنینیسم ـ کدام درک از انترناسیونالیسم پرولتری

مقوله حزب توده ایران در سازمان ما نه فقط بعنوان بحثی پیرامون نحوه برخورد به یکی از جریانات درون جنبش کمونیستی ایران، بلکه در عین حال به مثابه سیستمی از نظریات، منطق، متدولوژی و ... یکی از مهمترین مسایل مورد اختلاف را تشکیل می‌دهد. با توجه با تاریخچه مناسبات میان سازمان و حزب و نیز با توجه به ثقل سازمان در جنبش کمونیستی و جنبش خلق ایران، برخورد دقیق مارکسیستی به مقوله حزب توده ایران دارای اهمیتی عظیم و حیاتی است.

حزب توده ایران چنین وانمود می‌نماید که گویا آنانکه بحث درباره حزب و اختلافات آن را مطرح می‌سازند، "دشمنان مکار طبقاتی" "وازدگان سیاسی"، خائنان به طبقه کارگر" و "عوامل امپریالیسم" اند. (به‌عنوان نمونه نگاه کنید به "نامه مردم" ۱۴۰ و جزوه "ما و وازدگان سیاسی") تلاش پیش راست درون سازمان نیز این است که بطور مستقیم یا غیرمستقیم، بحث درباره حزب توده ایران و انحرافات آنرا، مرزبندی با جنبش جهانی کمونیستی و انترناسیونالیسم پرولتری است. ولی علیرغم این تلاشها آنچه که بحث درباره حزب را ضروری می‌سازد و همانا ضرورت برخورد بنیادین به خطاهای گذشته و حال، به منظور مبارزه بهتر و پرثمرتر و فتح آینده است.

نگرش مجدد به ح. ت. ا در سازمان ما همراه با نگرش به "خطمشی گذشته" و برنامه شکوفایی جمهوری اسلامی ایران" آغاز گشت و هر چه زمان پیشتر رفت و عمق انحرافات و ضرباتی که در نتیجه این برنامه و سیاست به سازمان و جنبش وارد آمده است بیشتر روشن گشت، بحث درباره حزب ـ به مثابه طرح برنامه پشتیبانی از خمینی، بیش از پیش مطرح گشت و به جزلایه‌ایی از مباحث تبدیل شد. این سئوال پیش رو بود آیا درک حزب از م. ل درست بود و آیا انحراف حزب در سالهای مورد نظر خلق الساعه پدید آمد و یا بنیانهای آنرا در سالهای گذشته نیز باید جستجو کرد؟ دیدگاهی که "برنامه و خطمشی گذشته" را اپورتونیستی و انحراف براست از سیاست مستقل طبقه کارگر ارزیابی می‌کرد و آنرا در خدمت تحکیم رژیم* ضد انقلابی خمینی می‌پنداشت طبعا ارزیابی‌ای متفاوت با آنچه که در سال ۶۰ بود، ارائه می‌داد ولی دیدگاه مدافع "خطمشی گذشته" درباره حزب همان ارزیابی‌ای را داشت که در گذشته داشت، حزب توده ایران جنبشی جاودانه است، حزب طراز نوین طبقه کارگر ایران و سمبل جنبش جهانی کمونیستی در کشور ما است.

پلنوم وسیع فروردین‌ماه هر چند برنامه و سیاست سازمان (و به تبع اولی حزب) را در سالهای ۶۱ ـ ۵۹ اپورتونیستی ارزیابی کرد ولی در قطعنامه وحدت وجود درک واحد از مارکسیسم ـ لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری، وجود وحدت فکری و سیاسی با حزب را پدیهی تلقی نمود و این خود تناقضی عظیم بود. چگونه می‌توان از یکسو برنامه و سیاست حزبی را اپورتونیستی ارزیابی کرد و با آن حزب ـ حزبی که هنوز همان برنامه و سیاست را عین مارکسیسم می‌داند، درک واحدی از مارکسیسم ـ لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری داشت؟

قطعنامه وحدت هر چند با افزون برنامه و اساسنامه به‌عنوان بخشی از مبانی وحدت ـ ضربت دیگری ـ هر چند نیمه‌کاره ـ بر درک راست و سکتاریستی درباره وحدت وارد ساخت. ولی پیشرفت مباحث نشان داد که پیش کهنه همچنان "پذیرش" مارکسیسم ـ لنینیسم و محسوب شدن در چارچوب جنبش کمونیستی جهانی را مبانی وحدت تلقی می‌کنند. همواره

مدافعین حزب که صحت خطمشی گذشته را یکی از دلایل بری بودن حزب از اتهامات پنداشته و از همان آغاز پیش انقلابی معتقد به اپورتونیستی بودن خطمشی گذشته را "چپ رو" ارزیابی می‌نمود، اکنون در خودی خود دچار تناقض گشته اند.

هم اکنون با مراجعه به سه شماره منتشر شده بولتن دو گونه برخورد از سوی مدافعین حزب مشاهده می‌شود، الف ـ رفقایی که همچنان بر صحت مبانی خطمشی گذشته و موضع حزب اصرار می‌ورزند. ب ـ رفقایی که اینجا و آنجا پاره‌ای از حقایق را می‌پذیرند. نمود تفکر الف مقاله "مبارزه در راه وحدت جنبش کمونیستی ایران" (بولتن ۱) و نمونه تفکر "ب" مقالات اپورتونیسم یا انحراف براست" (بولتن ۱) "درباره استراتژی ـ تاکتیک سازمان در انقلاب ضد امپریالیستی دمکراتیک ایران" (بولتن ۲) و مقاله "وحدت صوری یا وحدت اصولی" (بولتن ۳)

*تحکیم پایه‌های خدا امام در میان توده‌های میلیونی مردم وظیفه انقلابی هر فدایی است. (نقل به معنی از بولتن سازمان در سال ۶۱)

می‌باشد.

متاسفانه باید گفت که این بخش از رفقا علیرغم برخی انتقادات به گذشته همچنان در مسایل اصلی مورد اختلاف همفکری خود را با رفقای "الف" حفظ کرده اند و این در تمام افکار رفقا متجلی است بعنوان نمونه رفقایی که تا همین دیروز سرسختانه از برنامه ۶۱-۵۹ دفاع کرده و منتقدین آنرا می‌کوبید، اکنون به‌هنگام بحث درباره قطعنامه وحدت، از "خطاهای استراتژیک" و عدول از برخی مبانی نظری (مقاله وحدت اصولی یا وحدت صوری ص آخر-ص۲۲ بولتن۳ و...) در گذشته سخن می‌گویند ولی باز بر وجود درک واحد از مارکسیسم-لنینیسم با حزب وضرورت وحدت در شرایط حاضر با آن اصرار می‌ورزند.

مادر این مقاله خواهیم کوشید، ضمن نشان دادن متناقض منطقی دیدگاه رفقا، نظرات این بینش درباره مبانی وحدت (مارکسیسم-لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری)، اپورتونیسم، و وحدت جنبش کمونیستی را مورد بررسی کوتاهی قرار دهیم که چگونه رفقا صرف "پذیرش" مارکسیسم-لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری در گفتار و علی‌الخصوص شرده شدن در چارچوب جنبش جهانی کمونیستی و احزاب برادر را معیار وحدت دو یا چند سازمان-و در شرایط فعلی حزب و سازمان می‌پندارند و چرا این درک انحرافی است.

***

* درک رفقا از مارکسیسم لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری چرا انحرافی است؟

مارکسیسم لنینیسم شریعت بی‌جان یا رهنمون عمل

طرفداران بینش راست در درون سازمان-چه آنانکه بهرحال انتقاداتی به گذشته و حزب دارند وچه آنانکه بطور قطع از گذشته و حزب دفاع می‌کنند در این نکته اساسی اتفاق‌نظر دارند که انحراف براست در برنامه و خطمشی انحراف از مارکسیسم نیست. به اسناد زیر دقت کنید،

مقاله مبارزه در راه وحدت جنبش کمونیستی، مندرج در بولتن شماره ۱ معتقد است که میان "حزب که خطای خویش را تاکتیکی ارزیابی کرده" و سازمان ما که خطاهایمان را استراتژیک شناخته" است (بولتن ص۱۹) درک واحدی از مارکسیسم - لنینیسم وجود دارد. با این تفکر می‌توان با حزبی که به‌نظر ما برنامه و سیاست آن اپورتونیستی ارزیابی شده ولی هنوز خودش آنها را عین مارکسیسم-لنینیسم می‌پندارد، درک واحدی از مارکسیسم-لنینیسم داشت.

مقاله بصراحت می‌نویسد،

"قطعنامه پلنوم فروردین ۶۵، مبارزه در راه وحدت با حزب توده ایران را در تراز بالاتر از دیگر سازمانهای جنبش چپ قرار داده است. اساس استدلال برای چنین تمایزی درک واحد ما و حزب توده ایران از مارکسیسم لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری است یعنی شالوده وحدت کمونیست‌هاست. (بولتن ص۱۲)

مقاله "اپورتونیسم یا انحراف براست" برخلاف مقاله فوق هر چند تصریح می‌کند که "ما در این دوره نیروهایی را تقویت کردیم که علیه انقلاب گام برمی‌داشتند" هرچند اعتراف می‌کند که انحراف ما "به فاجعه منجر شده است"، و هر چند مقرر است که این انحراف "بخشی ناشی از برخورد نادرست با مسایل نظری بود" (بولتن ص ۳۴) -ولی علیرغم همه اینها همانند مقاله فوق بر وجود درک درست از مارکسیسم-لنینیسم و وحدت نظر بر روی آن با حزب، حزبی که هیچکدام از اینها را نمی‌پذیرد تاکید می‌نماید و نیروهای سازمان را هشدار می‌دهند که تردید در این اصل آنها را به دشمنان جنبش کارگری و کمونیستی بدل خواهد ساخت و آنان را به رد مارکسیسم رهنمون خواهد شد.

"اپورتونیست تامیدن سازمان ونیز حزب در دوره مورد بررسی هیچ چاره‌ای جز نفی بنیانهای ایدئولوژیک سازمان ندارد" (بولتن ص۳۶)

رفیق خسرو در مقاله درباره استراتژی-تاکتیک سازمان... ازیکسو می‌پذیرد که،

(۱) "ما برای نیروئی که استقرار ولایت فقیه و مبارزه با کمونیسم و سوسیالیسم از مهمترین مشخصات آن بود امکان پیشبرد انقلاب تا سنگیری سوسیالیستی را قائل گردیدیم.

(۲) "اینها همه از درک نادرست ما از سنگیری سوسیالیستی و نیروی راهبر آن و نقش کمونیست‌ها در این مسیر وچگونگی قرار و یی انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی ناشی می‌گردید.

(۳) " ما چگونگی فراروبی و سرنوشت انقلاب را مبهم گذاشتیم، ضرورت رهبری پیشاهنگ طبقه کارگر برای پیشروی پیگیر و به فرجام رساندن انقلاب را مسکوت گذاردیم.

(۴) "با پر پسیج مستقل توده‌ها به مثابه مهمترین اهرم تقویت و تدارک رهبری طبقه کارگر تکیه نمودیم. (ص ۲ مقاله مندرج در پولتن ۲)

آیا اینها به معنی قسما عدم درک درست از مارکسیسم ـ لنینیسم نیست؟ اگر هست (که قطعاهست) پس چگونه ممکن است با حزبی که آنها را انحراف نمی‌پندارد و حاضر نیست هیچ خطایی را در این موارد به گردن گیرد مارکسیسم لنینسم وحدت نظر داشت؟

مقاله "وحدت صوری یا وحدت اصولی". هرچند می‌پذیرد که:

"خطای استراتژیکی را که سازمان و حزب در برنامه سال ۶۰ مرتکب شدند یک گرایش دگماتیستی در حزب و سازمان بود خطا تا حدودی در مبانی نظری نیز انعکاس داشت... خطا خطای استراتژیک بود... چشم پوشی از برخی بنیانهای نظری نیز بود .... بسیار غلط بود. عدول از برخی مبانی نظری بود. (و) مجموعه این‌ها یک گرایش دگماتیستی یا "انحراف" دگماتیستی بود..." (پولتن ۲ ص آخر مقاله مورد نظر ص ۲۲ پولتی ـ تاکیدات از نگارنده)

مقاله علیرغم همه اینها به هنگام دفاع از وحدت حزب و سازمان اعلام می‌کند که میان سازمان ما سازمانی که (گذشته" را اپورتونیستی ارزیابی کرده، با حزب که آنرا اصولی می‌پندارد، بر سر مارکسیسم ـ لنینسم درک واحدی وجود دارد (مقاله یادشده ص ۸) مقاله تصریح می‌کند،

"درک یکسان از مبانی نظری آن پای بست خلل ناپذیری است که کمونیست‌ها را به چهارچوب و معیارهایی مجهز می‌کند تا مسایل و واقعیات جامعه را همسان و همانند ارزیابی کنند. بنابر این اشتراک نظر روی مسایل حدودا معین ایدئولوژیک سنگ پایه وحدت جنبش کمونیستی است."

خود مقاله علی الظاهر مدعی است که "خطاء خطای استراتژیک بود" و بارها به چشم پوشی بر برخی بنیانهای نظری، دگماتیسم و "عدول از برخی مبانی نظری اعتراف می‌کند ولی علیرغم تمامی اینها مدعی است که میان سازمان و حزب (که مدعی است هیچ گونه خطای استراتژیک در کار نبوده و از هیچ مبانی نظری عدول نشده است) درک واحدی از مبانی نظری وجود دارد!!! ... باید پرسید رفقا درست با استفاده به همین گفته شما آیا اینک که ما و حزب نمی‌توانیم "مسایل و واقعیات جامعه را همسان و همانند ارزیابی کنیم، آیا "درک یکسان" وجود دارد تناقض نیست؟

از نظر رفقا می‌توان درک درستی از مارکسیسم ـ لنینیسم داشت و در عین حال برنامه و خطمشی‌ای را در پیش گرفت که به‌تقویت نیروهایی که علیه انقلاب گام برمی‌داشتند" (ضد انقلاب) منجر شود و به فاجعه بیانجامد. می‌توان از "برخی مبانی نظری" مارکسیسم ـ لنینیسم عدول کرد، می‌توان بر برخی بنیانهای نظری چشم پوشید، ولی با اینحال درکی درست از مارکسیسم ـ لنینیسم داشت. به این ترتیب رفقا اولا به مارکسیسم ـ لنینیسم را از یک سیستم علمی و همه‌جانبه ـ که تمامی مبانی آن از وحدت و انسجام ارگانیک برخوردارند ـ به مجموعه‌ای از نظریات پراکنده و بدون وحدت درونی مبدل می‌سازند، ثانیا، نخستین و اساسی‌ترین خصلت مارکسیسم ـ لنینیسم و علت وجودی آن ـ یعنی به مثابه سلاح پرولتاریا در مبارزه طبقاتی ـ را نفی و وحدت دیالکتیکی تئوری و پراتیک را انکار می‌کنند.

مارکس ـ انگلس و لنین بارها تصریح کرده‌اند آه تئوری ما شریعت جامد نیست بلکه مضمون عمل است، ولی با تفکر رفقا مارکسیسم ـ لنینیسم نه‌آموزش که جهان را دگرگون می‌کند، بلکه شریعت بی‌جانی است که ربطی به پراتیک، به مبارزه طبقاتی ندارد، نه از پراتیک می‌آموزد، نه بر آن تاثیر می‌نهد و نه در خدمت دگرگون سازی است.

با درکی که رفقا ارائه می‌دهند م ـ ل پاره‌ای آیین‌ها هستند که پذیرش آنها آنها امری است مربوط به وجدان شخصی افراد با درک رفقا می‌توان مدعی درک درست از مارکسیسم بود و در عین حال برنامه و خطمشی انحراف براست از سیاست مستقل طبقه کارگر داشت. با این درک م ـ ل به عنصر پاسیوی تبدیل می‌گردد که آثار اکاری به کار مبارزه نیست. در صورتی که،

"م ـ ل نمی‌تواند فقط ناظر پاسیو حوادث باشد... زیرا پاسیو بودن فرقی با اپورتونیسم ندارد، بلکه برعکس م ـ ل نیروی کوشا و فعالی است که مدام بر حوادث تاثیر می‌بخشد و پیوسته در بوته حوادث آزمایش می‌شود. علت این امر نیز روشن است که چرا دشمنان مارکسیسم به این یا آن شکلی می‌کوشند رابطه مارکسیسم ـ لنینیسم را با جریان

www.iran-archive.com

زنده تاریخ قطع کنند. و... روح انقلابی آنرا خفه کنند وقلب غیرانقلابی به آن پیوند زنند" (گس هال ـ خصلت خلاق مارکسیسم ـ لنینیسم)

رفقا فراموش می کنند که سیاست طبقه کارگر نه بر اساس تمایلات ذهنی احزاب و افراد وبدون اتکاء به هیچ پایه و ارهنماء، بلکه بر پایه تئوری تنظیم می گردد وخطای جدی و "استراتژیک" ریشه در درک انحرافی از اصول وبا این یا آن تئوری آن دارد.

"تئوری مارکسیستی ـ لنینیستی... اساس پیش بینی در سیاست وبرنامه ریزی فعالیت های اجتماعی است بدون چنین اساسی سیاست احزاب م.ل بی معناست" (آ. لیلوف ـ دیالکتیک تئوری وسیاست. مسایل بین الملل سال ۶۰ شماره ۳

رفقا با این دید مارکسیسم ـ لنینیسم را به دوبخش "تئوری عام" وتئوری تطبیقی تقسیم می کنند (وحدت صوری یا وحدت اصولی ص آخر) ومنظورشان از تئوری عام همان مارکسیسم ـ لنینیسم است که گویا علاوه بر آن تئوری های دیگری که مستقل ومجزا ازآنند آفریده شده است وهم اینها هستند که باید درجامعه بکار گرفته شوند و انحراف ازآنان انحراف از "تئوری عام" نیست. مقاله "وحدت صوری یاوحدت اصولی" بروشنی می نویسد،

"ما (یعنی سازمان وحزب) گستگی نسبی بین تئوری عام وتطبیقی ایجادکردیم که یکی ازعرصه های تجلی نسبی گرایش دگماتیستی در مابود" (ص آخر) وسپس مدعی می شود که میان "ما" و حزب (که مدعی است هیچ گستی وهیچ گرایشی دگماتیستی وجودند اشته است) درک واحدی ازم.ل وجود دارد.

این بینش مارکسیسم ـ لنینیسم را از راهنمای مبارزه طبقه کارگر حذف میکند وازاین نقطه نظر است که برنامه حزب طبقه کارگر را تااین حد شکننده و سست بنیان درک می کند و درواقع همین امروز "گست" میان مارکسیسم ومبارزه انقلابی راتئوریزه می نماید. وحدت رافقط

با توجه به توضیحات بالا روشن است که رفقا معیار "پذیرش" مارکسیسم ـ لنینیسم می دانند ووجود درک واحد ازآن وانطباق خلاق آن درگفتار ونوشتار وکردار را ازمبانی وحدت حذف مینمایند. هر فرد نوپای سیاسی بر این نکته واقف است که میان پذیرش یک نظریه درکل با درک ازآن و بابکارگیری خلاق آن درعمل فرسنگ ها فاصله است. کنه نظر رفقا این است واین نیز همان درکی است که سازمان ـ هنگامی که گرفتار اپورتونیسم بود و بزبان خود رفقا میان "تئوری عام" و تئوری تطبیقی گست نسبی ایجادکرده بود، ازمبانی وحدت داشت، این بینش همان بینش "راست" ی است که درسال ۶۰ می گفت،

"اساس وحدت کمونیست ها ایدئولوژی است، یعنی (وحدت) بر مبنای پذیرش مارکسیسم ـ لنینیسم وانترناسیونالیسم پرولتری شکل می گیرد...

تنها پذیرش این اصول است که باید مبنای وحدت در جنبش کمونیستی قرار گیرد وهه هیچ چیز دیگر (مقاله مرزبندی... کار شماره ۹۷)

رفقا هرچند علی الظاهر برنامه را همشابه معیاری حاشیوی درامر وحدت می پذیرند ولی حقیقت آنست که حتی به این حد نیز پای بند نیستند وبا این مغلق منطقی که برنامه را شکننده، بی اساس وگذرا می پندارد و مارکسیسم لنینیسم را ازمبارزه مجزا می سازد دیگرچه نیازی به تاکید بر روی آنست.

معیار پای بند به مارکسیسم ـ لنینیسم وانترناسیونالیسم پرولتری "پذیرش" لفظی آن نیست. چه بسیار افراد واحزابی که ازفرط پذیرش درنوشتار وگفتار "صاحب امتیازان مارکسیسم" بوده اندولی عدم پای بندی آنها به امر سوسیالیسم ودموکراسی شهره آفاق است، لنین بکارگیری تئوری در عمل واشتهات پای بندی به اصول در پراتیک وخلاقیت درکاربست آنرا نخستین مشخصه کمونیست ها می دانست وهم و درباره مارکسیست های درگفتار می نوشت،

"عظیم ترین خطو بزرگترین گناه "صاحب امتیازان" مارکسیست نظیرکارل کائوتسکی و اتوباوئر وغیره در این است که آنها این حقیقت را نفهمیده اند و در حساسترین لحظات انقلاب پرولتری نتوانسته اند آنرا بکارگیرند" (لنین ج ۴۱ ص ۵۵)

او درجدال باجناح دیگری ازآنان که مارکسیسم را "پذیرفته بودند ولی درعمل بدان وفادار نبودند، یعنی درجدال با منشویکها می نوشت،

"این مبتذل کنندگان مارکسیسم... که بیهوده بنام مارکس متوسل می شوند درعمل قطعنامه هایی تاکتیکی تدوین

می‌کنند که کاملا باروح پرگویان بورژواماب فرانکفورت است... آنها مارکسیسم را به درازه‌گویی بدل نموده‌اند. از ایدئولوژی مصمم‌ترین وبا انرژی‌ترین طبقه ایدئولوژی خاصی درست کرده‌اند که متعلق به عقب مانده‌ترین قشرهای این طبقه ... است" (دوتاکتیک ص۱۱۲) منشویک‌ها که خود را مدافع واقعی و وارث حقیقی مارکس وانگلس می‌پنداشتند،

"ازبرنامه انقلابی وشعارهای انقلابی حزب مفتضحانه روی برگردانده بودند. آنان طبقه کارگر را به توافق نظر با بورژوازی به سازش عملی با رژیم باند سیاه واستولیپینی فرا می‌خواندند، یعنی نه تنها به سوسیالیسم بلکه به دموکراسی نیز خیانت می‌کردند." (تاریخ ح. ک. ا. ش ص۲۶ تاکیدات ازنگارنده) چنین است روح لنینیسم وبا این دید بود که لنین بصراحت می‌نوشت،

پیروزی بر دشمن زورمندتر از خود تنها در صورتی میسر خواهد بود که حد اعلای نیرو بکار رود واز هر شکافی" میان دشمنان، هر اندازه هم که کوچک باشد، واز هر تضاد منافع میان بورژوازی کشورهای مختلف ومیان گروهها یا انواع مختلف بورژوازی درون هر یک از کشورها ونیز از هر امکانی، هر اندازه هم که کوچک باشد برای بدست آوردن متحد توده‌ای، حتی متحد موقت، مردد، ناپایدار، مشکوک و مشروط حتما وبانهایت دقت، مواظبت احتیاط ومهارت استفاده شود. کسی که این نکته را نفهمیده باشد، هیچ چیز از مارکسیسم وبطور کلی از سوسیالیسم علمی معاصر نفهمیده است." (لنین چپ روی ص۱۹۵ ـ چ. ا منتخب آثار فارسی ـ تاکید مجدد از من است)

حال باید قضاوت کرد که آیا نظرات رفقا درباره م. ل و رابطه آن با برنامه، تاکتیک وخط‌مشی قرابتی با لنینیزم دارد یا نه؟ چگونه است که رفقا مدعی اند حزبی که طبق ارزیابی پلنوم برنامه وسیات آن اپورتونیستی بود، درک درستی از مارکسیسم داشته وهم اینک که همان برنامه اپورتونیستی را تمام وکمال مورد تائید قرار می‌دهد باز درک درستی از آن دارد. چاره‌ای نیست یا باید رفقا بپذیرند که درک حزب از مارکسیسم ـ لنینیسم انحرافی بوده است ویا اینکه باید آن انتقادات صوری به گذشته را پس بگیرند بیکباره برنامه وخط‌مشی حزب را همچون رفیق جهانگیر (مقاله مندرج در بولتن شماره یک) درست واصولی معرفی کنند.

اپورتونیسم و انحراف از مارکسیسم ـ لنینیسم چیست؟

رفقا که آن درک انحرافی از مارکسیسم ـ لنینیسم را ارائه می‌دهند، وآنگونه که رابطه آنرا با مبارزه روزمره پیشاهنگ طبقه، برنامه، تاکتیک وخط‌مشی آن می‌گسلند، لاجرم به این نتیجه می‌رسند که،

اولا، اپورتونیسم یک ایدئولوژی بهم پیوسته وانحراف از مارکسیسم ـ لنینیسم است و برنامه و خط مشی ایکه حتی به تقویت ضد انقلاب نیز منجر گردد وبه فاجعه نیز بیانجامد وشکست استراتژیک ببار آورد و... نشانه اپورتونیسم نیست. (ر. ک بولتن ا ص۱۸ ...)

ثانیا، پراتیک معیار حقیقت نیست، برنامه، خط‌مشی و... یک حزب معیار پای‌بندی آن به مارکسیسم ـ لنینیسم نمی‌باشد، معیار پای‌بندی به مارکسیسم ـ لنینیسم عضویت در جمع احزاب برادر وپذیرفته شدن در چارچوب جنبش جهانی کمونیستی است. مادام که این یا آن حزب، حزب برادر است، در برابر اپورتونیسم مصونیت جاودانه دارد وآنگاه می‌توان حزب را اپورتونیست خواند که از جنبش کمونیستی جدا شود وبا آن به تقابل برخیزد.

ثالثا، پس چون حزب توده ایران جزو احزاب برادر بشمار می‌رود، بنابراین مبرا از اپورتونیسم است وهر آن نیرویی که او را متهم سازد، دشمن جنبش جهانی کمونیستی است...

میان درک رفقا و درک بنیانگذاران سوسیالیسم علمی درباه مضمون، ماهیت واشکال بروز اپورتونیسم تفاوت زیادی هست. برخلاف تصور رفقا اپورتونیسم همیشه و همواره به یک شکل تجلی نمی‌یابد اپورتونیست‌ها خود را دشمن مارکسیسم نمی‌نامد و در ملاء عام گسست خود را از آن اعلام نمی‌کند. گاهی با سوگندخوردن به مارکس، چشم‌پوشی از مبارزه طبقاتی را ترویج می‌کنند، گاهی رکنی از ارکان مارکسیسم ـ لنینیسم را کهنه اعلام می‌کنند، گاهی فرا به شریعت جامدی مبدل می‌سازند، گاهی برنامه انقلابی تدوین میکنند ودرعمل ازعملیات انقلابی انحراف می‌جویند، گاهی به بهانه تقویت جنبش‌های دیگر حزب طبقه کارگر منحل می‌سازند و... ولی حاصل تمامی اینها یکی است، "وفق دادن سیاست وایدئولوژی طبقه کارگر در جهت منافع ونیازهای سایر اقشار، و"نقض شیوه‌های انقلابی مبارزه، سازشکاری با بورژوازی و درتحلیل نهایی امتناع ازمبارزه واقعی در راه سوسیالیسم" (فرهنگ کمونیسم

www.iran-archive.com

علمی-چاپ مسکو-بنقل از از مقاله اپورتونیسم یا انحراف براست مندرج در بولتن ۱)

ولی بنظر رفقا نفی ضرورت رهبری طبقه کارگر در انقلاب، تبدیل طبقه کارگر به زایده اقشار دیگر، آشتی دادن مارکسیسم با دین، قائل شدن توان "پیشبرد انقلاب تا سمتگیری سوسیالیستی" در ایران برای نیروئی که استقرار ولایت فقیه و مبارزه با کمونیسم و سوسیالیسم از مهمترین مشخصات آن بود" (اشاره به مقاله درباره استراتژی تاکتیک سازمان در انقلاب ضد امپریالیستی-دموکراتیک ایران-بولتن ۲)، عدم اعتماد بر "بسیج مستقل توده‌ها" (همانجا)، "ارزیابی کاملا انحرافی از قدرت سیاسی"، "تقویت نیروهایی که علیه انقلاب گام بر می‌داشتند" (اشاره به مقاله "اپورتونیسم یا انحراف براست" بولتن) و انمود کردن حاکمیت ارتجاعی بجای حاکمیت انقلابی، عدول از سیاست طبقاتی درباره جنگ و تحریف تئوری مارکسیستی در برخورد به مسئله ملی... و درنتیجه تقویت و تحکیم رژیم ضد انقلابی خمینی، قربانی کردن طبقه کارگر و توده زحمتکش در پیش پای تئوکراسی و بورژوازی، ضربه زدن به تمام آن اعتبار و حیثیتی که انقلابیون کمونیست با سالها مبارزه مرگ و زندگی برای کمونیستها فراهم کرده بودند ایجاد تفرقه در جنبش و... اپورتونیسم نیست و تازه همه اینها فقط پاره‌ای خطاهای جزئی و تاکتیکی اند و حتی اگر این خطاها تا حد استراتژیک هم گسترش می‌یافت باز اپورتونیسم نبود.

رفقا تعاریف دیگری از اپورتونیسم دارند، درمقاله "درباره وحدت جنبش کمونیستی..." نخست این جملات از الکساندر سوپولف نقل می‌شود که:

"گسترش پرونج و کند جنبش انقلابی، بویژه در کشورهای سرمایه‌داری رشد یافته، ونیز اشتباهات استراتژیک وتاکتیکی وحسابهای غلط این یا آن حزب درتجدید حیات رویزیونیزم دخالت دارد". (سوپولف بنقل از بولتن شماره ۱ صفحه ۱۸)

ولی رفقا این را نمی‌پذیرند و بلافاصله چنین اظهار نظر می‌کنند

"اما خطاست هرگاه این اشتباهات را تا زمانی که به انحراف از ایدئولوژی و در نتیجه تقابل با اندیشه و عمل جنبش جهانی کمونیستی نیانجامیده، اپورتونیسم بنامیم". (همانجا)

پس بنظر رفقا رویزیونیسم یعنی تجدید نظر در ارکان مارکسیسم - لنینیسم هنوز اپورتونیسم نیست، زمانی که در ارکان مارکسیسم - لنینیسم تجدید نظر کرد و درنتیجه به تقابل با جنبش کمونیستی برخاست اپورتونیسم خواهد شد. تلاش برای حقیقت وانمود کردن خطا و خطا وانمود کردن حقیقت قطعا منطقی متافیزیکی وتناقض گوئی می‌طلبد نه دیالکتیک را بمثابه اسلوب انقلابی وحقیقت جو"

درست همینجاست که رفقا بهنگام بحث درباره برخی احزاب کمونیست اروپایی واروکمونیسم دچار تناقض گویی می‌گردند. رفقا با تحلیلی که ارائه می‌دهند نمی‌توانند این احزاب و این "تئوری"؟! را اپورتونیستی نام دهند زیرا هنوز از احزاب برادر انشعاب نکرده اند!؟ با این منطق می‌توان دیکتاتوری پرولتاریا را کهنه اعلام کرد و لنینیسم را مردود شناخت ولی اپورتونیست نشد. مقاله مبارزه در راه وحدت معتقد است که این احزاب هنوز درحال گذارند وزمانی می‌توان آنها را اپورتونیست نامید که از احزاب برادر جدا شوند. (بولتن ۱ ص ۱۵) این مقاله برآنست که حتی انحراف از مارکسیسم لنینیسم نیز اپورتونیسم نیست و تازمانی که "به تقابل با اندیشه و عمل جنبش جهانی کمونیستی نیانجامیده" وانشعاب رونداده اپورتونیست نامیدن آنها خطاست (بولتن ۱، ص ۱۸) مقاله "اپورتونیسم یا انحراف براست نیز هرچند از سویی این احزاب را اپورتونیست می‌نامد (همانجا، ص ۳۲) ولی از سوی دیگر (درهمان صفحه) ودرجمع بندی خود تصریح می‌کند که انحرافات حزبی تازمانی که نهایتا به انشعاب از کل (جنبش جهانی کمونیسم) منجر نگردیده، اپورتونیسم تلقی نمی‌شود" (بند ۳ جمعبندی) علت این نقض خشن لنینیزم، چشم پوشی بر انحرافات باین عظمت وتناقض گویی‌ها را جز در تلاش برای تبرئه حزب درجای دیگری نباید جست.*

---

* راه توده شماره ۸۸ را باز کنید. خود حزب احزاب مورد نظر را رویزیونیست و اپورتونیست و خادمان بورژوازی انحصاری اروپا می‌داند ولی رفقا برای توجیه حزب حتی با خود حزب بر سر مسئله به این عظمت توافق نمی‌کنند کسهال نیز در جزوه‌ای بنام "مارکسیسم - لنینیسم در نبرد جهانی علیه اپورتونیسم" این احزاب را اپورتونیست نام داده است. شگفت آور این است که آیا منطق رفقا حزب و کسهال دشمن جنبش جهانی کمونیستی نمی‌گردند؟!

www.iran-archive.com

این دیدگاه در جستجوی سندی از بنیانگذاران مارکسیسم برای مستند ساختن اندیشه‌های خویش، مدعی می‌شود که گویا لنین، روزا لوکزامبورگ را "علیرغم خطاهای تاکتیکی و استراتژیکی" او مارکسیست نامدار، عقاب بلند پرواز وجاودانه نامیده است. این تحریفی بیش نیست. لنین ـ تا آنجا که نگارنده مطلع است ـ در مقایسه انقلابیون ثابت قدم با اپورتونیست‌ها، دوبار تشبیه عقاب ومرغ خانگی را طرح کرده است. او یکبار در سال ۱۹۰۷ (درمقدمه به جزوه وینوف درباره روابط حزب و اتحادیه‌ها) بهل شخصیت برجسته سوسیال دموکراسی آلمان وبین الملل دوم ـ که در سالهای ۹۰ قرن ۱۹ و آوریل سالهای ۱۹۰۰ با رفرمیسم و رویزیونیسم در سوسیال دموکراسی آلمان بمبارزه برخاست ـ را علیرغم دو اشتباه او عقاب نام نهاد، بار دوم در سال ۱۹۲۳ روزا لوکزامبورگ را بهجهت ایستادگی قاطعانه در برابر اپورتونیست‌هایی چون کائوتسکی و.... (که بنام مارکس سوگند می‌خوردند ولی درعمل بدان خیانت می‌کردند) و متعفن‌شامیدن سوسیال دمکراسی آلمان (پس از ۱۴ اوت ۱۹۱۴) به عقاب تشبیه کرد وجاودانه اش خواند. لنین روزا لوکزامبورگ را به مثابه مبارز پرشور راه پرولتاریا و دشمن سرسخت اپورتونیسم وبنیانگذار "اسپارتاکیست‌ها" به‌عقاب تشبیه می‌کرد نه برخلاف تصور رفقا کائوتسکی، شیدمان و... را که بنام مارکسیسم کارگران را به دفاع ازمیهن بورژوایی فرا می‌خواندند.

دیدیم که در پیش رفقا معیارهای بندی به مارکسیسم ـ لنینیسم نه برنامه و پراتیک و بلکه تائید یک حزب از سوی احزاب برادر است و دیدیم که معیار اپورتونیسم از زاویه دید این بینش نه بیشبرد برنامه و سیاستی که به "تقویت نیروهایی که علیه انقلاب گام برمی‌داشتند" وبه فاجعه منجر شد نه عدول از برخی مبانی نظری و...، بلکه تنها وتنها انشعاب از احزاب برادر است وبس. رفقا با این منطق است که مدعی می‌شوند که چون "تکیه‌گاه پرقدرت حزب توده ایران در طول تاریخ علیرغم هجوم‌های مکرر ارتجاع همبستگی کمونیست‌های دنیا با او بوده است" پس اپورتونیستی دانستن تفکر ساوْمان (وحزب) در دوره خط مشی گذشته اپورتونیستی نامیدن تمام احزاب کمونیست جهان است (بعنوان مثال رجوع کنید به عبا ت آخر ص ۳۵ بولتن ۱) رفقا با این تفکر است که خود در را آنچنان جلوه می‌دهند که گویی عاشقان سینه چاک مارکسیسم ـ لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری اند. احکام رفقا تا چه حد علمی، واقعی و مارکسیستی است؟

آیا احزاب برادر در برابر اپورتونیسم مصونیت دارند وآیا محسوب شدن در چارچوب جنبش کمونیستی حزب توده ایران را مصونیت می‌بخشد؟

بامنطق رفقا اولا دیالکتیک زندگی تاثیر متقابل پدیده‌ها بر همدیگر نفی می‌گردد ثانیا تجارب مشخص جنبش جهانی کمونیستی، زندگی احزاب و نوشته‌های آنها انکار وتحریف می‌شود و ثالثا این تجربه همین حزب توده ایران دلیلی بزرگ و روشن بر بطلان بینش رفقاست.

تا زمانی که طبقات وجود دارند ومبارزه طبقاتی در جهان جاریست، همواره امکان انحراف از مارکسیسم ـ لنینیسم و ابتلا به اپورتونیسم وجود دارد لنین باتوجه به همین امر بود که می‌گفت:

"یکی از شرایط آماده ساختن پرولتاریا برای پیروزی عبارتست از مبارزه طولانی، سخت وبی امان علیه اپورتونیسم، رفرمیسم سوسیال شوونیسم و انواع دیگر نفوذ جریانهای بورژوایی که پیدایش آنها تا آنجا که پرولتاریا در محیط سرمایه داری عمل می‌کند ناگزیر خواهد بود"

(لنین، انتخابات مجلس موسسان و دیکتاتوری پرولتاریا ـ تاکید از من است)

در جهان آنچنان دارویی وعنوانی وجود ندارد که با خوردن آن و یا با آویختن آن بخود نیروبی مصونیت جاودانه یابد، آنگونه که گس‌هال میفویسد:

"اپورتونیسم یک بیماری قدیمی است. از اولین جنگ وگریزهای طبقاتی در طول تاریخ این بیماری وجود داشته و تا آخرین نبرد نیز وجود خواهد داشت... در مقابل اپورتونیسم هیچگونه مصونیت خود جوش وجود ندارد" (گس‌هال اندیشه‌های درباره اپورتونیسم)

ازهمین روست که باید مدام هشیار بود ویقین داشت که بودن در کنفرانس‌های بزرگ احزاب برادر و امضای این یا آن سند خود بخود مصونیت بخش نیست.

گفتیم که نظر بعضی کهنه درباه مصونیت احزاب کمونیست از انحراف و اپورتونیسم با تجارب تاریخی نیز

www.iran-archive.com

در تناقض است. زندگی نشان داده است که بسیاری از این احزاب ... این بیماری گرفتار آمده و بسیاری از آنها درمقاطع بعدی به نقد خویش نشسته، خود را اپورتونیست، حزب وفرم، راست گرا و... یا دارای درک انحرافی از م.ل ارزیابی کرده اند ودرعین حال با کشف خطا و انحراف خویش نه تنها دشمن اتحاد شوروی و انترناسیونالیسم پرولتری نیز نگشته اند، بلکه به آن خدمت نیز نموده و به بهترین اعضای آن تبدیل گشته اند. ما در اینجا باتوجه به گنجایش بولتن و محدودیت اسناد در دسترس فقط به ذکر پاره ای فاکت ها اشاره می کنیم و برخی نامها را می شماریم، به دنیا شماره ۱ سال ۵۷ مراجعه کنید. یکفته دبیر اول حزب کمونیست یونان "از دوسته اپورتونیستها" در سال های ۱۹۶۸ ـ ۱۹۵۸ حزب کمونیست یونان را منحل اعلام کردند، بهانه او دوسته اپورتونیستها" این بود که یکدا راعضای حزب کمونیست با سایر سازمانهای چپ ائتلاف کنند، آنها "اینطور تصور می کردند که (با انحلال حزب) کمونیستها آنها روی سازمانهای چپ تاثیر خواهند کرد و آنها را به کارپایه طبقه کارگر جلب خواهند کرد"

با این خیال "خیرخواهانه" هم حزب طبقه کارگر ازهم پاشید وهم "ا.د.آ" آسیب دید زیرا از تاثیر هدفمند حزب بمثابه یک سیستم محروم گشت. حزب کمونیست مصر نیز در دوران ناصر با این خیال که ناصر خود بسوی سوسیالیسم می رود و دیگر نیازی به حزب نیست خود را منحل نمود.

شفیق خورخه هندل دبیر اول حزب کمونیست السالوادور می نویسد،

"... ما خود را متقاعد نمودیم که انقلاب دموکراتیک نباید الزاما بوسیله ما سازماندهی واعتلا داده شود. برعکس ما می توانیم خود را به پشتیبانی از آن محدود سازیم و به این نقش کمکی اکتفا ورزیم تا حدود وسعت نیروهای دموکراتیک در آن بیشتر گردد. بنابراین انقلاب دموکراتیک ضدامپریالیستی مانند یک راه تقریبی (پیروزی نزدیک به یقین) "به گمان می آمد که می توانست با حفظ جناحهای ترقیخواه "ضدامپریالیست "طبقات میانی (روشنفکران، ارتش و...) وحتی بورژوازی در جبهه مقدم میسر شود، تجربه های پرو، پاناما و پرتقال (وهمچنین برای دورانی کوتاه حکومت ژنرال خوان توزادرهولیوی) ظاهرا این تصور را تائید می کردند. اگر چه آنها خود سرانجام به نفی آن پرداختند... البته هیچ سند حزبی این را مستقیما نمی گوید اما این آن چیزی است که حزب ما سایر احزاب برادر درعمل انجام داده اند. آنچه از این خط مشی سرچشمه می آورد، حزب رفرم است و نه حزب انقلاب. حزب کمونیست السالوادر ناگزیر بود این مشی را کنار بگذارد تا بتواند نقش انقلابی اش را ایفا نماید... حزب کمونیست السالوادر برای مدت ۴۰ سال، بیشتر از بیماری رفرمیسم رنج برد تا از چپ روی." (قدرت، سرشت، راه انقلاب و اتحاد چپ ـ بولتن اطلاعاتی راه کارگر)

باید پرسید که چرا احزاب کمونیست یونان و السالوادر ـ که خود جزو احزاب برادر و امضاکننده اسناد جلسات مشاوره بوده اند به اپورتونیسم ورفرمیسم گرفتار آمدند؟ مگر نه این است که این احزاب بطور معنوی و مادی مورد پشتیبانی احزاب برادر بودند؟ آیا حزب کمونیست مصر که خود را منحل اعلام کرد، اپورتونیست بود یا نه؟ موضع منفی حزب کمونیست نیکاراگوئه در بر اپر انقلاب این کشور را چگونه باید ارزیابی کرد؟ آیا رفقا نیز با همان مغلق پیش گفته می توانند اعلام کنند که،

"بخشی از حزب (حزب سوسیالیست نیکاراگوئه) با پر بها دادن به نیروی اپوزیسیون لیبرالی، و صرفا سیاست پیشبرد اشکال پارلمانی مبارزه در اتحاد با تمام گروههای اپوزیسیون را در پیش گرفت واز موضعی انتقادی به مبارزه مسلحانه واحدهای ساندنیست برخورد نمود. سرنوشت این فراکسیون نئومنشویکی همچون سلف روس خود، خروج از صفوف انقلاب بدست خود بود." (مقاله کوال تحت عنوان تجربه نخستین انقلاب خلقی سده بیست، ترجمه مندرج در آموزشهای از انقلاب سوسیالیسم شماره ۱۸ ص ۱۵)

مگر نه اینست که با مغلق رفقا برخی از احزاب (از جمله حزب کمونیست فرانسه در کنگره ۲۵، حزب کمونیست عراق در کنگره ۴، حزب کمونیست سری لانکا در کنگره ۱۱ ـ ۱۰، حزب کمونیست پنگلادش در کنفرانس برلن و...) با انتقاد از خود، به دشمنان جنبش جهانی تبدیل گشته اند.

شیوه برخورد بلشویکی حزب کمونیست اتحاد شوروی، حزب لنین و نیرومندترین ومقتدرترین حزب کمونیست جهان به خطاهای گذشته خویش، وتلاش پیگ جهت غلبه بر ذهنی گرایی ومحافظه کاری وعقب ماندگی ها... جهت گشودن راه آینده ونیز شیوه انتقاد از خود حزب کمونیست ویتنام از خود در کنگره اخیر باید نصب العین رفقایی باشد که در بهترین حالت حاضرند برخی انتقادات به برنامه وسیاست سازمان در دوره معینی را بپذیرند ولی بیکباری انحراف، جستجوی میزان نسبی آن به حوزه های دیگر، تلاش برای یافتن بنیانهای نظری آن وکوشش برای یافتن جای پای آن در سالهای قبلتر در "دوره معین" و... را نفی تاریخ جنبش کمونیستی ایران

وقلم بطلان کشیدن به آنچه که "حیدرخان آغاز و ارانی هموار ساخته" می بندارند.

ما از رفقا می پرسیم مگر حزب کمونیست یونان که خود را منحل نمود جزو امضاکنندگان اسناد جلسات مشاوره نبود و به هنگام انحلال حزب جزو احزاب برادر بشمار نمی رفت؟ مگر حزب کمونیست مصر امضاکننده اسناد نبود؟ مگر حزب کمونیست السالوادور که با این صراحت گذشته خود را حزب رفرم می نامد، مگر احزاب "کمونیست اروپایی" که در اپورتونیسم آنها جز رفقا کسی تردیدی ندارد جزو احزاب برادر نبوده اند و هنوز هم نیستند؟ پاسخ چیست؟ چه بسیار احزابی که هم در دوره غلبه اپورتونیسم بر آنها جزو احزاب برادر بودند و هم هنگامی که بر آن فائق آمدند. حقیقت آنست که بگفته رفیق کارباچف،

"در مورد احزاب کمونیست باید گفت که هر یک از آنها برزمینه ملی رشد کرده اند اما ضمن بیان منافع بنیادی طبقه کارگر و زحمتکشان کشور خود، همه آنان یک هدف مشترک دارند ـ صلح و سوسیالیسم. این آن تکیه اصلی است که این احزاب را بهم متحد و فشرده می سازد." (کارباچف، مصاحبه با یونیتا ۱۸ ماه مه ۱۹۸۷ ـ تاکید از نگارنده)

موضوع روشن است. نمی توان بر پایه محسوب شدن این یا آن حزب در چارچوب جنبش کمونیستی چه در سطح ملی و چه در سطح بین الملل، چشم بسته و بدون توجه به پراتیک آن حکم به بری بودن آن حزب از انحراف اپورتونیسم داد.

"به ما می گویند که تقسیم بندی "برمبنای اپورتونیسم" کهنه شده، و تنها یک نوع تقسیم بندی مفهوم دارد و آن هم بین طرفداران انترناسیونالیسم و طرفداران خود کفایتی ملی است. این عقیده از ریشه غلط است مفهوم "طرفداران انترناسیونالیسم" در صورتی که آنرا بطور کنکرت بسط دهیم، از هر محتوا و معنایی تهی است. لیکن هر گامی در جهت بسط و تفصیل مشخص به معنای شمارش و نشان دادن اشکال دشمنی با اپورتونیسم خواهد بود" (لنین، مجموعه آثار چاپ پنجم ج ۲۶ ص ۱۶۹ ـ بزبان آذربایجانی)

هر چند امروز بیش از هرزمان دیگری در جنبش جهانی کمونیستی تاکید می شود که "انحصار حقیقت" در دست هیچ حزب، نیست و مرکز واحد تشکل و هدایت احزاب کمونیست (همچون کمینترن) وجود ندارد ولی بینش کهنه برای تهرئه حزب به بهانه عضویت آن در "انترناسیونال" کفونی؟! این حقیقت را نمی پذیرد و مدام از انترناسیونال کفونی سخن می گوید (رجوع کنید به بولتن شماره ۱ ص ۳۲ ـ ۱۲) و معتقدین حزب توده ایران را با چماق مخالفت با انترناسیونال کمونیستی موجود تکفیر می کند. روشن است که انترناسیونال سوم که بر اساس ۲۱ شرط لنین* و بمنظور ایجاد مرکز واحد جنبش بین المللی طبقه کارگر تشکیل یافت با آن ۲۱ ماده یاد شده خط قطعی میان مارکسیست های واقعی و اپورتونیست ها و سوسیال شونیست ها ترسیم نمود. ولی آیا اکنون نیز این مرکز واحد وجود دارد؟! رفیق کارباچف می گوید،

"انترناسیونالیسم همواره مشخص است و اثر بخشی آن با همکاری عملی مشخص می شود، برای این همکاری در شرایط کنونی نه تنها مکانیزم خاص و بویژه "مرکز" ضروری نیست، بلکه با آن مغایر نیز می باشد. من در حزبمان هیچ

---

*۲۱ شرط لنین، تنها احزابی به صفوف انترناسیونال سوم راه می یافتند که هم در عرصه ملی و در عرصه بین المللی در عمل به مارکسیسم وفادار می ماندند. ۲۱ شرط لنین چنین بود تسلط محافل غرب بر مطبوعات حزبی و ترویج شدید اعلانه، برکناری رفرمیست ها از مقام های کلیدی حزب، حفظ دستگاه حزب تحت هرگونه شرایط، انجام فعالیت کمونیستی درمیان دهقانان، ترک "سوسیال میهن پرستی" و رفرمیسم، افشاء امپریالیسم خودی، کار در اتحادیه ها و تعاونی های محافظه کار، ضرورت مبارزه علیه بین الملل آمستردام اتحادیه های کارگری، کنترل شدید فراکسیون های پارلمانی، سانترالیسم دموکراتیک در سازمان، تجدید ثبت نام دوره ای اعضاء حزب، دفاع از اتحاد شوروی در مقابل حمله امپریالیستی، طرح یک برنامه برای حزب کمونیست، پذیرش و اجرای تمام قطع نامه ها و قرارهای کمینترن و تغییر نام احزاب به حزب "کمونیست"، انتشار مطالب کمینترن در مطبوعات حزبی، بعلاوه احزاب می بایستی شرایط ۲۱ گانه را مورد بررسی قرار داده و بر طبق آن عمل می کردند، کمیته های رهبری کننده می بایستی بر مبنای جدید تجدید سازمان یافته و آن رهبرانی را که از پذیرش شرایط ۲۱ گانه امتناع می ورزیدند اخراج شوند" (تاریخ سه انترناسیونال ج ۲ ص ۷ ـ ۳۸۶)

"مارکسیست" های در گفتار که مارکسیسم را تنها پذیرفته بودند (کائوتسکی، توراتی، مک دونالد و...) به انترناسیونال راه داده نشدند. لنین فقط "پذیرش" را ملاک نمی دانست.

www.iran-archive.com

پیشنهاد یا نقشه ای ـ هر طور که می‌خواهد باشد ـ برای احیا این مرکز سراغ ندارم" (گارباچف مصاحبه با یونیتا ۱۸ مه ۱۹۸۷ ـ تاکید از نگارنده)

هرچند همین مضمون در گزارش کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی به کنگره ۲۷ حزب (گزارش ک.م.ح.ک.ا.ش به کنگره ۲۷ چاپ مسکو به زبان فارسی ص ۱۰۶) ونیز در ملاقات رفیق گارباچف با "فاوا" رهبر حزب کمونیست آرژانتین نیز صریحا اعلام شده است (پراودا ۵۱ مارس ۸۷) ولی با اینحال بینش کهنه مدام با مخلوط کردن انترناسیونالیسم پرولتری و "انترناسیونال"، تلاش می‌کند هم بر بینش انقلابی برچسب دشمنی با انترناسیونالیسم بزند، هم حزب را تهرئه کند.

آیا پشتیبانی جنبش جهانی کمونیستی و احزاب برادر از حزب توده ایران و کمک‌های مادی و معنوی آنان، حزب، بر مسئولیت حزب در برابر جنبش جهانی کمونیستی و در برابر طبقه کارگر ایران می افزاید و یا آنرا کاهش می‌دهد؟

حزب توده ایران و بینش کهنه درسازمان ما بجای آنکه پشتیبانی احزاب برادر از حزب ال بر مسئولیت بیشتر و وجود بارسنگین‌تر بردوش حزب تلقی کنند از آن چماقی جهت سرکوب بینش انقلابی و دفاع از انحراف ساخته اند. این منطق درگاه به باژونگری به واقعیات و به مبارزه با انحرافات فراخوانده می‌شود با انترناسیونالیست نمایی دو آتشه (که ما از آن سخن خواهیم گفت) و با استناد به پشتیبانی احزاب برادر می‌کوشد بر انحرافات، تحجر فکری عقب ماندگیش پرده کشد.

* * *

پراتیک معیار حقیقت است

"اگر درزندگی عادی میان آنچه که شخص درباره خودمی اندیشد و بر زبان می‌راند وآنچه که درواقع هست وبدان عمل می‌کند فرق می گذارند درنبردهای تاریخی، بطریق اولی باید میان گفتار وادعاهای احزاب و سرشت واقعی و منافع آنان، میان تصورات آنها درباره خویش وآنچه که درواقع هستند فرق گذاشت." (کارل مارکس ۱۸ برومر لوئی بناپارت ص ۱۸)

معیار حقیقت پراتیک است. فقط بر پایه آزمودن این یا آن حزب درعرصه پراتیک است که می‌توان بی برد که حزب مورد نظر تاچه میزان به اصول و منافع طبقه خودپای بند است.

"مردم رانه بر مبنای آنچه که خوددرباره خویش می اندیشند بلکه برمبنای رفتار سیاسی آنان قضاوت می کنند". (لغین م. آ ج ۲۶ ص ۱۶۹ آذربایجانی)

ولی حزب بامنطق ویژه خویش، سرکوب توسط رژیم‌های ارتجاعی و یورشها رادلیل بر حقانیت برنامه وتاکتیکهای خودو بری بودن از اپورتونیسم می داند* وبرخی رفقامعتقد جهانی با اوبهنگام سرکوبها را. ولی هیچکدام از آنهابرهان قاطعی دال بر علمی و انقلابی بودن برنامه حزب نیست. ملاک پراتیک خود حزب است.

مسئله اصلی هر انقلابی مسئله قدرت سیاسی است. این حکم نه فقط ناظر برسرشت قدرت سیاسی در انقلاب بلکه ناظر برنحوه برخورد با قدرت سیاسی موجود وچگونگی ارزیابی و مبارزه با آن نیزهست. درنحوه برخورد به این امر است که برخورد طبقاتی در تمام عرصه‌ها خود را نشان خواهد داد. حزب توده ایران هر چند خوددهها مقاله درباره ضرورت برخورد مارکسیستی به قدرت سیاسی انتشار داده است ولی هرگز چه در تحلیل قدرت سیاسی موجود وتدوین خط انقلابی در برخورد با آن، وچه درتدوین استراتژی، هرگز به آن پای بند نبوده است. تمامی تاریخ حزب گواه این حقیقت است و ما فقط به اشاره ای گذرا به دوره تاریخی معین ودرعرصه ای معین اکتفا می کنیم.

حزب در سال ۴۳ شعار سرنگونی رژیم شاه را ـ که آن نیز نه بمفهوم سرنگونی کل سلطنت باشد بلکه بمعنی سرنگونی استبداد شاهی بکار می رفت ـ به بهانه مغایرت آن با همزیستی مسالمت آمیز پس گرفت ونوشت:

---

* حزب در مقام تهرئه خویش، هنگامی که چیزی برای چنگ زدن نمی یابد، چنین می نویسد، "خائنانی پیدا می‌شوند که حزب توده ای ما را به "اپورتونیسم" و "رفرمیسم" متهم می‌سازند. معلوم نیست به چه علت باید رفرمیست و اپورتونیست را تیرباران کرد" (ماو وازدگان سیاسی)

"اگر هدف حزب توده ایران مبارزه برای استقرار حاکمیت پرولتاریا و متحدان آن نیست به چه علت آماج حملات رژیم‌های ارتجاعی و به طریق اولی امپریالیسم قرار گرفته است و می گیرد (همانجا)

www.iran-archive.com

"شعار سرنگون کردن رژیم در شرایط تازه... قبل از هرچیز و از جهت محتوای واقعی، مخالفت با همزیستی مسالمت آمیز و صلح بود. این شعار شعار سرنگون کردن رژیم کودتای ضدفئودالی بود و تکرارکنندگان آن در شرایط نوین به ناچار باقی ماندن مناسبات فئودالی را می‌خواستند و به طور عینی در این مواضع قرار می‌گرفتند". (دنیا مهر ۵۴)

"شعار سرنگون کردن رژیم در شرایط تازه... قبل از هرچیز و از جهت محتوای واقعی. مخالفت و تکرار کنندگان آن در شرایط نوین بناچار باقی ماندن مناسبات فئودالی را می‌خواستند بطور عینی در این موضع قرار می‌گرفتند". (دنیا مهر ۵۴)

حزب با این توجیه تئوریک و نیز بجهت تشخیص "گرایشات ترقیخواهانه در رژیم شاه و وجود برخی نیروهای طرفدار راه سوم (نه سرمایه داری نه سوسیالیسم) ؟؟؟ درمیان هیات حاکمه (دنیا شماره ۳ سال ۴۳ ـ مقاله غازیانی) شعاری را که بدور از صحنه مبارزه مطرح می‌ساخت، به شعار مبارزه در راه قانون اساسی تبدیل کرد.

"جهت اصلی مبارزه در شرایط کنونی باید متوجه آزادیهای دموکراتیک و استقرار مجدد ـ اصول دموکراتیک مصرحه درقانون اساسی گردد... هدف ما در این دوره فقط پایان دادن به شیوه مطلقه حکومت واستقرار آزادیهای سیاسی است که در قانون اساسی ایران مقرر گشته است" (دنیا ۴۵ شماره ۴)

حزب تا سال ۵۴ همواره از طرح صریح شعار سرنگونی طفره رفت وفقط در برنامه ۵۴ شعار "واژگون کردن رژیم فرتوت سلطنت" را پدید آن آورد. حزب به همین برنامه هم پایبند نماند. حزب که معتقد بود، "نزدیک به ۷۰ سال است که مرحله انقلاب ایران و درنتیجه هدفهای استراتژیک جنبش انقلابی ایران اساسا تغییر نکرده است" (دنیا آبان ۵۳) مجددا بر آن تاکید کرد و اعلام نمود، چون از طرفی "توده‌های مردم هنوز بپیداری و آمادگی وتشکل لازم درجهت انجام انقلاب ملی ودموکراتیک را ندارند" (ویژه نامه دنیا سال ۵۴) ازسوی دیگر برخی عناصر وجناحهای هیات حاکمه نیز با استبداد شاهی مخالفند. لذا باید با "عناصر دوربین‌تر طبقات حاکمه" دست اتحاد داد. حزب شعار "جبهه واحدضد دیکتاتوری" را مطرح ساخت تا این جبهه" انتقال قدرت ازیکجناح طبقه حاکمه به جناح دیگر را عملی سازد" (دنیا مهر ۵۴) مجله دنیا درهمان هنگام نوشت،

"از نظر ما این مسئله آنقدر مهم است که می‌توانیم این نوع انتقال قدرت را به یک شعار تاکتیکی روز تبدیل کنیم "تا" نه تنها همه این طبقات واقشار اجتماعی (کارگران، دهقانان، خرده‌بورژوازی شهری، روشنفکران وبورژوازی ملی) بلکه قشرهایی از طبقات حاکمه نیز در آن شرکت جویند" (دنیا اسفند ۵۴)

حزب بر این اعتقاد بود که، "بهتر آن است که جناح سالمتر وواقع بین‌تر هیات حاکمه زمام امور را در دست داشته باشد." (دنیا مهر ۵۴) حزب با همین تحلیل تا شهریور سال ۵۷ یعنی تا ماهها پس از شروع جنبش توده‌ای ضد رژیم، از طرح صریح شعارسرنگونی خودداری کرد.

آنچه که حزب در این دوره پیش برد ایفسیاست رفرمیستی بود که، چون اکنون نمی‌توان انقلاب کرد باید میان شر موجود و یک اصلاح" بسیار کوچک" در آن شر، یکی را انتخاب کرد و باید با بخشی ازبورژوازی (هیات حاکمه) نیز که از این اصلاح بسیار کوچک جانبداری می‌کند دست اتحاد داد. بگفته لنین "این استدلال مهنا وتیپیک تمامی اپورتونیستها در سرتاسر جهان است" و اساس آن بر نفی تئوری سوسیالیستی مبارزه طبقاتی وجایگزین کردن تئوری پیشرفت متحدانه اجتماعی بجای آن است، (لنین ج ۱۱ چاپ ۴ ترجمه تاجیکی ص ۶۴ ـ ۶۳)

این بود آنچه که حزب در دوره شاه پیش برد و در دوره خمینی آن را با شکل دیگری عرضه داشت...

حزب ماهها پس از شروع جنبش توده‌ای یعنی از ۱۲ شهریور ۵۷ شعار سرنگونی رژیم را مطرح ساخت (اسناد ودیدگاهها ص ۸۷۵) و این خود نقطه آغاز امتداد همان انحراف، مغتهی به شکلی دیگر بود، انحراف خمینی‌پرستی. در این دوره بود که تمامی انحرافات حزب بروزی پرده آمد.

اپورتونیسم در مسایل برنامه‌ای، منطق، بی‌پرنسیبی سیاسی، عدم اعتماد به توده‌ها، ذهنی گرائی، کرنش دربرابر قدرت و... باتجدید نظر آشکار در ابتدایی ترین اصول مارکسیسم ـ لنینیسم در برخورد بادین ودستگاه روحانیت درهم آمیخت وروزبروز پررنگ‌تر گشت. حزب مرزیان ماتریالیسم دیالکتیک، عقب مانده‌ترین نوع نگرش ایده آلیستی به جهان ـ یعنی نگرش مذهبی ـ را درهم ریخت و رابطه دیالکتیکی شکل و محتوی را مسخ کرد. حزب خطاب به نیروهای "خط امام" می‌گفت،

"ما میان پیروان اسلام انقلابی (اسلام خمینی) وپیروزی سوسیالیسم تناقضی نمی‌بینیم... تفاوت میان ما مارکسیست های متعهد با شما مسلمانان متعهد این است که ما از نقطه نظر علمی و جهانی در برخورد با مسایل اجتماعی و

www.iran-archive.com

تحول تاریخی از دید وسیع تری برخورد اریم". (پرسش وپاسخ شماره ۱ خرداد ۵۸) حزب جمهوری اسلامی به مثابه حزبی که در راه براندا ختن استثمار فرد از فرد مبارزه می کند، معرفی شد. حزب خطاب به این سازمان ارتجاعی نوشت:

"بگذارید همین عدالت اجتماعی که شما (حزب جمهوری...) بیانگرش هستید وقانون اساسی آنرا تصریح کرده، یعنی براندا ختن استثمار فرد از فرد را با هم پیاده کنیم". (پرسش وپاسخ ۳۰ آذرسال ۶۰) سوسیالیسم به مصابه جامعه ای نو، بمثابه سرآغاز گذار از عصر توحش به عصر مدنیت با جامعه اسلامی قرون وسطایی مورد نظر بهشتی وخمینی و... هم مضمون گشت.

همکاری ما با نیروهای انقلاب اسلامی (خط خمینی) یک مسئله استراتژیک و دراز مدت است و به هیچ وجه مسئله تاکتیکی وروزمره نیست ومی توانیم با آنها تاساختمان سوسیالیسم پیش رویم حال آنکه نظامی که در ایران برقرار خواهد شد فرضا اسمش هم قسط اسلامی باشد، ما با آن موافقیم. بجای سوسیالیسم بگویند قسط اسلامی". (حزب توده ایران در عرصه سیاست روز ص ۹۸)

حزب، موئیسم (یک گرایی) مارکسیستی را موئیسم اسلامی هم هدف معرفی می کرد ودرمقاله ای بنام "سوسیالیسم عملی وبینش توحیدی" خمینی وپیروانش را به تشکیل جبهه فرامی خواند زیر ابقول مولوی

"جان خوکان وسگان از هم جدا است متحد جانهای یاران خدا است"

(نامه مردم ۱۲ خرداد ۵۸)

حزب که همواره اودوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم نه قوت پرولتاریا در عرصه ملی، بلکه ضعف آن را نتیجه می گرفت درتوجیه این عدول خود از الفبای مارکسیسم، درهمین دوره در تریبونهای جهانی کمونیستی، تصریح می کرد که این "دوران" است که پس از ۴۰ سال در اسلام چنین پتانسیل نیرومندی آفریده است! (مسایل بین الملل شماره ۶ سال ۶۱) هرچند این نحوه برخورد به دین بصورت پراکنده ازهمان سالهای ۲۰ نیز در حزب وجود داشت، هرچند حزب ازهمان هنگام می نوشت که:

"حزب توده ایران نه فقط مخالف مذهب نیست، بلکه به مذهب بطورکلی ومذهب اسلام خصوصا احترام می گذارد وروش حزب خود را با تعلیمات عالیه محمدی مغایر نمی داند، بلکه معتقد است که در راه هدفهای مذهب اسلام کوشد" (اعلامیه مورخه ۱۵ دیماه ۲۵)

ولی در سالهای اخیر همین مضمون، توجیه فلسفی یافت وحزب نه تنها وظیفه مارکسیستی مبارزه در راه جدایی دین از دولت را نفی کرد بلکه از آن فراتر رفت وماتریالیسم دیالکتیک را با ایمان بخدا سازگار نمود. لنین می گفت:

"مارکسیستها باید ماتریالیست یعنی دشمن دین باشند، اما ماتریالیست دیالکتیک باشند. یعنی مبارزه با دین را نه بطور ابستراکت وانتزاعی، نه بر زمینه تجرید وصرفا تئوریک ونظری موعظه ای که همیشه یکنواخت ویکسانست، بلکه بطور کنکرت ومشخص برزمینه مبارزه طبقاتی مبتنی سازند که عملا بیش ازهمه وبهتر ازهمه به تربیت توده ها منجر می شود. مارکسیست باید بتواند وضع مشخص را درنظر گیرد، همواره مرز میان آنارشیسم واپورتونیسم را پیدا کند (این مرز نسبی و متحرک است ولی وجوددارد) ونه دچار لفاظی وابستراکت وانتزاعی وعملا دچار "انقلابیگری" توخالی آنارشیستی شود ونه گرفتار سازگاری وسازشکاری خرده بورژوا یا روشنفکر لیبرال گردد که ازمبارزه با دین می ترسد ووظیفه خود را فراموش می کند و با ایمان به خدا سازگار می شود وبجای پیروی از منافع مبارزه طبقاتی از حسابگریهای کوچک وناچیز وتنگ نظرانه پیروی میکند که مبادا کسی را برنجاند و رم بدهد و بترساند... حزب (پرولتاریا) باید پیشوای مسلکی در مبارزه با هر گونه نظامی قرون وسطایی واز جمله با دین قدیمی ورسمی ودر مبارزه باهمه تلاشهایی باشد که بقصد تجدید ونوسازی و با استدلال آن بشیوه جدید وغیره بعمل می آید..." (لنین درباره مناسبات حزب طبقه کارگر با دین)

ولی حزب چنین نکرد. تحریف ماتریالیسم دیالکتیک، حسابگریهای سیاسی فرصت طلبانه، کرنش در برابر قدرت و... موجب آن گشت که حزب به جای انجام وظیفه مارکسیستی خویش، توده مردم را پسوی دین وحاکمیت دینی فراخواند.

حزب در تلگرافی به خمینی بمناسبت عید قربان به او گفت:

"شما... درموضع طبقات زحمتکش، کارگر و کشاورز ودربرابر استثمارگران ایستاده اید." (اسناد و اعلامیه های حزب توده ایران... ص ۳۲۲)

وبه طبقه کارگر و توده ها تاکید می کرد:

www.iran-archive.com

"برای پیروزی انقلاب تنها یک راه وجود دارد و آن پیروی بی‌چون وچرا از خط ضد امپریالیستی و مردمی امام خمینی است." (همانجا ص ۳۲۲)

بر این پایه بود که حزب اتحاد خود با خمینی و پذیرش رهبری او را استراتژیک و برخاسته از "اعماق جهان‌بینی خود خواند. (اسناد و دیدگاهها ص ۲۵) و هر انقلابی مخالف یا آن را با مارک ضد انقلابی و... کوبید و با تائید سرکوب خشن آزادیهای سیاسی به همان نتایجی رسید که لنین پیش‌بینی میکرد. با این درک از مارکسیسم لنینیسم، از طبقات و مبارزه طبقاتی، از رابطه شکل و محتوی و... بود که درست همان ماه فرودآمدن ضربه رژیم، رهبران حزب در مجامع جهانی بجهت کشف تئوری اتحاد یکجانبه و تکامل مارکسیسم برخود می‌بالیدند. در ادامه همین روند بود که حزب تا فروردین ۶۴ هنوز از نیروهای "درون حاکمیت" دل نکند و شعار سرنگونی را بر زبان نیاورد و سرانجام تحت فشار توده‌های حزبی و چو عمومی چفش بناچار به آن تن داد. (نامه مردم شماره ۱۰۷)

یکی دیگر از اضمحلالات بنیادی حزب توده ایران در این دوره (و اکنون نیز) اعلام صریح کهنه شدن آموزشهای لنین درباره نقش طبقه کارگر در انقلاب دموکراتیک، فراروئی انقلابات دموکراتیک به انقلابات سوسیالیستی و فیزیک سیاست اتحادهاست. حزب توده ایران برای توجیه انحرافات خویش یکی از احکام بنیادی اثر مشهور لنین "دوتاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک" - بمثابه یکی از آثار تئوریک مارکسیسم لنینیسم - را کهنه شده اعلام کرد و نوشت:

"انقلاب دمکراتیکی که مورد بحث دوتاکتیک... است در عصر امپریالیسم رخ می‌دهد... دوتاکتیک در ۱۹۰۵ نوشته شده است. اینکه در عصر امپریالیسم بدون سرکردگی پرولتاریا - انقلابات دموکراتیک ملی دورنمایی ندارند... در مفهوم مجرد و عام خود سخنی درست است... اما این چه ربطی به عصر ما دارد." (نامه مردم شماره ۲۴۹)

دبیر اول حزب به صراحت می‌گفت:

"چریکها یک جمله از لنین می‌آورده‌اند که "در قرن بیستم، در یک کشور سرمایه‌داری نمی‌توان خود را دموکرات انقلابی نامید و نرسید که به سمت سوسیالیسم گام برداشته شود"... بعد نتیجه‌گیری می‌کنند که "دموکراتهای انقلابی حتماً ضد کمونیست باشند"... خوب، این همان ملانقطی بودن است". (پرسش و پاسخ شماره (۱۴) ۴، (۱۵) ۵، (۱۶) ۶)

حزب هنگامی به این "خلاقیت" - در واقع به نفی آشکار بخشی از تئوری مارکسیستی - مشغول بود که رهبری ح.ک.ا.ش و بسیاری احزاب، آموزشهای لنین درباره سرکردگی پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک، فراروئی انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی و... را نمونه‌ای برای کمونیستهای سراسر جهان معرفی می‌کردند و مباحث عمیقی پیرامون ضرورت رهبری طبقه کارگر و زیانهای ناشی از کم بها دادن به آن شدید اجرا داشت.

حزب در این دوره تئوری اتحادها را فیز به ادعای خود "تکامل" داد و درست همان هنگام که رژیم بخش اصلی رهبری را به زیرتازیانه کشیده بود، این خلاقیت در مارکسیسم را در کنفرانس پراگ (فوریه سال ۸۲ - بهمن ۶۱) به احزاب دیگر عرضه کرد.

"مسئله اتحادها با قتضای ویژگی‌های تاریخی و ستنها بسیار متنوع می‌باشد، از جمله اتحاد یکجانبه، چه بسا چنین درکی از اتحاد در نگاه اول متفاوت برسد. ولی در اینجا سخن بر سر آن اتحادی است که حزب ما در انقلاب ایران بکار می‌بندد. این شکل اتحاد مربوط به ویژگی‌های - مبارزه سیاسی است، در ایران جنبش خلقی ضد امپریالیستی تحت لوا و شعارهای مذهبی تظاهر می‌کند. رژیم موجود در کشور، موقعیت حزب ما در تدارک انقلاب و در پیشبرد آن را برسمیت نمی‌شناسد. اینکه ما از سوی مسلمانان مواجه با عدم درک می‌شویم مانع از حمایت ما از انقلاب نیست، بدین ترتیب ما سیاست اتحاد را - حتی بصورت یکجانبه - با نیروهای انقلابی دارای اعتقادات مذهبی بکار می‌بندیم". (صلح و سوسیالیسم. آوریل سال ۸۲ متن روسی - این گفتار از سوی حزب ترجمه نشده است)

و این اتحاد یکجانبه چز دنباله روی آشکار، چز تابع کردن بی‌قید و شرط طبقه کارگر به حاکمیت ضد انقلابی تئوکراتیک چیز دیگری نبود.

"تکامل" تئوری راه رشد غیرسرمایه‌داری یکی دیگر از خلاقیت‌های ح.ت.ت در این دوره بود.

حقیقت مجرد وجود ندارد، حقیقت مشخص است. کسی نمی‌تواند به این سئوال که باران خوب است یا نه؟ پاسخ مشخص دهد. اگر زمین شخم خورده بر آن ببارد یا شیده شده باشد طبعاً باران ملایمی مفید است و برعکس اگر در ختان

www.iran-archive.com

تازه شکوفه زده باشند باران تند قطعا زیان آور است. در مورد تئوری‌ها (راه رشد غیرسرمایه داری و...) نیز باید بطور مشخص برخورد کرد. همانگونه که باران برای روستایی در شرایط نامناسب بدبختی و است، پذیرش هر استراتژی وتاکتیکی ـ که به امر قدرت سیاسی وسازماندهی مبارزه طبقاتی مربوط می‌گردد ـ بدون توجه به شرایط، هلاکت آور است. مبارزه برای دیکتاتوری دموکراتیک کارگران ودهقانان در دوره معینی از تاریخ روسیه انقلابی‌ترین شعار مبارزاتی بود ولی هر آن کس که در دوره مرحله انقلاب سوسیالیستی وسوسیالیسم خواستار باز گشت بدان باشد مرتجع است. آنچه که بخشی از سوسیال دمکراتهای روسیه را به گرداب اپورتونیسم وخیانت آشکار به طبقه کارگر وخلق کشاند همانا عدم درک دوران نوین و عدم اعتقاد به ضرورت رهبری پرولتاریا در انقلاب پرولتاریا دمکراتیک بود. راه رشد بگواهی تمامی اسناد وبه اعتراف خود حزب "برای کشورهایی بود که هنوز مقدمات تولیدی سرمایه داری درآنهارشد نیافته بود و مالا فاقد طبقه کارگر رشد یافته بود" (نامه مردم ۱۱۴) حل تبدیل این تئوری به استراتژی حزب طبقه کارگر در کشوری که مقدمات سرمایه داری درآن مسلط است، انطباق آن به کشوری که پرولتاریا و بورژوازی دوطبقه اساسی و تضاد کار وسرمایه تضاد اساسی آن را تشکیل می‌دهد بر سمیت شناختن آن در این کشور بمثابه "تئوری انقلابی حاصل خیز معنایی جز امتناع از مبارزه طبقاتی، تبدیل طبقه کارگر به زایده اقشار غیر پرولتری ندارد.

در شرایطی که جنبش جهانی کمونیستی سرگرم جمعبندی تجارب این تئوری وبرحذر داشتن از ساده نگری بوده اند، درشرایطی که احزاب کمونیست کشورهای دارای مقدمات تولیدی سرمایه داری بر ضرورت رهبری طبقه کارگر درانقلاب بیش ازپیش تاکید می‌کردند، افتخار چغین انحرافی نصیب حزب توده ایران گشت. نامه مردم می‌نویسد:

"... ما در برنامه ۵۴، برای اولین بار (در جهان) مسئله سمت گیری سوسیالیستی را در کشوری که مناسبات سرمایه داری در آن تاحد انحصارهای محلی پیش رفته بود مطرح ساختیم" (نامه مردم ۱۱۵) حزب نه در سال ۵۴، بلکه در سال ۶۵ به این خلاقیت فخر می‌کند. تکامل مارکسیسم بدینجا خاتمه نمی‌یابد. حزب تاکید بر آموزش لنین درباره دمکراتهای انقلابی را "ملانقطی" بودن معرفی می‌کند. اگر برای طی این راه در کشورهای عقب مانده رهبری دمکراتهای انقلابی ـ که نه تنها باید ضد کمونیست نباشند بلکه بعضا باید هوادار سوسیالیسم علمی نیز باشند ـ ضروریست، بنظر حزب، طی ابعاد نه در کشورهای عقب مانده بلکه در کشورهای سرمایه داری دارای انحصارات محلی از سوی ضد کمونیستهای حرفه ای نیز میسر است. کیانوری هنوز در سال ۵۹ اعلام می‌نمود که این راه در ایران آغاز شده است (پرسش وپاسخ سال ۵۹ شماره ۴) وتاکید می‌کرد" حتی اگر این پدیده جدید در ده جا نیز با شکست روبرو شود آن را دلیل نادرستی آن نمی دانیم". (همانجا)

این بود تنها شمه ای از تاریخ حزب توده ایران* وبرخلاف رفقا حزب حاضر نشده است از خود نقد (بمفهوم کشف علل انحراف و اجتناب از ظهور آن به شکل دیگر در سیر حرکت آتی خویش) کند. برخورد حزب به خطاهای خود در همین دوره پس از انقلاب بهمن (خطاهایی که بقول رفقا استراتژیک بوده، علل نظری داشته وبه تقویت ضد انقلاب وفاجعه منجر شده است) گواه این ادعای ماست. حزب صدها بار بر صحت "خط مشی گذشته" مهر تائید کوبیده است و اینهٔ معنای جز آن ندارد که باز به همان راه خواهد رفت که رفت و همان سیاست وبرنامه ای را در پیش خواهد گرفت که در موقع مساعد به "فاجعه" منجر خواهد گشت.

در شرایطی که خود حزب انکار ضرورت تاکتیک انعطاف پذیر را اپورتونیسم وخیانت به طبقه کارگر می‌نامد و می‌نویسد:

---

* می گویند شما با این برخورد، خدمات حزب به جنبش (نشر آثار مارکسیستی و...) را انکار می‌کنید، وبر تاریخ جنبش کارگری ایران با یک چرخش قلم خط بطلان می‌کشید و...

اید گفت هر چند در واقع حزب در عرض ۴۶ سال موجودیت خود، در ترجمه آثار بنیان گذاران مارکسیسم فوق العاده کم کاری کرده است به هرحال ما منکر کار حزب در این عرصه نیستیم. ولی به بهانه ترجمه و نشر آثار مارکسیستی ـ حتی اگر با حداکثر توان هم انجام گیرد ـ نمی توان حزبی را به جهت انحرافاتش در برخورد با "قدرت سیاسی" به مثابه "مساله اصلی" تبرئه کرد. آشنایی حزب به متون مارکسیستی و دست رسی داشتن به تمامی آنها و نشر این آثار نه تنها مسئولیت حزب به جهت برخورد با "مساله اساسی" را نه تنها سبک نمی کند بلکه بر آن می افزاید. حزب بخشی از وظیفه خود یعنی نشر بخشی از آثار کلاسیک را انجام داد و در بخش اصلی و اساسی یعنی برخورد به "قدرت سیاسی" و مبارزه به خطا رفت.

"انکارضرورت تاکتیک انعطاف پذیر و استفاده ازهمه امکانات موجود برای ادامه مبارزه انقلابی طبقه کارگر چیزی جزو اپورتونیسم چپ وخیانت به طبقه کارگر نیست" (ما و واژدگان سیاسی" ص۳۶)

د راینصورت چگونه می‌توان حزب رابا کوهی ازخطاهای استراتژیک اپورتونیست ندانست وبا آن درک واحدی از مارکسیسم ـ لنینیسم وانترناسیونالیسم پرولتری داشت مگر آنکه مارکسیسم ـ لنینیسم رابه دوشقه یعنی به "تئوری عام" و "تئوری تطبیقی" تقسیم کنیم. تئوری‌عام رابر طاقچه ای بگذاریم تا از اپورتونیسم درامان باشیم وآنگاه باتئوری تطبیقی "خطاهای استراتژیک" کنیم وبرنامه ای رادر پیش گیریم که به "فاجعه" منجر گردد ولی به برکت تئوری عام هیچ لکه ای بر دامنمان ننشیند.

* * *

بینش کهنه انترناسیونالیسم را چگونه درک می‌کند

قبل ازهرچیز باید تصریح کنیم که بحث ما در اینجا درکادر پذیرندگان و مدعیان انترناسیونالیسم پرولتری است ونه غیرآن. زیرا قصدمان اثبات اینست که انترناسیونالیست‌های واقعی آنانی هستند که پیوند دیالکتیکی مبارزه ملی و بین المللی طبقه کارگر و حزب پیشاهنگ آنرا درک می‌کند، ازطرفی درمیهن خود مبارزه ای انقلابی علیه ارتجاع خودی ـ بمثابه بخشی از ارتجاع جهانی راپیش می‌برند، ازپاکیزگی مارکسیسم ـ لنینیسم قاطعانه دفاع می‌کنند، باهرگونه تجلی اپورتونیسم وانحراف مرز می‌کشند طبقه و توده را باروح انترناسیونالیسم پرورش می‌دهند..."، از طرف دیگر علاوه برخدمتی که ازاینطریق به اردوی انقلاب جهانی می‌نمایند ـ بعد دیگر مسئولیت بین المللی خویش یعنی همبستگی وپشتیبانی تام وتمام ازجنبش جهانی کمونیستی، اردوگاه سوسیالیسم وجنبش‌های انقلابی در تمام جهان رادرک می‌کنند ووظایف ناشی ازآن را چه در عرصه ملی وچه درعرصه بین المللی انجام می‌دهند. بی‌تردید آنکس که فقط مبارزه انقلابی درعرصه ملی و... راوظیفه خویش می‌پندارد در بهترین حالت انقلابی آغشته به سموم ملی است. باید قبل ازهرچیز انترناسیونالیسم پرولتری رابمثابه یک اصل ویک رکن مارکسیسم پذیرفت وآنگاه به این نکته پرداخت که آیا درکردار نیز بدان پای بندیم یانه؟ بحث ما دراین بخش صرفا درچارچوب همین کادر است وبس.

انترناسیونالیسم پرولتری عضو ارگانیک مارکسیسم ـ لنینیسم است وآن دیدگاهی که درعمل مارکسیسم ـ لنینیسم راازمبارزه انقلابی جدا می‌کند، قادرنیست درک درستی ازانترناسیونالیسم ارائه دهد وبه مسئولیت انقلابی خود دربرابر آن عمل کند.

نمی‌توان مارکسیست ـ لنینیست بود ولی ازجنبش جهانی کمونیستی، ازاردوگاه سوسیالیسم (ودر راس آن اتحاد شوروی) روی برتافت و عمیقا باآن پیوندنخورد. این امر ناشی از بین المللی بودن طبقه کارگر ووجود دشمن مشترک یعنی بورژوزای جهانی و وجود هدف مشترک یعنی "صلح وسوسیالیسم" است. ولی ابرازهمبستگی باجنبش جهانی کمونیستی و اردوگاه سوسیالیسم فقطیکی از ارکان انترناسیونالیسم پرولتری است. هر آن حزبی که از مبارزه انقلابی درکشور خویش سرباز زند، آنرا ـ بهر دلیل ـ از مسیر حقیقی منحرف سازد، نمی‌تواند انترناسیونالیست واقعی باشد. زیرا مبارزه درعرصه ملی ومبارزه درعرصه جهانی درهم تنیده اند. زیرا بزرگترین وظیفه انترناسیونالیستی طبقه کارگرو حزب او درهر کشورمعین، کمک به برادران طبقاتی خویش در تمام جهان از طریق مبارزه انقلابی درکشور خویش ومبارزه انقلابی درراه یکسره کردن کار بورژوازی خودی و استقرار حاکمیت پرولتاریا و نبرد برای حفظ بقا نوع بشراست. تنها از این طریق است که آن اعلام همبستگی‌ها واقعیت می‌یابند. نمی‌توان درعرصه ملی ازمبارزه انقلابی بازماند، ودرآگاهگری وسازماندهی طبقه کارگر وتوده‌های استثمار شونده کشور خویش علیه بورژوازی خودی منحرف گشت وبه کجراهه افتاد. وسپس مدعی خدمت به جنبش بین المللی طبقه کارگروبخش پیروزمند آن اردوگاه سوسیالیسم گشت. این است درک لغینی از انترناسیونالیسم پرولتری.

"انترناسیونالیسم درکردار فقط وفقط یکی است وآنهم کار بیدریغ درراه توسعه جنبش انقلابی ومبارزه انقلابی درکشورخویش و پشتیبانی (ازراه تبلیغات وهمدردی وکمک مادی) از این مبارزه واز این خط

www.iran-archive.com

مشی وفقدان این خط مشی ـ بدون استثنا در تمامی کشورهاست. (لنین، زیر پرچمی دروغین)*

در دوران معاصر ـ دورانی که با اکثر کبیر آغاز شده است ـ دفاع و پشتیبانی بی دریغ از اردوگاه سوسیالیسم (و در راس آن اتحاد شوروی یکی از ارکان اصلی انترناسیونالیسم پرولتری است و بدون آن نمی‌تواند سخنی از انترناسیونالیسم پرولتری در میان باشد. ولی دفاع و پشتیبانی و همبستگی با اردوگاه سوسیالیسم بدون مبارزه انقلابی در کشور خویش جهت تبدیل آن بیکی از کشورهای سوسیالیستی در بهترین حالت معنایی جز پائین آوردن سطح حزب پیشاهنگ پیشروترین طبقه انقلابی تا سطح یک حزب دوستدار کشورهای سوسیالیستی و لی بی عمل نمی‌تواند داشته باشد. از اینروست که درهمان اسنادی که خود حزب توده ایران دهها سال پیش بر آنها امضا نهاده است تاکید می‌شود،

"بقدرت رسیدن طبقه کارگر و متحدانش بزرگترین خدمت احزاب کمونیست کشورهای سرمایه داری به امر سوسیالیسم و کمونیسم است" (اسناد جلسات مشاوره ـ تاکید از ما نگارنده است) آیا با مسکوت گذاشتن ضرورت رهبری طبقه کارگر، نه فقط برای پیروزی انقلاب دموکراتیک، بلکه حتی برای آستانه گذار به انقلاب سوسیالیستی، می‌توان به امر سوسیالیسم و کمونیسم خدمت کرد؟ چگونه می‌توان با حمایت مطلق و بیکجانبه از رژیمی که بقول خود رفقا "استقرار ولایت فقیه و مبارزه با کمونیسم و سوسیالیسم از مهمترین مشخصات آن بود" (ص۲ مقاله رفیق خسرو) خدمتگزار پیگیر و استوار امر سوسیالیسم و کمونیسم بود" آیا اتخاذ مشی تحکیم پایه های رژیم خمینی رژیمی که ریختن خون کمونیست ها را "واجب غیر کفایی" می داند ـ درمیان توده های زحمتکش می‌توان دم از خدمت به امر سوسیالیسم و کمونیزم زد.

بدون مبارزه علیه انحرافات در درون جنبش طبقه کارگر، بدون مبارزه علیه دوگونه تظاهر نفوذ ایدئولوژی بورژوایی و خرده بورژوایی در درون جنبش، بقدرت رسیدن طبقه کارگر و متحدانش و انجام این "بزرگترین خدمت" امری ناممکن است و بر این پایه "آن طرفدار انترناسیونالیسم که مخالف سرسخت اپورتونیسم نباشد فقط یک موجود خیالی است و بس" (لنین منتخب آثار یکجلدی فارسی ص۴۶۴)

لنین با ایدرک از انترناسیونالیسم پرولتری بود که با ۲۱ شرط یاد شده در قبل، علاوه بر ماده "دفاع قاطع از اتحاد شوری" بمثابه تنها کشور سوسیالیستی آن روزگار پذیرش ۲۰ شرط دیگر علیه اپورتونیسم راست و "چپ" به منظور پیشبرد مبارزه انقلابی در کشور خویش را به مثابه شروط پذیرش به انترناسیونال سوم (همچون حزب واحد جهانی) و محک پای بندی به انترناسیونالیسم مطرح نمود.

لنین در قطعنامه درباره وحدت انترناسیونالیست ها علیه بلوک دفاع طلبی خرده بورژوایی" (مصوبه کنفرانس سرتاسری آوریل ۱۹۱۷ ح.س.ک.ر.(ب)) پس از توضیح سیاست مشویکها... در قبال جنگ (دفاع از میهن خودی و بورژوازی خودی) و دولت موقت تصریح کرد که،

"کنفرانس مقدر می دارد،

۱) وحدت با احزاب و جریاناتی که این سیاست را پیش می برند مطلقا غیر ممکن تلقی شود

۲) وحدت و نزدیکی با گروهها و جریاناتی که در موضع انترناسیونالیسم در کرد ار قرار دارند، بر مبنای دوری گزیدن از سیاست خیانت خرده بورژوایی به سوسیالیسم ضروری محسوب شود. (لنین. مجموعه آثار، چاپ پنجم، جلد ۲۱ ص ۱ ۴ ـ ۴۶ بژبان آذربایجانی)

آنچه که بنظر لنین معیار اصلی پای بندی یا عدم پای بندی به امر انترناسیونالیسم محسوب می‌شد، نه ادعاهای خود این یا آن حزب بلکه پراتیک واقعی آنان بود* آیا ما در سال های که شعار سرنگونی رژیم داده شد) به وظایف انترناسیونالیستی خویش در برابر جنبش جهانی کمونیستی و اردوی سوسیالیسم و خلقهای تحت ستم، آنچنانکه شایسته پیشاهنگ انقلابی طبقه کارگر است عمل کردیم؟

---

*مقاله "وحدت صوری یا وحدت اصولی" در مقام توجیه انترناسیونالیسم در گفتار به مثابه معیار وحدت، بدون اشاره به صغرا و کبرای لنین و بدون توجه به پس و پیش قطع نامه و بدون ذکر بند ۱ این قطع نامه، فقط بخشی از بند ۲ را آن نیز به طور ناقص و درهم ریخته، نقل و استنتاج کرده است. آن چه مقاله نقل نموده است چنین است،

"بنیانگذاران مارکسیسم ـ لنینیسم همواره خواهان وحدت انترناسیونالیستها بودند لنین کبیر در قطع نامه ... شوشت، "... تقرب و وحدت با گروه بندی ها و جریاناتی که در واقعیت امر روی بنیاد انترناسیونالیسم اتکا دارند، بر اساس دوری از سیاست خائنانه خرده بورژوایی و ..." (رجوع کنید به صفحه ۴۴)

انترناسیونالیسم تربیت طبقه و توده با روح برادری جهانی پرولتاریا و توده زحمت است. بهترین راه تربیت توده وطبقه با این روح، مبارزه واقعی در راه حقوق ومنافع آنی وآتی آنان،نشان دادن حقانیت مارکسیسم ـ لنینیسم درعمل است. تنها از این طریق می‌توان آنان را به حقانیت اردوگاه سوسیالیسم وجنبش جهانی طبقه کارگر واقف کرد. ما می‌پرسیم آیا برنامه شکوفایی جمهوری اسلامی" درمیهن ما کمونیسم و اعتبار جهانی آنرا افزایش داد یا به آن آسیب زد؟ پاسخ چیست؟

حزب توده ایران معتقد است که در سالهای ۶۱ ـ ۵۷

"حزب در زمینه انجام وظایف انترناسیونالیستی خود، از جمله در پشتیبانی شجاعانه از انقلاب وجمهوری دمکراتیک افغانستان، انقلاب نیکاراگوئه، اتیوپی، آنگولا، جنبش آزادیبخش فلسطین ودیگر نهضت های رهایی بخش ونیز دفاع استوار از اردوگاه سوسیالیسم ودستاوردهای مادی ومعنوی آن کوتاهی نکرد" (اسناد کنفرانس ملی ح.ت.ا. نامه مردم شماره ۱۹۰)

بگذارید همین نمونه افغانستان را بعنوان مثال زنده بررسی کنیم. در این که سازمان ما وحزب صادقانه و در زیر شدیدترین فشارهای "افغانستان ستیزی" پرچم دفاع از انقلاب ثور و دستاورد آن ـ جمهوری دمکراتیک افغانستان ـ را برزمین نگذاشت تردیدی نیست. ولی با مشارکت ما در امر تحکیم پایه های رژیم خمینی بمثابه دشمن‌قدار خلق‌های افغانستان وپایگاه عمده ضدانقلاب، مگر در فرجام کار، آنچه باقی‌ماند بهره‌مفتی رژیم ولایت فقیه ضدافغانی ازنیروی‌ما نبود؟ مگرنه اینست که‌بزرگترین خدمت به‌مبارزه مردم افغانستان، مبارزه بارژیم خمینی وجلوگیری از تحکیم پایه‌های او می‌بود؟ پاسخ ما به احزاب رادر منطقه چیست؟ چگونه میتوان در شرایط گسترش موج خمینی گرایی درمنطقه "اتحادیکجانبه" با "حزب الهی"های طرفدار ولایت فقیه را تئوریزه کرد وآنگاه مدعی انجام دین انترناسیونالیستی در برابر خلقهای منطقه شد؟ چگونه می‌توان انترناسیونالیست بودوژیمی رادشمن‌ضد است وحتی از آن حمایت کرد که‌برای نشان‌دادن کینه خود نسبت به اتحاد شوروی، پرچم آن را بپای شرمانه درزیر پای اوباشان خودپهن می‌کند؟ فرق بین انترناسیونالیسم درکردار وانترناسیونالیسم درگفتار چیست؟

ما با این اتهامات ازنبردسخت در دفاع از سوسیالیسم جهانی وبرای برافکندن سوسیالیسم در میهن خویش، از نبرد با دشمنان رنگ و وارنگ سوسیالیسم بازنخواهیم ایستاد. این اتهامات قادر نخواهند بود ما را از مبارزه برای کشف علل خطاها، اصلاح خویش ومبارزه با انحرافات در سازمان وجنبش کمونیستی میهنمان و سرانجام از مبارزه به‌خاطر منافع طبقه کارگر و توده زحمتکش منحرف سازند. حقایق روشن‌تر از آن است که به مشتی اتهامات پوچ بتوان بر آن پرده ساتر کشید.

ـ پیش راست با ایجاد گست میان تئوری و پراتیک وبفراموشی سپردن برنامه، اساسنامه، خط مشی سیاسی واحد وعوامل ویژه ـ که در هر کشوری، در هر مقطعی ود رمورد هر نیرویی بطور ویژه مطرح است ـ تنها معیار وحدت رابدیرش صوری مارکسیسم ـ لنینیسم قرار می‌دهد. این‌پیش حتی باعدم موضعگیری قطعی در برابر نفی کنندگان دیکتاتوری پرولتاریا و لنینیسم،محسوب شدن در چارچوب جنبش کمونیستی جهانی و احزاب برادر را تنها معیار وحدت احزاب تلقی می‌کند. ـ این‌پیش باچشم پوشی بر اپورتونیسم حزب توده ایران، حزب را جاودانه وتجسم م.ل درایران می‌پندارد. درعمل وحدت جنبش کمونیستی ایران را تنها درانحلال دیگر نیروهای جنبش درحزب توده ایران میداند.

ـ درک این‌پیش از مارکسیسم ـ لنینیسم، انترناسیونالیسم پرولتری مبانی وحدت وحزب توده ایران درکی انحرافی وراستگرایانه است.

* * *

"اگر کار پشیوه‌جدید راشیامیوزیم، اگر قادر نباشیم سطالت ومحافظه‌کاری را در هرگونه مظاهر آن رفع نمائیم، اگر شجاعت ارزیابی سالمانه اوضاع را ازدست بدهیم و اوضاع راهمانگونه که‌هست مشاهده نکنیم، آنگاه‌نمی‌توانیم حتی یک گام به پیش برداریم. برای اینکه‌بی‌مسئولیتی ریشه‌کن گردد، باید نامیدن پدیده‌ها

www.iran-archive.com

به اسم خویش همچون قاعده زندگی پذیرفته شود و درباره همه صادقانه قضاوت شود، وقت آن رسیده است که به نزاکت بی‌جا، در جایی که باید سختگیری، تقوا و وجدان وجود داشته باشد خاتمه داده شود"

از گزارش م.س. کارباچف به کنگره ۲۷ ح.ک.ا.ش

جنبش جهانی کمونیستی در حال گذار به مرحله ای کیفتا نوین از تکامل خویش است. اینک جستجوی علل ناکافی‌ها به رکن مهمی در مباحث جاری در میان کمونیست‌های جهان تبدیل گشته است. روی آوردن به "کار به شیوه جدید" و "ارزیابی شجاعانه"، نامیدن پدیده‌ها به اسم خویش، و دور انداختن "نزاکت بیجا" آن پدیده هایی هستند که مدام گسترش می‌یابند.

باید به شیوه‌ای لنینی به جهان و جامعه و جنبش نگریست. این طلب متد لنینی و نیز نهاز زمان است که خطا در تمامی عرصه‌ها و بی امان جستجو شود متاسفانه تفکری چنین نمی اندیشد و این در شرایطی است که جنبش کمونیستی ایران گرفتار یکی از بحرانی‌ترین دوره‌های حیات خویش و شاید بحرانی‌ترین آن است. بینش کهنه همانگونه که حاضر نیست از "انحراف براست از سیاست مستقل طبقه کارگر دست بکشد، همانگونه نیز نمی‌خواهد تفکر گذشته درباره جنبش کمونیستی را نیز کنار گذارد و آنرا آنگونه که واقعا هست ارزیابی کند. این بینش هنوز حزب را سرمنزل مقصود می‌داند و دیگر سازمانهای مارکسیست- لنینیست ایران را بسته بنوع برخورد آنها با حزب، خرده‌بورژواها، "چپ"ها، دمکراتهای انقلابی و... می‌نامد. این بینش هر چند علی‌الظاهر وحدت طلب است ولی آنچه که از قطعنامه وحدت درک می‌کند تنها وحدت با حزب توده ایران و طرد دیگران است. عمل این بینش نقض وحدت در زیر پرچم وحدت طلبی است.

باید اعتراف به این حقیقت نمود که در جنبش کمونیستی ایران حقیقت در انحصار هیچ نیرویی نیست. در تمامی سازمانهای جنبش کمونیستی ایران (ما، حزب توده ایران، سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)، سازمان فدائیان خلق ایران (پیروان بیانیه ۱۶ آذر)، سازمان آزادی کار ایران و...) کمابیش اجزایی از حقیقت وجود دارد و هر کدام به سهم خویش دارای انحرافاتی هستند، خاص خویش و بعضا مشترک باهم. (از جمله در مسئله انترناسیونالیسم پرولتری) برجسته کردن حزب در میان تمامی آنان، تعیین مناسبات با آنها بر اساس مناسباتشان با حزب، جز در خدمت تحکیم هر چه بیشتر انحرافات حزب، جز در خدمت تفرقه هر چه بیشتر جنبش، جز ضربه زدن به منافع طبقه کارگر ایران- بویژه در این دوره حساس- مفهوم دیگری ندارد.

* * *

اکبر شهریور ۶۶

www.iran-archive.com

هژمونی و دو استراتژی

۱ ـ اگر بپذیریم که دوران ما، دوران گذار جهانی به سوسیالیسم است، و اگر بپذیریم که یکی از مشخصه‌های عمده دوران ما اصل عدم تقید جغرافیای انقلاب است، به ناگزیر باید بپذیریم که در هیچ انقلابی، هیچ مانع ماقبل تجربی، برسرراه برپولتاریا وجود ندارد. بنابراین هرکس که در تئوری به دنبال مانع‌تراشی بر سر هژمونی پرولتاریا در انقلابات است، اگر مشکلش فقر تئوریک نباشد، در درجه نخست باید تئوری دوران را به دور افکند و از لنینیسم دست شوید. اما در تجربه، آن چه که باید در اساس مدنظر قرار گیرد، درجه آمادگی پرولتاریا برای کسب هژمونی، انجام انقلاب سوسیالیستی و یا فراروياندن انقلاب به یک انقلاب سوسیالیستی است.

۲ ـ وظایف انقلاب، عمومی‌ترین مفهومی است که یک مرحله از انقلاب را تعیین می‌کند. تعیین کننده وظایف انقلاب، پرولتاریاست. پرولتاریاست که برنامه حداقل خود را به پیش می‌نهد و درمی‌یابد که آیا یک انقلاب پیروز شده است، و یا سقط گردیده و شکست خورده است. بنابراین ما در هر انقلابی در درجه نخست باید به سهم پرولتاریا چشم بدوزیم. در یک انقلاب دمکراتیک، با حرکت از زاویه سهم پرولتاریا

ـ حزب پرولتاریا ضمن شرکت فعال در انقلاب، هیچ گاه خط راهنما را کم نمی‌کند،

ـ به نحو پیگیری در راه منافع پرولتاریا، که هیچ چیزی جز منافع واقعی جامعه نیست، می‌جنگد،

ـ بر استقلال طبقاتی پرولتاریا پای می‌فشرد،

ـ انقلاب دمکراتیک را ایدآلیزه نمی‌کند، از آن کعبه آمال نمی‌سازد و این توهم را در صفوف پرولتاریا دامن نمی‌زند که با پیروزی انقلاب دمکراتیک، طبقه کارگر آزاد می‌شود،

ـ حزب پرولتاریا با ایدآلیزه نکردن انقلاب دمکراتیک، پرچم انقلاب پیگیر را برمی‌افرازد و خواهان فراتر رفتن از چارچوب نظام سرمایه‌داری (و یا هر نظام استثماری مسلط دیگری) و گذار انقلاب دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی می‌شود.

بر اساس این شیوه برخورد علمی و انقلابی، در استراتژی و خط‌مشی یک حزب کمونیست اصالت از آن منافع پرولتاریاست و نه خلقی بودن و ضدخلقی نبودن یک حاکمیت. اصالت دادن به مفاهیم "خلقی" و "ضدخلقی" در یک خط‌مشی، از مبانی اندیشه پوپولیستی است. این اندیشه در برابر "حاکمیت خلقی" دچار سرگیجه گشته، متحد افراطی آن حاکمیت از کار درمی‌آید و در برابر "حاکمیت ضدخلقی" با اپوزیسیون بورژوایی، مرز روشنی ندارد.

۳ ـ مفاهیم و یا عباراتی هم‌چون سهم پرولتاریا، منافع پرولتاریا، درجه آمادگی پرولتاریا و فراروياندن انقلاب دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی، با مقوله هژمونی گره می‌خورد. اکنون گره بحث‌های درون سازمانی ما نیز این مقوله است. در مورد مقوله هژمونی توجه به این نکات ضروری است،

ـ مفهوم هژمونی در درجه نخست استنتاجی از نقش تاریخی ـ جهانی پرولتاریاست. این نقش مستقل از خواسته "این یا آن پرولتر یا کل پرولتاریاست." این نقش ناظر بر "هویت پرولتاریاست و آن چه که برمبنای این هویت به ناگزیر به توسط پرولتاریا باید انجام پذیرد." (۱)

ـ دومین مفهوم هژمونی در اصل ضرورت تشکیل حزب مستقل طبقه کارگر، مستتر است. طبقه کارگر و در درجه نخست پرولتاریای صنعتی، باید خود را به صورت یک نیروی سیاسی منسجم سازمان دهد و از همین رو باید به توسط حزبی آگاه، پیش‌رو و رزمنده، رهبری شود.

ـ سومین مفهوم هژمونی در سیاست اتحادهای طبقاتی (برمبنای "وحدت اراده" بلوکی از طبقات تحت ستم در یک مرحله انقلاب) هویدا می‌گردد. طبقه کارگر توده دهقانان و زحمتکشان را به خود ملحق می‌سازد و به عبارت دیگر آن‌ها را زیر هژمونی خود درمی‌آورد. از یک دیدگاه اپورتونیستی، هژمونی یک چیز است و سیاست اتحادهای طبقاتی یک چیز دیگر. از همین رو از دیدگاه یک اپورتونیست خرده‌بورژوازی و همه اقشار آن به مثابه یک نیرو، طبقاتی سیاسی، در هر حال یک نیروی انقلابی است. اما از دیدگاه لنین، همان گونه که هژمونی در عرصه اتحادها معنی پیدا می‌کند، اتحادها نیز در پرتو مقوله هژمونی قابل فهم و مجاز است. اتحاد طبقاتی‌ای که سمت آن اعمال هژمونی پرولتاریا و یا تسریع روند تحقق امر سرکردگی این طبقه نباشد، نفی صف مستقل را به دنبال می‌آورد.

www.iran-archive.com

- بنابراین سه مقوله اتحادهای طبقاتی، هژمونی و صف مستقل را باید در پیوند تنگاتنگ دیالکتیکی با یکدیگر، درک کرد. ترتسکی به اتحاد پرولتاریا و دهقانان اعتقاد نداشت و از این رو در قاموس وی واژه هژمونی فاقد اصالت است، همان گونه که برای رفرمیست‌ها این واژه بی‌معنی است، چرا که آن‌ها به صف مستقل، اعتقادی ندارند.

- هژمونی در مبارزه به دست می‌آید و از آسمان نازل نمی‌شود، خرده‌بورژوازی - و خاصه قشر فوقانی آن و نیروی رهبری کننده و بازتاب دهنده منافع اخص طبقاتی آن - تا زمانی که ناگزیر نشده است، تا زمانی که ناگزیر نشده است، تا زمانی که همه درها به رویش بسته نشده است، به رهبری پرولتاریا تن درنمی‌دهد. خودویژگی‌های دوران ما نافی این حکم لنینی نیست. (۲)

- هژمونی با قدرت رابطه تنگاتنگی دارد. هر چه طبقه کارگر و حزب پرولتاریا قوی‌تر، پرنفوذتر، آگاه‌تر و رزمنده‌تر باشد، امکان برقراری هژمونی پرولتاریا در جامعه بیشتر است. یک بلشویک می‌گوید، می‌رزمیم و هژمونی پرولتاریا را برقرار می‌کنیم. اما یک اپورتونیست، که در عین اپورتونیست بودن از سرکردگی نیز سخن می‌گوید بدان دل می‌بندد که انشاءالله، دموکرات‌های انقلابی در فرجام انقلاب دمکراتیک رهبری را به ما خواهند داد. بر همین اساس نیز هست که یک بلشویک حزبی رزمنده و یک اپورتونیست، حزبی بی‌رمق، نالایق، فاسد، و تسلیم طلب می‌خواهد.

- هژمونی معطوف به کسب قدرت سیاسی است. اگر نیرویی معتقد باشد که قدرت مستقر (آخوندها، "حاکمیت خلق"، بورژوازی دمکرات، خرده بورژوازی دمکرات، دمکرات ملی، دمکرات انقلابی...) وظایف انقلاب را انجام می‌دهد و انقلاب را به پیش می‌برد، خود به خود ایده هژمونی را کنار می‌نهد. محول کردن زمان تحقق این ایده به "فرجام انقلاب دمکراتیک" نیز مستلزم به دورافکندن آن است.

- تحقق هژمونی در زمان صورت می‌گیرد و بنابراین ناظر به یک روند است. ایده آن به معنی واقعیت آن نیست، اما واقعیت یافتن آن مستلزم پافشاری بی‌تزلزل بر روی ایده آن و مجاهدت بی‌دریغ در راه تحقق آن است.

- هژمونی پرولتاریا در مفهوم نهایی خود متناظر با موضع برتر پرولتاریا در قدرت سیاسی و در آخرین کلام متناظر با دیکتاتوری پرولتاریاست. اما هژمونی پرولتاریا عیناً با دیکتاتوری پرولتاریا مترادف نیست. گذاشتن علامت تساوی بین این دو، شگردی اپورتونیستی به منظور نفی ضرورت هژمونی پرولتری در انقلاب دمکراتیک است.

- از به فرجام رسیدن انقلاب دمکراتیک نمی‌توان بدون هژمونی پرولتاریا سخن گفت. هیچ حاکمیتی نمی‌تواند بدون هژمونی پرولتری متصف به صفت انتقالی باشد و جامعه را به سمت سوسیالیسم هدایت کند.

- لنین چه پیش از کسب قدرت به توسط حزب بلشویک و چه پس از کسب قدرت در جریان بحث بر سر نقش اتحادیه‌های کارگری در دیکتاتوری پرولتاریا، نشان داد که نباید از هژمونی درکی بوروکراتیک داشت. هژمونی قدرت صوری نیست، هژمونی فرمانروایی در شکل کمونیسم جنگی نیست، هژمونی دیکتاتوری حزبی نیست، هژمونی معاهده بین حزب کمونیست با احزاب دیگر از موضع زور نیست، هژمونی قدرت واقعی پرولتاریا در همه ارکان جامعه است. هژمونی یک سیاست نوین، یک روان‌شناسی اجتماعی نوین و یک فرهنگ نوین است.

- تلاش در جهت کسب هژمونی بنیاد استراتژی پرولتاریاست. اندیشه هژمونی اندیشه راهنمای پرولتاریا و معیار و محک برخورد با استراتژی دیگران، اندیشه‌های دیگران، بلوک‌های سیاسی مختلف و قدرت سیاسی پس از سرنگونی رژیم کهنه است.

۴ - از مجموعه آن چه که گفته شد می‌توان نتیجه گرفت که آن درکی که ایده هژمونی را با سوسیالیستی دانستن مرحله انقلاب هم‌سنگ درنظر می‌گیرد و برمبنای دمکراتیک بودن مرحله انقلاب به مقابله با طرح هژمونی پرولتاریا برمی‌خیزد اولاً از درک لنینیستی دوران و دیالکتیک مراحل انقلاب به دور است و ثانیاً برداشت بسیار محدودی از مفهوم هژمونی دارد. این برداشت محدود، که به دیگران اتهام آلوده بودن به انحرافات ترتسکیستی می‌زند، به یک اعتبار در اساس با برداشت ترتسکیستی از مقوله هژمونی هم سنخ است. استالین به درستی در "مسایل لنینیسم" تاکید می‌کند که لنین اساساً از آن رو علیه ترتسکیست‌ها برخاست که "آن‌ها ایده هژمونی پرولتاریا را نمی‌فهمیدند." درکی که ایده هژمونی پرولتاریا را تنها در دیکتاتوری پرولتاریا و مرحله سوسیالیستی انقلاب مجسم

www.iran-archive.com

می‌بیند نیز عمق این ایده را نمی‌فهمد و هم‌چون پاروس، پدر فکری ترتسکی، این تز را مهنا می‌گذارد که "اگر سوسیال دمکراسی در راس جنبش انقلابی پرولتاریا... قرار گیرد، این دولت، دولت سوسیال دمکراتیک... و دولت موقت سوسیال دمکراتیک، دولت یک پارچه‌ای با اکثریت سوسیال دمکراتیک خواهد بود." (۳)

۵ ـ هم‌چنان که در آغاز این مقاله گفته شد ما مطلقا نمی‌توانیم در تئوری به دنبال محملی برای معوق کردن طرح ضرورت برقراری هژمونی پرولتاریا بگردیم. تئوری مارکسیسم ـ لنینیسم چنین محملی را در اختیار ما نمی‌نهد. بنابر این ضرورت برقراری هژمونی پرولتاریا را باید به عنوان یک اصل مسلم تئوریک و به عنوان یکی از فرض‌های اثبات شده مساله در نظر گرفت و در تحلیل مشخص برای چگونگی تحقق پیدا کردن ایده هژمونی چاره‌جویی نمود. اما این مساله که از زمان تثبیت لنینیسم در سطح جنبش جهانی کمونیستی، چنین وضوحی یافته است، هنوز برای عده‌ای از رفقای ما که رسوبات بینش فاجعه‌بار گذشته را از مغز خود نزدوده‌اند، واضح و آشکار نیست و بنابر این گاه ما ناچاریم به بحث‌های ۸ دهه قبل برگردیم و مباحثی را از سر گیریم که نتایج آن‌ها کاملا روشن شده است.

اکنون بحث هژمونی در سازمان ما، بحث میان دو استراتژی است، یک استراتژی که هدف خود را جمهوری دمکراتیک خلق و تامین سرکردگی پرولتاریا نهاده است، ایده هژمونی طبقه کارگر را به عنوان پایه و اساس می‌پذیرد و استراتژی دیگر که طرح استراتژی و تاکتیک مصوب پلنوم فروردین ۶۵ شکل مدون آن است، مهنای کار را بر روی "حاکمیت خلق" و تحقق ایده هژمونی صرفا در فرجام انقلاب دمکراتیک می‌نهد.

در چارچوب بحث هژمونی، یک اختلاف عمده بین این دو استراتژی، بر سر رابطه بین ایده هژمونی و سیاست اتحادهای طبقاتی است. استراتژی معطوف به "حاکمیت خلق"، که شکل مناسب با اوضاع و احوال، "تصحیح" شده استراتژی "اتحاد یک‌سویه" (۴) است، رابطه بین هژمونی و سیاست اتحادهای طبقاتی را از هم می‌گسلد. اندیشه هژمونی با متحدین پرولتاریا در عرصه مبارزه طبقاتی، ماتریالیستی و بنابر این اسمی‌گرایانه برخورد می‌کند. اما اندیشه‌ای که اتحاد را مطلق می‌سازد، با متحدین، برخوردی ذات‌گرایانه دارد. این برخورد ذات‌گرایانه بدان‌جا منجر می‌شود که هر متحدی نخست در عام انتزاع، در فضای بین سیارات، متصف به صفت انقلابی شده و آن‌گاه در عالم واقع نیز، همواره و به صورت پاید ار انقلابی پنداشته شود. در چارچوب چنین دیدگاهی، کافی است نماینده خرده‌بورژوازی در یک حاکمیت شرکت داشته باشد، تا آن حاکمیت مفتخر به تصاحب عنوان "حاکمیت انقلابی خلق" گردد. در این دیدگاه، از آن‌جایی که پیوند با خرده‌بورژوازی فی‌الذاته ولذاته، فی‌الذاته ولذاته استراتژیک است، پیوند با "حاکمیت خلق" نیز استراتژیک می‌شود. بنابر این، سیاست پرولتاریا در قبال "حاکمیت خلق" در این استراتژی، در چارچوب "اتحاد و انتقاد" می‌گنجد.

سیاست "اتحاد و انتقاد" ـ که در مورد آن به اندازه کافی تجربه تاریخی و از جمله در کشور خودمان وجود دارد ـ به نفی صف مستقل می‌انجامد. این‌جاست که وجه دیگر اختلاف آشکار می‌شود. طرح مصوب پلنوم و مدافعان آن، رابطه تنگاتنگ و دیالکتیکی بین سه رکن سیاست لنینی هژمونی، اتحادها و صف مستقل را درک نمی‌کنند. از همین‌روست که طرح پلنوم ۶۵، بیشتر از طرح منشویکی انقلاب دمکراتیک، از مارکسیسم فاصله می‌گیرد. منشویک‌ها سیاست خود را با "دولت موقت انقلابی" بر پایه سیاست اپوزیسیون افراطی بودن تنظیم می‌کردند، اما طرح، با امید بستن افراطی به "حاکمیت خلق"، این سیاست را بر پایه متحد افراطی بودن، بنیاد می‌گذارد.

از این بحث می‌توانیم وجه بعدی اختلاف را استنتاج کنیم. در هنگام توضیح پیرامون مقوله هژمونی گفته شد که اندیشه هژمونی، محک و معیار برخورد با قدرت سیاسی پس از سرنگونی رژیم کهنه است. این وجه از اندیشه هژمونی می‌گوید سیاست ما در قبال قدرت تازه استقرار یافته، در درجه نخست تابع آن است که میزان نفوذ واقعی طبقه کارگر و برنامه آن، در کانون قدرت تا چه حد است و قدرت حاکم، تا چه حد طبقه کارگر را بر ای سازمان‌یابی آزاد می‌گذارد. در مقابل، سیاست مطلق کننده اتحادها، شیفته و فریفته قدرتی می‌شود که یک رکن آن و با تمامیت آن، نماینده طبقه‌ای است که بالقوه می‌تواند متحد پرولتاریا باشد. این سیاست بنا بر گرایش درونی خود به شهادت تجربه، منجر به اتحاد افراطی با "حاکمیت خلقی" می‌شود. در منطق این سیاست وجه رابطه مستقیم و اثباتی قدرت حاکم ـ پرولتاریا جای خود را به وجه معکوس و سلبی قدرت حاکم ـ بورژوازی بزرگ و یا قدرت حاکم ـ امپریالیسم می‌دهد و هر ستیز قدرت مستقر با بورژوازی و امپریالیسم با نزدیکی آن به زحمت‌کشان یکسان انگاشته می‌شود.

درمقابل، استراتژی مبتنی بر ایده هژمونی، محتوای رابطه قدرت حاکم ـ بورژوازی و قدرت حاکم ـ امپریالیسم را بر مهنای محتوای رابطه قدرت حاکم ـ پرولتاریا تعریف، ارزیابی و ارزشگزاری می‌کند.

۶ ـ همه انحرافات استراتژی مبتنی بر "حاکمیت خلق"، در مسیری که این خط‌مشی برای انقلاب و حاکمیت پس از سرنگونی ترسیم می‌کند، تبلور می‌یابد. طرح مصوب پلنوم که حتی موضوع درهم شکستن ماشین دولتی و ضرورت آزادی بی‌قید و شرط را مسکوت گذاشته است و "حاکمیت خلق" را صرف متکی بر نیروهای محرکه انقلاب و از جمله طبقه کارگر کرده و شرکت نمایندگان این طبقه را در حاکمیت، شرط انقلابی بودن آن قرار نمی‌دهد، در مورد این حاکمیت، توهم پراکنی می‌کند. طرح، نقش طبقه کارگر را تنها در محدوده مقوله کمیت می‌سنجد و برای آن بار کیفی قایل نیست؛ "درجه پیگیری این دولت (یعنی حاکمیت خلق) در اجرای برنامه مذکور (یعنی برنامه طبقه کارگر) یا میزان سهم و نقش طبقه کارگر و پیش آهنگ آن در این حاکمیت بستگی دارد." در این جمله این نظر مستتر است که حد اقل برنامه طبقه کارگر با حداکثر برنامه خرده‌بورژوازی هم سنگ، است و از همین روست که طرح اصولا با مقوله کیفیت (دست کم تا آستانه سوسیالیسم) کاری ندارد و تنها به کمیت‌ها و درجات، دل بسته است. می‌پرسیم؛ کدام درجه از پیگیری را باید به عنوان آن حد اقلی پذیرفت که حاکمیت را به حاکمیت انقلابی خلق تبدیل می‌کند؟ و نیز می‌پرسیم؛ در مملکت محروسه ایران، این درجه از پیگیری آیا متناظر با یک کیفیت نوین هست یا نه؟ و آیا این کیفیت نوین می‌تواند قائم بر خرده‌بورژوازی باشد؟ سکوت طرح در مورد این قبیل مسایل پرمعناست.

در سیاست (اگر سیاستگزار واقع‌بین باشد و یا بیندارد که واقع بین است) "باید بشود"، مترادف است با "می‌تواند بشود." طرح مصوب پلنوم، حاکمیت خلق را صرفا متکی بر اتحاد نیروهای محرکه انقلاب می‌کند ولی با سکوت خود در مورد الزام شرکت طبقه کارگر در این حکومت، این امر را الزامی ندانسته و صرفا می‌گوید اگر چنین شود، مفید خواهد بود. این چنین حاکمیتی باید خط‌مطرح‌نامه‌ای مطروحه در بند ۵ طرح را به مورد اجرا بگذارد و از آن‌جایی که "باید" به معنی "می‌تواند" است، بنابراین می‌تواند به این برنامه جامه عمل بپوشاند؛ خرده بورژوازی می‌تواند به ساحت سرمایه نیز حمله برد و در واقع از چارچوب برنامه حد اقل پرولتاریا خارج شده و هدایت‌گر اجرای برنامه انتقالی نیز باشد. اما برنامه انتقالی خود چیزی نیست جز شکستن مرز بین برنامه حد اقل و حد اکثر. خرده‌بورژوازی این مرز را می‌شکند و پرچم راه رشد غیرسرمایه‌داری کذا را برمی‌افرازد!

۷ ـ در این جاست که اختلافات بر روی نقش و قابلیت خرده‌بورژوازی به‌طور عام و به‌طور خاص نقش و قابلیت این قشر در ایران، تمرکز می‌یابد. در بالا به جنبه‌هایی از بحث عمومی در این مورد اشاره شد، اما آن‌چه که در بحث ویژه ایران باید مورد توجه قرار گیرد علاوه بر تجربیات مشخص، ساخت و بافت و گرایش‌های طبقاتی در جامعه ایران از یک سو و کارکرد و جایگاه دولت در این جامعه، از سوی دیگر است.

طرح استراتژی و تاکتیک مصوب پلنوم پذیرفته است که مناسبات غالب در ایران، سرمایه‌داری است. اما طرح جایگاه تاریخی این سرمایه‌داری را تعیین نکرده و از بیان صریح این موضوع که پرولتاریا و بورژوازی دو طبقه اصلی جامعه ایران را تشکیل می‌دهند، عمدا خودداری ورزیده است. در این طرح این سرمایه‌داری، آنقدرها هم سرمایه‌داری نیست. اما این سرمایه‌داری، سرمایه‌داری یعنی همان نظامی است که تنها سوسیالیسم قادر به نفی آن است و نه شبه فرماسیونی به نام "حاکمیت خلقی". این سرمایه‌داری ویژگی‌های خودش را نیز دارد، از جمله این که وابسته است، متکی بر نفت است و پاسدار آن دولتی است که سرمایه بزرگ امروزه اساسا در غالب آن تجسم می‌یابد.

سرمایه‌داری ایران، البته نه صرفا به دلیل جوان بودن، هنوز فاز ویژه تحرک اجتماعی عمودی حد فاصل بین پایان مرحله انباشت اولیه سرمایه و تبلور یافتن گرایش‌های انحصاری را از سرنگذرانده است. خرده بورژواهای ما هنوز چشمشان به بالاست، با "حرص و ولع" (اصطلاح کلاسیک‌ها) می‌خواهند خود را بالا بکشند و حتی آن هنگام که از پل صراط رقابت و کشمکش، به پایین، به اعماق جامعه، به میان پرولتاریا و نیمه پرولتاریا می‌افتند، چه بسیار دیده می‌شود که هنوز چشم بر آسمان دارند. در بسیاری از کشورهای عقب مانده و یا سرمایه‌داری با رشد متوسط آمریکای لاتین، آسیا و آفریقا، وضعیت چنین نیست. در این کشورها بخش مهمی از خرده‌بورژوازی به سرنوشت خود تن داده است و به پرولتاریا به چشم ناجی می‌نگرد. اما در میان عمده‌ترین بخش‌های خود آگاه اقشار متوسط جامعه ایران، بخش‌هایی که از تحرک سیاسی برخوردارند و یا می‌توانند برخوردار باشند، به دلایل عینی، با چنین روان‌شناسی مهمی مواجه نیستیم. نباید فراموش کنیم که بخش عمده قشر مرفه و متوسط خرده‌بورژوازی ایران، ماحصل سیاست لوبی فیلیپی "ثروتمند شوید" شاه با اتکا بر درآمدهای سرشار نفتی است و نباید از نظر دور داریم که همین

www.iran-archive.com

اقشار ـ خاصه قشر مرفه ـ به انقلاب و تاکوبنیسم انقلابی، باچه بدبینی مفرطی می‌نگرند. در ایران، بخش‌های مهمی از خرده‌بورژوازی، هنوز خود را مجبور به فشردن دست پرولتاریا نمی‌بیند و اگر بر مسند قدرت بنشیند، برای طبقه کارگر سهمی در نظر نخواهد گرفت. (۵)

به ویژگی‌های مسند قدرت در ایران باید توجه ویژه‌ای مبذول داشت. دولت در ایران بزرگ‌ترین کارفرماست. هم اکنون سرمایه بزرگ اساسا نه دارای شخصیت حقیقی بلکه دارای شخصیت حقوقی است که در قالب دولت تجسم می‌یابد. آیا رفقای مدافع طرح پلنوم حاضرند با خیال آسوده این دولت را به دست خرده‌بورژوازی بسپارند؟ آیا رفقا حاضرند با اطمینان خاطر زمام سرنوشت را که حاکم بر اقتصاد کشور ماست، به دست خرده‌بورژوازی و حتی رادیکالترین تیره آن بدهند؟ اگر کسی سوار این مرکب شد، دُلِ طلبانه پیاده خواهد گردید تا طبقه کارگر بر روی زین آن بنشیند؟ بگویید یک دولت خرده بورژوایی در ایران، به‌طور مسلم به کدام سمت استحاله خواهد یافت، جز به سمت بورژوازی؟ جز به سمت دیکتاتوری؟ پس چرا توهم می‌آفرینید؟

۸ ـ اما ایران کشوری است خرده‌بورژوایی و به همین دلیل، برعکس استنتاج راست روانه از این واقعیت، که می‌بایست بر این امامزاده دخیل ببندیم، باید این تذکر لنین را ـ در آن جایی که به واقعیت خرده‌بورژوایی بودن روسیه اشاره داشت ـ آویزه گوش کنیم که نباید در مورد جریان‌های خرده‌بورژوایی دچار توهم شویم و از جمله به همین دلیل می‌بایست "در راه طبقاتی پرولتری خود ثابت قدم باشیم." (۶)

در ایران، خطایی بس جدی خواهد بود اگر اتحاد طبقه کارگر و خرده‌بورژوازی را در مرحله انقلاب دمکراتیک، در غالب معاهده بین کمونیست‌ها و یک یا چند سازمان خرده‌بورژوایی، مجسم ببینیم. ما عمیقا باید به این واقعیت توجه داشته باشیم که بسیج بخش‌های رادیکال خرده‌بورژوازی، اساسا باید به توسط خود کمونیست‌ها حول شعارهای دمکراتیک و عدالت‌جویانه، صورت گیرد. مظهر اتحاد خلق در ایران، از جمله اتحاد طبقه کارگر و خرده‌بورژوازی، اساسا نه جبهه‌ای از تشکل‌های موجود، بلکه تشکل‌های توده‌ای است که از هم اکنون می‌توانند نضج گیرند، با برآمد انقلاب برآمد یابند، بنیادهای آن را تشکیل دهند و مظهر دمکراتیسم آن باشند.

قشر فوقانی خرده‌بورژوازی جدید در ایران عمدتا در برابر سرنگونی نمی‌ایستد، اما در برابر تحولات انقلابی ایستادگی می‌کند. از این قشر و بخش فعال خرده‌بورژوازی سنتی قشری مسلمان که بگذریم، باقیه اقشار خرده‌بورژوازی می‌توانیم در تئوری، متحد باشیم. اما در مبارزه سیاسی، در تظاهر و تبلور آگاهانه مبارزه طبقاتی، ما فقط نیروهای معینی را می‌توانیم به عنوان مظهر خرده‌بورژوازی متوانا برای اتحاد دمکراتیک با پرولتاریا در نظر گیریم. دیدگاه راست، با خرده‌بورژوازی به طور کلی متحد می‌شود، اما استراتژی مبتنی بر ایده هژمونی، با خرده‌بورژوازی جمهوری‌خواه رادیکال و دمکرات. از دمکراتیک بودن مرحله انقلاب، نباید این برداشت را داشت که باید با هر نیروی خرده‌بورژوازی و یا دارای ریشه در خرده‌بورژوازی، متحد شد. دمکراتیک بودن مرحله انقلاب و ضرورت گذار بی‌وقفه آن به سوسیالیسم، ایجاب می‌کند که مرکز ثقل اتحادها و ائتلاف‌ها بر روی آن نیروهایی قرار گیرد، که از تحولات انقلابی و گام برداشتن به سوی سوسیالیسم نمی‌هراسند. ما باید به دقت توجه داشته باشیم که هر نیرویی برای آینده چه نقشه‌ای در سر دارد. ما از هم اکنون، در هر کجا که ضرورت داشته باشد و هدف مبارزه با دشمن اصلی را در سایه نهرد، باید در برابر مجاهدین و امثالهم (به فرض قابل بحث خرده‌بورژوایی بودن آن‌ها) بایستیم و آنان را افشا کنیم. (۷)

۹ ـ از لنین آموخته‌ایم که کمونیست‌ها باید محتمل‌ترین مسیر انقلاب را برای توده‌ها، تصویر کنند. ما باید به توده‌ها و مقدمتا طبقه کارگر بگوییم که تنها جمهوری دمکراتیک خلق می‌تواند برای آن‌ها آزادی، عدالت، کار، مسکن، تامین اجتماعی و یک زندگی انسانی به ارمغان آورد. تنها جمهوری دمکراتیک خلق می‌تواند ما به ازای برنامه حداقل پرولتاریای ایران در عرصه قدرت، باشد. آیا همین امروز امکان برقراری این تنها شکل انقلابی

www.iranarchive.com

قدرت، فراهم است؟ سیاست انقلابی نمی‌تواند برپایه کاچی به ازهیچی باشد وپاسخ مردد انه ومنفی به این سوال، حقانیت ضرورت برقراری جمهوری دمکراتیک خلق را نمی‌تواند به زیر سوال برد. ما در این مسیر خواهیم جنگید و یک نقشه سنجیده کسب قدرت را مکمل برنامه عمومی خود خواهیم ساخت. ما بانهادن هدف برپایی جمهوری خلق در برابر خود، از پیش می‌گوییم که در مورد هیچ شکل حکومتی دیگری توهم ندا ریم و ازهم اکنون در این زمینه، درسطح جنبش وجامعه، توهم زدایی می‌کنیم.

آیا ایده هژمونی و به‌طور مشخص ایده جمهوری دمکراتیک ایجاب می‌کند که هم اکنون خواسته‌های انتقالی پیش کشیده شود؟ ما سوسیالیسم و خواسته‌های انتقالی را به جای خود تبلیغ و ترویج می‌کنیم، اما اساسا به دمکراتیسم، به عنوان هدف مقدم و در عین حال سکوی پرش خود می‌نگریم. در این زمینه، آموزش‌هاگ‌لنین راهنمای ماست. لنین در انقلاب ۱۹۰۵ برای برقراری هژمونی پرولتاریا درسطح جنبش و درتداوم خود در بلوک انقلابی قدرت، به دمکراتیسم پیگیر به عنوان حلقه‌ای می‌نگریست که با دست یازیدن به آن، تمام زنجیر در دست با قرار خواهد گرفت. لنین بر هژمونی تاکید می‌کرد، اما در ۱۹۰۵ نمی‌گفت که قدرت هم اکنون می‌تواند در دست پرولتاریا قرار گیرد. لنین چنین نگفت، اما صدبار تاکید کرد که پرولتاریا باید مسلح باشد. لنین در آن هنگام نگفت که نمایندگان پرولتاریا باید جای مقامات رسمی را بگیرند، اما گفت که همه مقامات باید انتخابی باشند و مردم باید حق داشته باشند همه مقامات خاطی را عزل کنند و به محاکمه بکشند. لنین نگفت قضاوت را به ما بسپارید، اما گفت که قضات را باید مردم برگزینند. لنین نگفت که فرماندهان ارتش باید کمونیست ها باشند، اما گفت که باید تسلیح عمومی جایگزین ارتش شود. لنین نگفت استادان و فرماندا ران را ما باید منتصب کنیم، اما گفت که باید خودگردانی وسیع محلی و منطقه‌ای برقرارشود. لنین نگفت اداره مطبوعات وکنترل همه انتشارات را پرولتاریا به دست گیرد، اما گفت که آزادی زبان وقلم باید بی هیچ قید وشرطی برقرار گردد. لنین نگفت ایدئولوژی پرولتاریا باید ایدئولوژی رسمی باشد، اما گفت که بی هیچ اما واگری باید آزادی عقیده برقرار باشد. لنین نگفت که کارخانه‌ها را به نام پرولتاریا مصادره کنیم، اما گفت که کنترل تولید باید در دست پرولتاریا باشد. بازهم می‌توان بر فهرست این مطالبات ـ که هیچ یک سوسیالیستی نیستند ـ افزود. بنگرید به برنامه حزب سوسیال دمکرات روسیه، بنگرید به مقالات بر نامه ای لنین، بنگرید به دوتاکتیک، بنگرید به همه نوشته های لنین در دوره برآمد انقلاب دموکراتیک روسیه، بنگرید به قطعنامه های کنگره سوم.

آری، ایده هژمونی نمی‌گوید باید بلافاصله توقدرت را دست گیری، چنین نمی‌گوید، اما می‌گوید اگر در راس قدرت نبودی، باید دست نشستگان بر مسند قدرت را از پشت بهندی، باید به آن‌ها هیچ گونه توهمی نداشته باشی، باید حلقه محاصره را مدام بر آن‌ها تنگ‌تر کنی، با شوراها، با کمیته‌ها، با کنترل کارگری، با خودگردانی وسیع محلی و منطقه‌ای، با حق تعیین سرنوشت خلق‌ها، با آزادی بی‌قید و شرط، با تسلیح توده‌ای، با درهم شکستن ارگان‌های مرکوب‌گر، با حق اعتصاب، با حق تظاهرات، با حق انتخابات آزاد، و درصورت لزوم و درصورت امکان با حق قیام. و این همه نافی آن نیست که ما می‌توانیم با خطو مرزهای روشنی از برخی اقدامات معین دولت موقت خلقی پس از سرنگونی، پشتیبانی کنیم و از آن در برابر امپریالیسم و ارتجاع سرنگون شده حمایت به عمل آوریم.

این یک استراتژی است و یک استراتژی آن است که طرح مصوب پلنوم ارائه می‌دهد. این طرح که حتی درهم شکستن ارگان‌های مرکوب‌گر و بوروکراسی دولتی را مسکوت نهاده است، از پیش اعلام می‌کند که فریقته حکومت خلقی خود خواهد شد.

۱ ـ یکی از مظاهر درک پویای لنین از مقوله هژمونی، شیوه برخورد او با دولت انقلابی موقت در کنگره بلشویکی سوم است. در کنگره سوم، در قطع‌نامه درباره حکومت انقلابی موقت" گفته شد: "... کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه مقرر می‌دارد که:

الف ـ ضروری است در بین طبقه کارگر ایده مشخصی در مورد محتمل‌ترین مسیر انقلاب و هم‌چنین در مورد لزوم تشکیل حکومت انقلابی موقت در لحظه معینی از انقلاب رواج داده شود، حکومتی که پرولتاریا از آن

خواهان اجرای فوری تمام خواسته های سیاسی و اقتصادی برنامه ما (برنامه حداقل) خواهد بود،

ب ـ بسته به توازن قوا و عوامل دیگری که نمی‌توان از پیش دقیقا آن ها را معین کرد، نمایندگان حزب ما ممکن است مجاز به شرکت در حکومت انقلابی موقت باشند تا مبارزه بی‌رحمانه ای را علیه کلیه تلاش های ضد انقلابی به عمل آورده و از منافع مستقل طبقه کارگر دفاع کنند،

ج ـ به عنوان شرط ضروری چنین مشارکتی، حزب ما نظارت شدیدی بر نمایندگانش اعمال داشته و از استقلال حزب سوسیال دمکرات ـ که برای انقلاب سوسیالیستی کامل مبارزه می‌کند و از این رو دشمن آشتی‌ناپذیر کلیه احزاب بورژوایی است ـ پیوسته حراست می‌کند،

د ـ بدون توجه به این که سوسیال دمکرات ها قادر به شرکت در حکومت انقلابی موقت باشند یا نه، ما موظفیم در میان وسیع‌ترین بخش های پرولتاریا این ایده را رواج دهیم که پرولتاریای مسلح و تحت رهبری حزب سوسیال دمکرات باید پیوسته حکومت موقت را به منظور حفظ، تحکیم و گسترش دستاوردهای انقلاب، تحت فشار قرار دهد." (۸)

بنابراین اگر از ما بپرسند که شما در برابر دولت پس از سرنگونی ای که در آن هژمونی ندارید، چه رفتاری خواهید داشت می‌گوییم پاسخ مساله را از لنین بگیرید. ما عین این قطع نامه را رونویسی می‌کنیم.

در این قطع نامه هژمونی هم هدف و هم مهنای مرزبندی است. هدف مانیز کسب هژمونی است و با هر "حاکمیت خلقی" که در آن هژمونی پرولتاریا برقرار نباشد، مرزبندی خواهیم کرد. مدعی نخواهیم شد که "دولت خلقی" می‌تواند تا مرز سوسیالیسم حرکت کند، مدعی نخواهیم شد که قابلیت حمله به ساحت سرمایه را دارد و از این رو کول هیچ ملی شدنی را نخواهیم خورد. دستمان را باز خواهیم گذاشت و برای کسب هژمونی خواهیم جنگید. تنها رهبری پرولتاریا و جمهوری دمکراتیک خلق در گذار به راستی بی‌وقفه خود به سوی سوسیالیسم، به ما نان و آزادی خواهد داد و فتح و شادی خواهد بخشید.

۱۱ ـ اگر ما بخواهیم برمهنای درک مستتر از ایده هژمونی در قطع نامه بلشویکی درج شده در بالا، خود در شرایط ایران به قطع نامه های مشابهی دست یابیم باید با این انحرافات عمده مرزبندی کنیم،

ـ انحراف کناره‌گیری و امتناع گرایی هم در شکل منفعل و هم در شکل فعال آن. کناره‌گیری منفعل همان اکونومیسم است. بر اساس نظر کناره‌جویان منفعل ما از آن رو که به ضرورت برقراری هژمونی در انقلاب دمکراتیک رسیده‌ایم و از آن رو که این هژمونی به‌طور بالفعل برقرار نیست، باید ورود به عرصه مصاف بر سر قدرت را به آینده ای دور موکول کنیم و اکنون صرفا به کار در کارخانه‌ها برای آماده‌سازی طبقه کارگر بپردازیم.

برمهنای نظر کناره‌جویان و امتناع گرایان فعال، ما اگر خود در جبهه سرنگونی و یا در دولت آینده برآمده از دل یک قیام توده ای، هژمونی بالفعل نداشتیم، باید از شرکت در جبهه دمکراتیک سرنگونی و در قدرت ائتلافی آینده خودداری کنیم، در این مسیر نجنگیم و اپوزیسیون افراطی هر دو و دست کم قدرت ائتلافی آینده باشیم. دیدگاه کناره‌جویان فعال با دیدگاه اُتزوویستی (۹) مشابهت هایی دارد.

ـ انحراف امتناع‌جویی از کسب هژمونی. برمهنای این انحراف ما باید اکنون فقط جبهه وحدت خود را با نیروهای دمکرات شرکت کننده در جبهه سرنگونی ببینیم، مهنای ائتلاف با یک نیرو را نه برنامه آن برای آینده بلکه در جبهه خلق قرار داشتن پایگاه طبقاتی آن نیرو بگذاریم، در آینده در قبال "دولت خلقی" آلترناتیو، سیاست اتحاد و انتقاد گدایی را پیشه گیریم و خود را با قانونیتی که از سوی این دولت دیکته می‌شود، انطباق دهیم. این دیدگاه در مورد دولت آلترناتیو توهم‌پراکنی می‌کند و برای آن ظرفیتی قایل می‌شود که نافی ایده ضرورت هژمونی پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک است. تخصص مهم پرچم‌داران این انحراف، به رخ کشیدن ضعف های طبقه کارگر نه به قصد چاره‌جویی، بلکه به قصد تبلیغ خرده‌بورژوازی و مرغوب‌تر جلوه دادن ایده‌های خرده‌بورژوایی در برابر ایده هژمونی پرولتاریاست.

www.iran-archive.com

۱۲ ـ در ایران، ضمن منتفی نبودن جنگ داخلی، انقلاب دمکراتیک شکل یک جنگ رهایی بخش را ـ که به همت کمونیست‌ها از نقطه‌ای شروع شده و سرتاسر کشور را در برمی‌گیرد ـ به خود نخواهد گرفت. از این رو تحقق سرکردگی پرولتاریا اساساً از کانال تحقق خواسته‌های دمکراتیک، بسیج توده مردم و مقدم بر همه بسیج طبقه کارگر و بالاخره مسدود کشتن و مسدود ساختن در آلترناتیوهای خرده‌بورژوایی و بورژوایی می‌گذرد. کارخانه هم اکنون مهم‌ترین سنگر رزم ماست، اما باید شرایطی فراهم آید که کمونیست‌ها بتوانند بیشترین تماس را با توده کارگران برقرار سازند و کارگران بتوانند از تشکل‌های طبقاتی خود برخوردار گردند. ما باید بر ایده هژمونی تاکید کنیم اما نباید از یاد ببریم که پرولتاریایی که هنوز خود را به صورت یک سندیکا سازمان نداده است، به هیچ رو قادر نیست خود را در قالب یک دولت سازمان دهد. از همین روست که باید پیگیرانه شعار آزادی را پیش برد و یک بار برای همیشه، این اندیشه پوسیده و شکست‌آور را، که شعار آزادی یک چیز است و مبارزه کارگری یک چیز دیگر، از ذهن به دور ریخت.

کارخانه مهم‌ترین سنگر ماست، اما مساله هژمونی صرفاً در کارخانه‌ها حل نخواهد شد. اگر دست خود را چنین پند از غلطی شویم، لاجرم باید روند تحقق سرکردگی را از کانال معاهده حزب پرولتاریا از موضع برتر با سازمان‌های دهقانی و خرده‌بورژوایی ترسیم کنیم و بیش از آن بسیج توده غیرپرولتر را وظیفه جریانات غیرپرولتری بدانیم. نه، بسیج توده غیرپرولتر نیز ـ همان‌گونه که در اکثر قریب به اتفاق انقلابات پیروزمند دیده می‌شود ـ وظیفه ما کمونیست‌هاست. انقلاب ما یک انقلاب خلقی است و امر سرکردگی، هم منوط بدان است که پرولتاریا صف مستقل خود را داشته باشد و هم بدان وابسته است که آیا ما قادر به بسیج نیروهای تعیین‌کننده در اردوی خلق خواهیم بود یا نه. مساله مساله نیروست. مساله مساله لشکرکشی است و مسایل مبارزه طبقاتی در نبردهای قطعی از طریق نیرو و لشکر حل می‌شود. انقلاب ما یک انقلاب توده‌ایست و حزب کمونیست در ایران باید حزب یک انقلاب توده‌ای باشد. کمونیست‌های ایران لازم است به روان‌شناسی اجتماعی مردم ایران و تجربیات انقلاب بهمن و پس از آن ـ برمبنای تحلیلی همه جانبه از جامعه ایران ـ توجه ویژه‌ای داشته باشند. یک تجربه قابل تامل تجربه خرده‌جنبش چریک‌های فدایی است که ما نیز از دل آن بیرون آمده‌ایم. مشی چریک‌ها به شکل‌های مختلف نقد شده و بعضاً از مواضع اکونومیستی و راست نیز کوبیده شده است، اما کمتر کسی این مساله را پیش کشیده است که آن مشی غلط حاوی این عنصر صحیح نیز بود که با جنبه خاصی از روان‌شناسی مردم انطباق داشت و منجر به رشد در مجموع وسیع فدائیان گشت. کارخانه به تنهایی ـ با درک هنوز ساده‌نگرانه‌ای که ما از کار در میان طبقه داریم ـ قادر نبود به ما آن قدرت را که اساساً به دلیل اتکا داشتن به کارخانه و ایدئولوژی کارخانه از دست دادیم ـ ارزانی کند.

* * *

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری کنم: ایده هژمونی باید بنیاد استراتژی و تاکتیک‌های ما را تشکیل دهد. وظیفه انقلاب درهم کوبیدن کهنه و آوردن نو است. نو در ایران اساساً جمهوری دمکراتیک خلق است. هر شکل دیگری از سازمان‌یابی قدرت سیاسی، مستقیماً و یا با نوسانائی، کهنه را در خود بازتولید می‌کند، سرمایه‌داری را حفظ کرده و بساط دیکتاتوری تازه‌ای را برپا می‌سازد. هر شکل دیگری از سازمان‌یابی قدرت، تنها به اعتبار شکل تازه‌ای از اعمال جبر طبقاتی ارتجاعی خود، نوخواهد بود.

ایده هژمونی هم هدف، هم خط راهنما و هم مهنای مرزبندی است. سکتاریسم، پاسدار ایده هژمونی نیست. هژمونی در اتحادها معنی پیدا می‌کند. برای اتحادها باید آغوش باز داشت، اما در هیچ اتحادی، در هیچ وضعیتی و در قبال هیچ قدرتی، از جمله قدرت متحدین، نباید ایده هژمونی را کنار نهاد.

کمونیست‌های ایران، پیش از آن که به اتحادها بپیوندند، خود باید ایجادگر اتحادها باشند. اتحاد نیروهای محرکه انقلاب در ایران، به هیچ رو منحصر به جبهه‌ای از احزاب انقلابی و ترقی‌خواه موجود نمی‌شود. نه تنها وظیفه بسیج و سازمان‌دهی کارگران و زحمتکشان، بلکه وظیفه بسیج اقشار میانی دمکراتیک نیز برعهده کمونیست‌هاست.

این امر به هیچ رو منافاتی با مرزبندی با دمکراتیسم غیرسوسیالیستی ندارد. جوانان، زنان، دانشجویان، روشنفکران ترقی‌خواه، نویسندگان و هنرمندان، اساسا ما باید این توده وسیع را بسیج کنیم. بسیج آن‌ها و مقدم بر آن‌ها بسیج کارگران و زحمتکشان، فقط با پیگیرترین شکل پایبندی به دمکراتیسم میسر است. ما بسیار کم به این سخن انگلس پایبندیم که کمونیست‌ها مقدم بر هر چیز دمکراتند. اگر بدین سخن پایبند بودیم، ذره‌ای به رژیم جنایتکار فقها دل نمی‌بستیم، پرچم آزادی را از دست نمی‌نهادیم و اجازه نمی‌دادیم دیگران دم از آزادی‌خواهی زنند.

نبرد برای هژمونی تنها می‌تواند جفت هماورد نبرد برای آزادی باشد. این سخن روح دوران و روح بحث‌ها و نظرات نوین در جنبش جهانی کمونیستی را در خود بازتاب می‌دهد. هیچ کس به ما آزادی نخواهد داد و هیچ گاه جبهه‌ای شکل نخواهد گرفت که ما جناح هوادار سوسیالیسم آن باشیم و دیگران جناح هوادار دمکراتیسم آن. سوسیالیسم و دمکراتیسم هر دو باید در نام کمونیست‌ها گره‌خوردگی یابند. آزادی را نمی‌توانیم طلب کنیم. آزادی را باید مستقر سازیم. ایده هژمونی، نبرد برای آزادی و تلاش برای کسب قدرت، تنها اینان می‌توانند پایه‌های یک خط‌مشی انقلابی باشند.

کمونیست‌های ایران باید در حزب واحد طبقه کارگر متحد شوند. آن‌ها باید مدام بر قدرت و گستردگی دامنه نفوذ خود بیفزایند. آن‌ها باید به مبارزه برای کسب قدرت صدبار بیش از آن‌چه اکنون بها می‌دهند، تاکید ورزند. تنها در صورت پایبندی به عرصه این مبارزه، از هر نظر مسؤلانه‌تر عمل خواهیم کرد، از سکتاریسم دوری خواهیم جست و با دل‌بستن به طلب آزادی و عدالت از قدرت دیگران، به رفرمیسم درنخواهیم غلتید. مبارزه برای کسب قدرت و نقشه جنگی سنجیده‌ای برای پیش‌برد آن، به هیچ رو اهمیتی کمتر از برنامه ندارد. هر آدم آگاه، صادق و خیراندیشی شاید بتواند در این زمینه یا آن زمینه برنامه جامع و نیکویی بنویسد. اما برنامه نه برای طلب کردن اصلاحات، بلکه برای معرفی خود است. برنامه می‌گوید: اگر ما قدرت را به دست آوریم، چنین خواهیم کرد.

ما باید بر مبنای سه رکن هم‌بسته تلاش برای کسب هژمونی، نبرد برای آزادی و نبرد برای کسب قدرت، تحولی عمیق در تاکتیک‌ها و سبک کار خود به عمل آوریم. ما از یک سو چندان به پرنسیپ‌ها پایبند نیستیم، و از سوی دیگر به دگماتیسم عمیقی دچاریم. ایران، کشوری است با رشد متوسط سرمایه‌داری و در میان کشورهایی با این خصیصه، دارای ویژگی‌های خود. در کشورهای هم‌تراز ایران، در فاز فعلی روند انقلابی جهانی، انقلاب پیروزمندی رخ نداده است. ما ضمن تجربه‌اندوزی از مجموعه انقلابات، باید بیش از هر چیز از انقلاب بهمن و پی‌آمدهای آن، درس بگیریم. این انقلاب و درس‌های حاصل از شکست آن و درس‌های مشی‌شکست آور خودمان ـ که باز برخی می‌کوشند در قالبی دیگر آن را احیا کنند ـ نزدیک‌ترین منابع عینی برای تنظیم یک استراتژی انقلابی است.

مهدی ـ ۱۵ شهریور ۶۶

پانویس‌ها

۱ ـ به نقل از "خانواده مقدس"، مجموعه آثار مارکس و انگلس (به آلمانی)، ج ۲، ص ۳۸.

۲ ـ رجوع کنید به مقاله "اعترافات ارزنده پتریم سوروکین" (در جلد ۲۸ مجموعه آثار لنین و نیز مقالهٔ گردهمایی ۶۸

www.iran-archive.com

کارکنان حزبی مسکو" در همان‌جا). لنین این مقاله را در دوره پس از اکتبر نوشته و در آن صریحا نقش خرده‌بورژوازی را در دوران جدید بررسی می‌کند. این مقاله در جلد ۸ منتخب آثار ۱۲ جلدی فارسی چاپ پروگرس، درج شده است.

۳ـ به نقل از مقاله "سوسیال دمکراسی و دولت موقت انقلابی" اثر لنین (لنین در مقابله با ترتسکیسم ـص ۲۷)

۴ ـ اصطلاح "اتحاد یک‌سویه" از شاهکارهای نبوغ رهبری حزب توده ایران است که نتایج و ثمرات آن را همگان به چشم دیدند. این اصطلاح را علی خاوری دبیر اول فعلی حزب توده ایران در سال ۱۹۸۳ در سمینار نشریه "صلح و سوسیالیسم" پیرامون "هژمونی و قدرت" (توجه کنید، هژمونی و قدرت!) بیان داشته است. نماینده حزب توده ایران در این سمینار گفته است، "اتحاد سیاسی برطبق ویژگی‌ها و سنن تاریخی ممکن است شکل‌های گوناگونی از جمله شکل اتحاد یک‌سویه را به خود بگیرد. چنین نظری نسبت به اتحاد در وهله نخست تناقض آمیز می‌نماید. اما این شکلی از اتحاد است که حزب ما در انقلاب ایران تجربه کرده است." (صلح و سوسیالیسم ـ آوریل ۱۹۸۳). معنی "اتحاد یک‌سویه" در آن هنگام که رهبری حزب آن را فرموله کرد و به کار بست، چنین بود: امام خمینی به عنوان رهبر حق دارد هر چه خواست بر سر ما که متحدین مخلصش هستیم، بکوبد. ما متحد اوییم و ضرورتی ندارد که او هم به ما دست اتحاد دهد. این خیانت یک طرفه است!

۵ ـ منظور من در این‌جا به هیچ روآن نیست که خرده‌بورژوازی در ایران متحد بورژوازی است. من تنها به گرایش به سوی بورژوازی در میان خرده‌بورژوازی ایران اشاره دارم. این خرده‌بورژوازی اگر به قدرت دست یابد، نه پرولتاریا بلکه بورژوازی را برخواهد گزید. به‌نظر من مشخصا باید گفت که دمکراتیسم انقلابی در کدام از بخش‌های خرده‌بورژوازی تبلور می‌یابد. اگر به‌تاریخ چند دهه اخیر بنگریم ذهنمان در درجه نخست متوجه دمکراتیسمی می‌شود که سمت روشن چپ داشته است و در زیر چتر سازمان‌های چپ عمل می‌کرده است (جنبش دانشجویی و نظایر آن). بنابراین تساوی "خرده‌بورژوازی = دمکرات انقلابی" به هیچ رو در کلیت خود صحت و واقعیت ندارد.

۶ ـ منتخب آثار تک جلدی فارسی ـص ۵۰۹.

۷ ـ بارها و بارها باید به تاریخ سازمان مجاهدین، برای درهم شکستن توهم نسبت به خرده‌بورژوازی دمکرات رجوع کرد. معمولا گمان می‌شود که قضیه نقی شهرام، رابطه مجاهدین و چپ را تیره کرد. هم راست و هم خرد مجاهدین، چنین تبلیغ کرده‌اند. این قضیه تاثیرات منفی خود را داشته، اما تعیین کننده نبوده است. انقلاب اسلامی در هر حال دهان مجاهدین را آب می‌انداخت، آن‌ها ابتدا به سمت خمینی و پس از آن به سمت لیبرال‌ها می‌خزیدند. تنها قدرت ما و ارائه آلترناتیو از سوی ما می‌توانست دمکراتیسم را در بخشی از آن‌ها پاید ارسازد. آن‌ها مقداری که قدرت یافتند، این‌گونه ضدکمونیست شدند، اگر قدرت سیاسی به دستشان می‌افتاد، چه از کار درمی‌آمدند؟ با ما متحد می‌شدند؟ آری، به شرطی که همه مهدی سامع می‌شدیم! اگر مهدی سامع بتواند در شورای ملی مقاومت به نیروی هژمون تبدیل شود، با چشم بسته باید استراتژی مهتنی بر "حاکمیت خلق" را پذیرفت. در صورت وقوع آن حادثه میمون، واقعا امکان دارد که رفقای ما هم در "حاکمیت خلقی" منصوب پلنوم، هژمونی را به دست آورند.

۸ ـ به نقل از "قطع نامه‌ها و تصمیمات حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه، ص ۵۹، انتشارات اقلیت.

۹ ـ اُتزوویسم (otzovism اصطلاح روسی مشتق از واژه otzive یعنی احضار، فراخوانی) عنوان یکی از گروه‌های اپورتونیست که به سال ۱۹۰۸ در میان بلشویک‌ها پدید آمد. این گروه با شرکت نمایندگان حزب در مجلس دومای دولتی و نیز در اتحادیه‌های کارگری و شرکت‌های تعاونی و دیگر سازمان‌های توده‌ای قانونا مجاز یا نیمه مجاز مخالف بودند و می‌گفتند تمام فعالیت حزب باید در چارچوب یک سازمان غیرعلنی متمرکز باشد و به همین جهت طلب می‌کردند که تمام نمایندگان حزب از دومای دولتی "فراخوانده شوند."

اتزوویست‌ها به فعالیت حزب سخت زبان زدند. سیاست آن‌ها در جهت گسست پیوند میان حزب و توده‌ها و تبدیل حزب به یک سازمان سکتاریست ناتوان از بسیج نیروها برای پیکار انقلابی سیر می‌کرد. لنین اتزوویست‌ها را "انحلال طلبان وارونه" می‌نامید.

(به نقل از زیرنویس‌های کتاب "لنین در مقابله با ترتسکیسم")

www.iran-archive.com